

را داد. مهربانانانه که نیکوکار خود بود، سدرنگ از موقع استعاده کرده پس فراوان رومیها حمله برد و پس از غلبه بی مانع داخل مملکت خود شد. همینکه مردم نیش از مراجعت او آگاه شدند، همه مانند بکنر نامک او تمام کردند و بر اثر این احوال نری ناز بوس رئیس ساخلیوی رومی در نیش فرار کرده به کارنا^۲ روت، ولی در آنجا، قبل از آنکه او کو^۱اوس بکمانت او برسد، نامه‌ای سپاهش معدوم گشت پس از آن مهربانانانه پادشاه نیش گردید. اما که سهل است بی نیش و کایادو گشته هم او را آفای خودشان دانستند. تا این وضع سردار رومی نتوانست کاری نکند و چاره را در این دید، که عقب بسته نظر سواحل درنا برود (۷۳ ق م) رومیها برای او کمک نفرستادند، زیرا احساسات داخلی و جنگ نازاه ریان در نائی سنسل و کربت مانع بود و در دامن مرور قوی نریک نامیه خطوط ارساطنه بحریه روم را قطع کرده بودند. ناری مهربانانانه هشت سال تمام از طرف رومیها نگرازی ندانست و او کو^۱اوس جزئی نیکوکار بودی حمله کند. چون مهربانانانه هم نیکوکار رومیها را جنگ نظامی، پس و اولان هر دو طرف در مقابل یکدیگر استاده بودند، بی اما، حدانی کند.

جنگ سوم
اوضاع چنین بود تا در روم بومه^۳ روی کار آمد و در دامن در نائی را قلع و قمع کرد. پس از آن او سمب سرداری لشکر روم آسنا آمد و بر خلاف سانس از کارهای دیپلماتیسی آغاز کرد. اوّل قدمی، که برداشت این بود که ندادن ایران، یعنی نازتتها، داخل مملکت کرده سده آنها را بی طرف کرد. بعد اسخاصی را در تنگرازی دادند. از مملکت، که سر تنگرازی مدکور و از طرف مادر بومه مهربانانانه بود، فرستاد تا بی ووه و حدی نغاری و امید کند و آنها بهره مند شدند. در این اقدامات مهربانانانه مملکت در ۶۶ ق م، افساری رماند او سر حدی دوان نیش کبکسب در ابتدا مهربانانانه در صلیح وارد شد و بعد، چون دید، که مهربانانانه سانس نغاری حاکم است، همان سواب جنگ گزر

پس گرفت ' یعنی عقب
 نشینی احتمالاً ژرد و در
 همان حال پرومها آست
 رناده رساند پومپه
 چون از رناده او کواوس



(۱۱۴) عیسی و ...
 (ارکان است راز، روح عمره)

آموخته بود، که با داخل ارمنستان گردانده در
 معاوضه های این سالاب دوچا آپه، مراریت شود
 وام دیگری دیش گرفته مهر داد را تا بود انانوس
 (راب برک ناعلم) بعد از آن حیوان بود
 مرینور اشغال کرد، مهر داد هم در حال اما خورد
 در اینجا و مهنا دستای و رساند، راه سبب نشانی
 مهر داد را نکرد، بعد مانتار شد، ناسب در راه
 ارمنستان را برای مهر داد کرد، این آن جام
 بورس را داد و مهر داد را ...
 که راه را گرفته بود، رچورد در اینجا سپاه
 مهر داد بن دو فسور واقع شده سال خورد، به
 و حران او دست رومها آمد، ولی چون ادساه
 لب تا کمی از هواخوانان ورن ... سفیدی خود از
 میان کمر و دار حسنا طرف ارمنستان رفت بعد
 پرودی معلوم شد، که مهر داد در ارمنستان

ماهگاهی نخواهد داشت، زیرا ادساه آرامی ناره از حبلی تا نارسها پس از
 مراریت های زیاد خلاصی آنها بود و همه محتواس تا رومی ها داخل حکمی شدند
 شود این بود، که آنها داخل مدا کرده سند دهی برای سر مهر داده عش

۱-134

سازگار اور هی چند اوس و سه عیسی آمد است

فرناک پسر مهرداد از موقع استفاده کرده در رأس شورشیان قرار گرفت و بر پدر
 یاعنی شد. مهرداد در این وقت بواسطه مرضی نتوانست کاری کند و شورشیان او
 را محاصره کردند. او در ابتداء خواست داخل مذاکره شده جان خود را نجات
 دهد، ولی پسرش راضی نشد. بالاخره موقعی رسید که وضع مهرداد کاملاً یأس آور
 گردید و او تصمیم کرد که با زهر بحیات خود خاتمه دهد، تا بدست دشمنانش
 نیفتد. بر اثر این تصمیم زهری را، که از زمان شکست آخریش باخود داشت،
 در کاسه ای ریخت و حاضر شد، که آنرا بیاشامد، ولی در این وقت دو دختر او،
 مهرداد و نسا نامان، که یکی از آنها نامزد پادشاه مصر بود و دیگری نامزد پادشاه
 قبرس، نزد پدر آمده اصرار کردند، که با پدرشان بمیرند، تا در تحت اختیار مطلق
 برادر واقع نشوند. مهرداد راضی شد و آنها از کاسه زهر آشامیدند و در گذشتند.
 بعد مهرداد از همان کاسه آشامید، ولی زهر اثر نکرد، زهر را از دیرگاهی از سرس
 اینکه او را مسموم کنند، زهر میخورد تا طبیعتش را بزهر عادت دهد. مهرداد
 چون از اثر زهر چیزی احساس نکرد، گردشی زیاد کرد، تا مگر که یکی بزهر کند،
 این اقدام هم مفید نیفتاد. در این حال او بدگی از صاحب منصبان خود، که
 گای بود و بی نوویثوس^۲ نام داشت، رجوع کرد و از او خواستار شد، که آخرین
 خدمت را باو کرده تا خودش سازد، تا نقشه دشمنانش عقیم بماند (یعنی دشمنانش
 وجد و شغف بدست آوردن او را نداشته باشند). صاحب منصب مزبور از خواهش
 مهرداد در اندوه شد، ولی بالاخره نتوانست تمنای او را رد کند و شمشیر خود را
 کشیده در دل مهرداد فرو برد. فرناک نعتی پدرس را نزد بومیه فرستاد و او
 با وجود اینکه مهرداد را بدترین دشمن خود و رومیها میدانست، خودش را
 جوانمرد تر از فرناک نسبت بمهرداد نشان داده، امر کرد جنازه او را دفن کنند.
 پس از آن او فرناک را در بوسفور کبیری، که در کنار بوغاز کرچ کتونی واقع بود،
 بسمت پادشاه کوچکی شناخت و لشکر خود را برداشته بسور به رفت. چنین بود

۱ - Mithridate el Nyssa.

۲ - Bituitus.

پادشاهان آسیای صغیر

مرگ مهر داد ، که در ۶۹ سالگی در گذشت و از دولت کوچک پنت مملکتی ساخت ، که وسیع و قوی بود ، چنانکه چهل سال تمام در مقابل رومیها ایستاد و هر چند گاهی از رومیها شکست خورد ، ولی در عوض سرداران مجرب رومی هم مانند کاسیوس^۱ ، هانیوس^۲ ، کویلدوس^۳ ، آپیبیوس^۴ ، کتتا^۵ تری یاریوس^۶ شکست های فاحش داد ، مگر در جنگها زخم برداشت ، ولی دائما عزم و همتش با مهارت جنگی او مقابلی میکرد . مرگ او باعث جشن های ملی در روم گردید و رسول پومپه ، وقتیکه خبر مرگ او را برای رومیها می برد ، سر خود را با تاجی از برگهای درخت غار^۷ زینت داد (نوعی از برگهای این درخت امتیازی بود ، که بفالحنین داده میشد . م .) و بعد وقتیکه بومیه خواست مراسم فتح خود را ، چنانکه در روم معمول بود ، بگیرد چیزی ، که تمام نظاراهالی روم را بخود جلب میکرد ، صورت مهر داد بود ، که بر بستر مرگ ، دخترانش افتاده در گذشته بود . این جشن ها و این مراسم فتح و اطهاری و شف از خود کنی پادشاهی بود ، که در سری همه او را کرده بودند .

در باره مهر داد نسیم باید گفت ، که ناهماهش او را بسیار دوست داشتند ، زیرا اهالی آسیای صغیر او را از اعتقاد داریوس بزرگ مبدانستند و وقتی آنها تبعه این شاه بودند ، یونانی های اروپا و آسیای صغیر نیز با او میگر ویدند ، زیرا خون مقدونی و یونانی هم در عروقش جاری بود و بعلاوه زبان یونانی را دوست میداشت . از نویسندگان قرون اخیر را این شاعر و ادیب معروف فرانسوی از قرن هفدهم در نمایشی حزن انگیز^۸ او را بطور مؤثری ستوده و این تصنیف خود را "مهر داد" نامیده^۹ .

۱ - L. Cassius. ۲ - Manius Aquilius. ۳ - Oppius. ۴ - Cotta. ۵ - Triarius
۶ - Leuiter. ۷ - Racine. ۸ - Tragédie. ۹ - Mithridate.

۱۰ - اینک ترجمه صلور يك قطعه از نصیف راسین ، که موسوم به مهر داد است .
با نوا ستم احقاء خود را از روم کسینم . فقط از مرگ من رشفه نقه های من گسجت .
حون دشمن رومی و صتم او بوده ، سنگ نابیب او را میچک . در رفه . منوایم به خود بیخه ، که در
میان اشخاص نامی ، که هجو من ، باروه کینه ورزیده اند ، رومی در کسی نهایی گرا به آمد
و نه کسی روزگار او را پیش از من تیره و نارنگ کرد

کتاب سوّم - بورد مقدونی و یونانی
چنانکه بالاتر گفته شد، لقب مهر داد فیلیاویاٹر بود (محب پدر) و او را بمناسبت
این لقب اوپاٹر نزرگ، نیز میخوانند (اوپاٹر بیونانی یعنی کسی، که پدر خوب
دارد). در دوره استیلای عنصر مقدونی و یونانی بر مشرق، مهر داد قوی تر بن
شخصی است، که مشرق بوجود آورد، ولی چنانکه از حیث قوت و چابکی و عزم
در عصر خود نظیر نداشت، متأسفانه در شقاوت هم بی نظیر بود، در خانمه زائد
نیست بیفزائیم، که جنگهای او را آپ پان شرح داده و ما هم بیشتر روایات او را
بیروی کرده ایم.

نک بر آنچه گفته شد شجره نسب پادشاهان بخت چنین بود:

اَرِن ت بات

- مهر داد اول (فوت ۳۶۳ ق. م.)
- آری بر زن اول (فوت ۳۳۷ ق. م.)
- مهر داد سوّم (۳۳۷ - ۳۰۲ ق. م.)
- مهر داد سوّم (۳۰۲ - ۲۶۶ ق. م.)
- آری بر زن دوّم (۲۶۶ - ۲۴۹ ق. م.)
- مهر داد چهارم (۲۴۹ - ۱۹۰ ق. م.)

○ ————— ○
(۱۶۹ - ۱۲۱ ق. م.) مهر داد پنجم فرناک اول (۱۶۹ - ۱۹۰ ق. م.)

○
(۱۲۱ - ۶۳ ق. م.) مهر داد ششم اوپاٹر نزرگ

○
(۶۳ - ۴۷ ق. م.) آفرناک دوم پادشاه بوسفور

مهر داد ششم اولاد زیادی داشته و اسمی نوزده نفر آنها معلوم است: آرنارات

۱ - آب بیان نویسنده یونانی است، که ناگزیر ذکرش بیاید.

پادشاه کاپادوکیه، آرتافرن، مانخارس پادشاه بوسفور قریم، فراناک که دست نشانده رومیها گردید. از دختران اسامی اینها ذکر شده: آرتنا ایس، نسا، مهر داد، درمیبه تی نا، کلئوپاترزن تیگران پادشاه ارمنی، اوپانرا، آرساباریس، لاادینه، لاادیس، مهر داد، آرکاتیاس، کسی فاز، آکراتر، داریوش - کوروش (یوستی) نامهای ایرانی. صفحه ۴۰۱، طبع ماربورگ سنه ۱۸۹۵.

مبحث سوم - دولت پرگام

پرگاموس^۲ شهری بود در میسیه آسیای صغیر، بر رود سیلوس^۳ و اک تی یس^۴ که اکنون به پرگاماجای معروفند و برود کالیگ میریزند. اهالی این شهر عقیده داشتند، که مهاجرین آرکادی (از یلوپونس) هستند. شهر مزبور، چنانکه معلوم است جزء دولت هخامنشی بود پس از اسکندر بدست لیزیماک سردار او افتاد و او خزانه خود را، که تانه هزار تالان (۴۹ میلیون و نیم فرنگ طلا) بر آورد کرده اند، در این جا حفظ میکرد. بعد از فوت لیزیماک خزانه دار او، که موسوم به فیله تر^۵ بود، شهر پرگام را گرفت و خزانه آنرا تصرف و دولتی تأسیس کرد، که بدولت پرگام معروف گردید (۱۸۲ ق. م). فیله تر با بهره مندی استقلال پرگام را در مقابل سلوکیها و اهالی بی تیته حفظ کرد. برادر زاده و جانشین او او من اول حدود دولت پرگام را توسعه داد و نسبت به آن تیوخوس پادشاه سوریه فاتح گردید. بعد از او آتالوس اول بتخت نشست، عنوان شاهی اختیار کرد و بوسیله اتحادی با رومیها مستملکات خود را محفوظ داشت. در زمان پسران او، یعنی او من دوم و آتالوس دوم (فیلادلف) پرگام درخشندگی خود را از دست نداد. این شهر مرکز علوم و صنایع آسیای صغیر محسوب میشد و او من دوم کتابخانه ای

۱ - Athénais, Nyssa, Mithridatis, Drypétina, Cléopatre, Eupatora, Orsabacia, Landicé, Laodicé, Mithridatis, Arkathias, Kiphares, Oxathres, Dareios, Kyros.
 ۲ - pergamaus. ۳ - Sélinos. ۴ - Kteios. ۵ - Philétère.

کتاب سوم - دوره مقدونی و وای

بر اینها تأسیس کرد، که دارای دو بیست هزار جلد کتاب گردید. آخرین پادشاه برگام آتالوس سوم فیلیو متر^۱، یعنی محبت مادر (۱۳۸-۱۳۳ ق م) اختلال مشاعر داشت. این پادشاه، با وجود این که دارای اقرسانی بود، بموجب وصیت نامه ای دواب خود را برومیها واگذار و اگر چه بعدها آریستوسک^۲ پسر آتالوس از زن غیر عقدی او صحت این وصیت نامه را تردید و تکذیب متکرر^۳ با وجود این موفق نگردید، توضیح آنکه رومیها او را کشته برگام را تصرف کردند و آنرا کرسی ابالی نام آسای بالاحص^۴ قرار دادند (۱۳۰ و ۰) در زمان رومیها هم شهر برگام بی نام و درخشندگی نبود و وسط در دوره دواب سراسر رونق و نشاط رفت. اکنون بجای این شهر شهر کوچکی است، که تنها آنرا برگام^۵ نامند. در شهر برگام یک هیئت آلمانی حمرتاب و کاوشهایی کرده و از ۱۸۷۰ میلادی بعد آنارکسی بدست آمده در حاتمه بی مورد دست بهرائیم کاعدبوسب آهورا، که در اروپا بارشمن^۶ گویند، از اسم این شهر، که آنرا برگام^۷ در مسامند^۸ آمده است (بارشمن را در زبان لاطین برگام^۹ میگویند) و در ناند در نظر داشت، که اسم ارگ شهر داستانی (ترووا) را هم یونانیها برگام^{۱۰} صفت کرده اند و سایر این نامند. این شهر داستانی را نا برگام مذکور، که شهر تاریخی و پایتخت یکی از دول مهم و نامی آسنای صعر بود، محاط کرد (اولرینخس- تاریخ و صنایع برگام، طبع لایپزک سنة ۱۸۸۳)^۱

مبحث چهارم - بی تی نیه

بی تی نیه ممالکی بود در شمال آسای صعر، در کنار دریای سیاه اهالی این مملکت در عهد قدیم خودسار^۱ را (از ن) مسامندید و از این جهت این سرزمین هم (بریته) نام داشت، ولی در ورون بعد از ترا کته مردمی ناشناخته آمدند،

۱ Philometer

۲ Anistomic

۳ - Asia Propria

۴ - Bergame

۵ - Parchem

۶ Ulrichs Peig Geschichte und Kunst Leipzig 1893

پادشاهان آسیای صغیر

که به (بی‌تی‌بی‌های تراکی^۱) معروف بودند و ناس جهت این قسمت آسیای صغیر به بی‌تی‌بی‌ها معروف گردید. در زمان سترابون^۲، چنانکه او گوید، محدود بی‌تی‌بی‌ها چنین بود: در مشرق پافلاگونیه و اراضی مارباندرس^۳ ها و ایلیک^۴ تب‌ها - در شمال دریای سیاه - در عرب پروس^۵ بودند تا دریای مرمره - در جنوب مسیه^۶ آسیای صغیر کرهون^۷ گوید، که مارباندرسها حره^۸ بی‌تی‌بی‌ها بودند تا سیه^۹ قرن ششم ق م بی‌تی‌بی‌ها مستقل بودند. بعد در زمان کوروس برای مدتی کمی حره دولت لیدیه گردید. پس از جهانبگری^{۱۰} های کوروس بزرگ آمد و بی‌تی‌بی‌ها حره دولت هخامنشی گردید. کوروش تشکلات بی‌تی‌بی‌ها را تعمیر داد و فقط ناحی برای آن مقرر داشت. بعدها هم بی‌تی‌بی‌ها حره دولت هخامنشی بود، تا اسکندر با آسیا آمد. پس از او، دیرت^{۱۱} (۳۲۷-۲۷۹ ق م) والی بی‌تی‌بی‌ها با پادشاه آن، اسفلال^{۱۲} این مملکت را در زمان حاکمان اسکندر حفظ کرد، شهری ساخت، که موسوم بری به‌ته^{۱۳} گردید و از حیث ثروت معروف بود. پس او، که بی‌ک^{۱۴} مد^{۱۵} اوگ^{۱۶} نام داشت، شهر بی‌ک^{۱۷} مدی را ساخت (۲۷۹-۲۵۰ ق م). چون تاریخ این مملکت خارج از موضوع این تألیف است و ارتباطی با تاریخ ایران ندارد با حال کوشیده^{۱۸} همنقدر گوئیم، که از پادشاهان دیگر بی‌تی‌بی‌ها آنها معروف و دلد^{۱۹} ۱- دله^{۲۰} لاس^{۲۱} (۲۵۰-۲۲۹ ق م) - رورناس^{۲۲} اوگ^{۲۳} (۲۲۹-۱۸۲ ق م) - رورناس^{۲۴} در^{۲۵} (۱۸۲-۱۴۹ ق م) - بی‌ک^{۲۶} مد^{۲۷} دو^{۲۸} (۱۴۹-۹۵ ق م) - ک^{۲۹} مد^{۳۰} سوم^{۳۱} (۹۵-۷۲ ق م) آنها برای آندی ممالک تناس و توسعه آن کوشیدند، کچی^{۳۲} ناساوک^{۳۳} پا و گاهی^{۳۴} - درگاه^{۳۵} و نسبت کا^{۳۶} دوکی^{۳۷} و ساره^{۳۸} حاکمیدند و همگه^{۳۹} بی‌تی‌بی‌ها در سرف^{۴۰} گم^{۴۱} کردن اسمعلا^{۴۲}س بود، تا از گوا^{۴۳} به حره آن سمار^{۴۴} برفت. در زمان کوروس سوم^{۴۵} رومنها^{۴۶} بود در سید^{۴۷} قس^{۴۸} و او را^{۴۹} با وجود اینکه بعد از سلطنت جامع^{۵۰} کرده بودند، در تحت^{۵۱} شد^{۵۲} ممد^{۵۳} این پادشاه قبل از درک^{۵۴} ممالک^{۵۵} حره را^{۵۶} رحسب^{۵۷} و صفت^{۵۸} می^{۵۹} روه^{۶۰} به^{۶۱} و گ^{۶۲} -

- T. ۱۱۰ E. h

* Z. p. ۱۰۲

- Strabon. Ge. ۱۱

Ziaelas

۵ - ۱ - ۱ - ۱

کتابه سوم - دوره مقدونی و یونانی

آنها این قسمت آسیای صغیر را در ابتداء به (ایالت آسیا) ضمیمه کردند و بعد باقی از بی تی نیّه و پونت باجختند که بنام بی تی نیّه و پونت موسوم گردید^۱. در زمان اگوست قیصر روم بی تی نیّه استقلال یافت و بعد استقلالش محدود گشت. تبارن این زمان بی تی نیّه از زمین لرزه ها خیلی صدمه دید و در قرن سوم میلادی ستخوش غارت و چپاول های مردمان سکائی گردید. بعدها در تحت اداره روم و بیزانس امرار حیات میکرد و تمدن یونانی داشت تا در زمان سلجوقیها از تصرف بیزانس خارج شد، توضیح آنکه سلیمان اول سلجوقی این قسمت آسیای صغیر را گرفته پایتخت خود را در شهر نیکه^۲ قرار داد. در قرون بعد در زمان استیلای ترکهای عثمانلو در آسیای صغیر عثمان و اورخان تمامی بی تی نیّه را اشغال و شهر پروزیاد^۳ را، که اکنون (بروسا) نامند پایتخت خود کردند. این شهر تا زوال دولت بیزانس بدست ترکها، پایتخت ترکیه بود.

۱ - اکنون بی تی نیّه قدیم بین دو ولایت ترکیه در آسیای صغیر تقسیم شده:

اولاً خداوندگار از قسمت غربی آن و ثانیاً کاستامونی از قسمت شرقیش.

از شهرهای بی تی نیّه، که در تاریخ ایران مکرر ذکری از آنها شده و پائین تر هم ذکرشان بناید، اینها بودند: ۱ - داسکیلیون^۴ (اکنون قلعه ایست موسوم به دیاس کلی)، ۲ - هراکله پنت، که بقول سترابون و یوزانیاس شهر مهم و ثروتمندی بود (اکنون آن را ارگله نامند)، ۳ - آستاک (در نزدیکی خرابه های اینزمید)، ۴ - پروزید (اسگوب کنونی)، ۵ - پروزیاد، که از شهر کیوس ایجاد شد و بعدها (از قرن ۱۴ میلادی) بازان را کیوس نامیدند، ۶ - پروزیاد، که بقول سترابون در زمان کروزوس بنا شده است و اکنون موسوم بروسیه است، ۷ - کاود یویوایس^۵، ۸ - آیام آء، که اکنون معروف به مودا کیه است، ۹ - نیکه، ۱۰ - نیکومدی، ۱۱ - کالسدون، که در ۶۷۵ ق. م بنا شده است و اکنون آن را کادیکیه یا قاضی کوی نامند (مختصر مذکور از کتاب

۱ - Provincia Bithynia et Pontus.

۴ - Dascilion.

۲ - Nicée.

۵ - Claudiopolis.

۳ - Prusiade.

۶ - Apamée.

بطالسه

مکلین تون موسوم به فایستی هله نی کی^۱، که مجموعه اطلاعات نویسندهگان عهد قدیم را جمع به پی تی تیه است^۲ اقتباس شده. م. ()

فصل دوم - مصر و بطلمیوس ها یا بطالسه

مبحث اول - بطالسه

مصر در تقسیم اولی و ثانوی ممالک اسکندر، چنانکه گذشت، نصیب بطلمیوس لاگس گردید و بعدهم، چنانکه ذکر شد، او توانست این مملکت را حفظ کرده در آن سلطنت کند. سلسله او و اعتقایش را در تاریخ لازید^۳ نامیده اند، که در اصل لاگید است (زیرا بطلمیوس اول، صاحب مصر، پسر لاگس بود و گاف یونانی در زبان فرانسوی به ژ تبدیل میابد).

اسکندریه در زمان بطالسه مرکز علوم و فنون شد و بطلمیوس لاگس در شهر مزبور یک کتابخانه و یک دوزه تأسیس کرد. بعد ها علماء و شعراء زیاد به اسکندریه آمده از این تأسیسات استفاده میگردند.

مان-تین^۴ مورخ مصری در این زمان تاریخ مصر را بزبان یونانی نوشت (صفحه ۷۴-۷۵ این تألیف رجوع شود). بطلمیوس اول در ۲۸۳ ق. م درگذشت و بجای او پسرش بطلمیوس دوم فیلا دلف نشست (فیلا دلف بمعنی محب خواهر است و او را از جهت اینکه خواهرش را ازدواج کرده بود، چنین نامیده اند. م. -). پدرش او را خوب تربیت کرد، ولی پادشاهی بود پرورده ناز و نعمت، سست و در همان حال شفی. در سیاست خارجه هیچگاه متوسل نمیشد و سعی داشت با دخالتهای بموقع و مذاکرات ماهرانه مقاصد خود را انجام دهد.

این بطلمیوس فینیقیه، لیکیه و کاریه را حفظ و در کارهای یونان دخالت کرد.

۱ - Clinton. ۲ - Fasti Hellenici. Oxford, 1830 - 1841 ۳ - Lagides. ۴ - Manéthon.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

تا از بزرگ شدن مقدونیّه ممانعت کند. او نیز روابط تجارتنی با روم برقرار داشت، چنانکه موادّ خام از روم بمصر میآمد و در کارخانه های آن مملکت بکار میرفت. در دربار او علماء زیادی بودند از جمله مان-تن مصری و اراتستن^۱ یونانی و کالیهاک^۲ و ته-اکرت^۳ معروفند. این پادشاه کتاب دوست بود و علوم طبیعی را ترویج میکرد. در زمان او در کتابخانه اسکندریه عدّه کتب بقدری زیاد شد، که کتابخانه جدیدی در موزه بنا کردند و نیز در زمان او بناهای زیادی در مصر ساختند. دختر او را، که زن آن تبوخوس دوم سلوکی بود، گشتند و این قضیه باعث جنگی شد، که در زمان خلف او شروع گردید و خاتمه یافت.

پسر فیلادلف، بطلمبوس سوم اورگت (۲۴۷ - ۲۲۱ ق. م) سلکوس سوم را شکست داد و سورنه و کلبکته را بمصر ضمیمه کرد. بعد شورشی در مصر این جنگ خاتمه داد و موافق عهد صلح چهار هزار تالان نقره و ظروف گرانبها او رسید. گویند در میان غنائمی، که بدست او افتاد نقاشی های مقدس مصریها زد، که کبوجه هخامنشی در زمان تسلط دارسها بر مصر از این مملکت برده بود، و این زمان بطلمبوس سوم این اشیاء را بمصریها پس داد و از این جهت او را ورگت خواندند، که یونانی بمعنی نیکوکار است. این خبر اگر صحیح باشد، لایات دارد بر آنکه کبوجه این اشیاء را بایران برده در خزانه گذارده بود و باوکها آنرا از خزانه ایران برگرفته بسورنه آورده بودند. این بطلمبوس سهرن^۴ ا بمصر برگردانید، توضیح آنکه این ولایت را به ماگاس^۵ برادر فیلادلف داده بود و او ورگت، چون برینس^۶ دختر ماگاس را برای سوس گرفت، سهرن هم ستمه مصر سد. بعضی این واقعه را سلطنت فیلادلف مربوط داشته اند. ذکر این کرازاتر گذشته. این مستعمره یونانی جزو دوات هخامنشی گردید پس از زوال آن گهی مستقل بود و گاهی جزء مصر.

در زمان بطلمبوس سوم مقدونیّه از مصر شکست خورد و موقفا سلطه بطلمبوسه

۱ - Eratosthène

۲ - Callimaque.

۳ - Théocrite.

۴ - Cyrene

۵ - Magas

۶ - Bérénice

بطالسه

بر ذریاها بر قرار شد، ولی در نیمه دوم سلطنت او مصر قدرت سابق خود را از دست داد و نفوذ مقدونیه در یونان بالا گرفت.

پس از بطلمیوس سوم بطلمیوس چهارم فیلوپاتر بتخت نشست (۲۲۱-۲۰۴ ق. م). در این وقت دولت بطالسه نیمی از قدرت خود را فاقد شده بود و پادشاهان زندگی ملایم و عیش و عشرت حریص بودند. فیلوپاتر پادشاهی بود سخت، عیاش و دائم الخمر و چنانکه نوشته اند فقط وقتی هوشیار بود، که برای مراسم آداب مذهبی حاضر میشد. از این جهت او را تری فن نامیده اند، که بمعنی سست با گرم و نرم است. در زمان او معشوقه اش آگاتوکلکه نفوذی زیاد در امور دولتی داشت و بعد از او زنان بدعملی موسوم به هترها بر او مسلط بودند. در این زمان سوریه فوت گرفت و مصر چند شهر در آنجا از دست داد (صوروغیره). فلسطین نیز از مصر جدا شد و نیز در این زمان دولت بطالسه در یونان یا مقدونیه ضمیمت میکرد، تا بجنگ فلیپ پادشاه مقدونیه با اتولیان یونانی خاتمه دهد. از کارهای او معبدی است، که برای هومر شاعر حماسی معروف یونان ساخت.

پس از فیلوپاتر سرش بطلمیوس پنجم ابی فان بتخت نشست (۲۰۴-۱۸۱ ق. م)، چون صغر بود قیم او آگاتوکلکه خواست تاج و تخت را تصاحب کند، ولی موفق نگردید. بعد تها به بولم نامی، اگر چه دارای مقام نیابت سلطنت شد. ولی بهر همتی نداشت. این بطلمیوس آلت دست وزرای خود بود و در زمان او دولت مصر ضعیف گردید، ترا کبّه، فینقیّه و سل سوریه از مصر جدا شدند، رومبهدر این موقع بحمايت ابی فان آمدند و او کلبواتر دختر آن تیوخوس پادشاه سلوکی را گرفت. کاهنان مصری از این جهت، که در زمان ابی فان از دادن مالیات معفو گشته بودند و این پادشاه توجهی بمذهب آنها نداشت، از او حمایت میکردند. در سیاست خارجه ابی فان برومبها کمک میکرد، چنانکه در جنگ روم با آن تیوخوس سلوکی و اتولس، با رومیها همراهی کرد. ابی فان از زهر درگذشت و پس از او سرش بطلمیوس ششم فیلاومتر (۱۸۱-۱۴۶ ق. م) پادشاه

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

شد و بواسطه مصر سن او، مادرش و هام امورا بدست گرفت در همان آن بادشاه آن تیوخوس چهارم پادشاه سوریه مصر حمله کرده معاند آمرایان کرد و بعد خواست در مفسس سمت پادشاه مصر ثاجگذاری کند، ولی اهالی اسکندریه برادر فیلو مبر را، که او رگت مینامیدند، بر تخت نشاندند. پس از آن، آن تیوخوس دو باره مصر حمله برد و جنگ بدین ترتیب خاتمه یافت، که قریب از آن سوریه گردید. از سنه ۱۷۰ ق. م هر دو برادر مصر را اداره میکردند، ولی پس از چندی اتفاق بین آنها افتاد و چون علیه نا او رگت بود، فیلو مبر بروم رفت و رومنها کمک کرده او را سخت برگردانیدند. او رگت خواست قریب راتتریف کند، بهره مند نشد و بعد فیلو مبر او را بخشیده سرین را باو داد. جنگ ماسوریه با بهره مندی برای فیلو مبر پیش مرفت، ولی وقتیکه او بمصر برگشت، پادشاه سابق سوریه اسکندر و آلاس لر خورد و بدست او کشته شد.

پس از او تحت به بطلموس هفتم او رگت دوّم رسید (۱۶۶-۱۱۷ ق. م) در بدو سلطنت، کای از سرداران، که یهودی و اسمش آلاس بود، خواست نجیب را برای سر بطلموس ششم نگاهدارد، ولی بطلموس هفتم فائق آمد و برادرزاده خود را، که او نایب نام داشت نامام با راضی ها کت در این موقع اشخاص و پادای از علماء و رجال اسکندریه نابود گردیدند.

در ۱۳۰ ق. م بطلموس هفتم زن خود کلیوناترا نام را، که خواهر سر سرد و اراو پسری داشت، طلاق داد و دختر خود را، که سر کلیوناترا نام داشت، ازدواج کرد. بر اثر این قصه اهالی اسکندریه شوریده و قصر حمله رده آن را آس زدند و پادشاه فرار کرده بحریره قریب رفت. در اینجا او کاری کرد، که شاید در تریح می بغیر ناسد، توضیح آنکه سرس را کشته و حید او را ناقص کرد و برای مادر سرس مقول فرستاد. بر اثر این رفتار و حساسانه باز شورشی روی داد و بالاخره طرفین صلح کردند و پس از آن سلطنت بطلموس هفتم در امن گشت. از کارهای او

۱ - Onias

مظلومه

اصحاح تصنیفات هومر شاعر حماسی معروف یونان است و دیگر تصنیفاتش که در احصای
 بعضیجات مصر منکرده و خودش هم در این تحقیقات شرکت داشته قابل ذکر است
 که در زمان او خارج کردن کاعد حصیری از مصر ممنوع گشت و چون بر اثر این حکم
 کاعد در خارجه کم و گران شد، کاعد یوسب آهو را اختراع کردند پس ارفوب
 این پادشاه رئیس رماندار کردند او میند است یکی از دو پسرش را همکار خود
 قرار دهد و چون ما که پسر بزرگتر را که به نظاموس هشتم سوئر دو م لائبرا موسوم
 بود، دوست مینداشت و او را در زمان سلطنت شوهرش به فرس فرستاده بود، پسر
 کوچکتر را، که موسوم به نظاموس بهم اسکندر بود، برای همکاری برگزیدند
 مردم در این موقع دحالی کرده از ملکه خواستند، که پسر بزرگتر را از فرس
 برای معاونت در رمانداری بخواهد و سر کوچکتر را سهم والی به فرس بفرستد
 او راضی شد، ولی قبلا سر بزرگتر را محصور کرد، زن و خواهر خود را، صکه
 کائونان نام داشت، طلاق ندهد، زیرا این زن را حلی چاه طلب میند است
 پس از آن، این ملکه لائبرا امور دولت بطالسه را اداره میکرد، تا آنکه لائبرا
 بر خلاف میل مادرش به آن تفوحوس سیرکی کمت کرد و این صکه باعث شد، که
 ملکه فسون را سر بزرگتر شوراننده سر کوچکتر را بر تخت بنیاند، لائبرا
 که والی فرس شده بود، پس از چندی بنا بر دسائس ملکه محصور گردید از فرس
 بیرون رود و پس از آن اعلان جنگ به مادرش داد در ابتداء اسکندر درخواستار
 سلطنت استعفاء کند، ولی ملکه مانع شد، گمت محکم در جای خود بسین - عدمولی
 نکشید که اسکندر مادرش ملکه را کشت و از جهت از صامندی مرده را کرد، گذشت
 برود، ولی در راه در گذشت (۸۹ ق م) و لائبرا را از فرس خوانده رتحت بشاید
 در این احوال بظلموس آبی بس، که سرایین معشوقه او بگت دره رود،
 در گذشت و بموجب وصیت نامه حیرن را بومها داد در ۸۵ ق م سرایین
 در لائبرا رفته که او را بر صدد مهر داد سه نوبت درخواست کردند، ولی خوب

مساعدا نشیندند .

پس از فوت لائیرا (۸۱ ق. م) دختر او ، که زن اسکندر بود ، شش ماه امور دولت را اداره کرد و بعد ناپسری او ، که بطلمیوس دهم اسکندر دوم نام داشت این پادشاه در جزیره کس بزرگ شده بود و چندی در دربار مهر داد ششم پشت اقامت داشت ، ولی بعد فرار کرده نزد سردار رومی سو لا رفت و او به بطلمیوس دهم تصیحت داد ، زن پدر خود را ، که ملکه بود ازدواج کند . این زواج بسیار شوم بود . او پس از زواج زنش را کشت و بر اثر این قضیه مردم شوریده بطلمیوس را کشتند . پس از آن رومیها دخالت کرده اسکندر سوم پسر بطلمیوس نهم را از زن غیر عقدی بر تخت نشاندند . سلطنت او خیلی کوتاه بود و پس از آن چند نفر سلطنت کردند تا اینکه در ۳۰ ق. م رومیها از مصر ابالی تشکیل داده آن را جزء دولت روم دانستند . راجع باشخاصی ، که بعد از بطلمیوس دهم سوتر دوم سلطنت کردند بین مورخین اختلافی دیده میشود ، ولی ظن غالب این است ، که اسامی اشخاص چنین بوده : ۱- بر- نِس سوم بطلمیوس دوازدهم اسکندر دوم (۸۰ ق. م) ، ۲- بطلمیوس سیزدهم اولت (۸۰-۵۱ ق. م) ، ۳- بر- نِس چهارم (۵۵ ق. م) ، ۴- کلئوباتر ششم (۵۱-۳۰ ق. م) .

اگر سال ۳۰۶ ق. م را ، که بطلمیوس اول عنوان پادشاهی اختیار کرد اول سلطنت بطالسه در مصر بدانیم ، دوام دولت آنها ۲۷۶ سال بود ، ولی چنانکه در جای خود گذشت ، بطلمیوس اول لاگس از وقتیکه والی مصر گردید ، این مملکت را از آن خود میدانست (۳۲۳ ق. م) .

مبحث دوم - طرز حکومت بطالسه در مصر

این مسئله ، که تشکیلات دولت بطالسه در مصر چه بوده و آنها ، که اصلاً

۱ - Aulète.

بطالسه

مقدونی بوده اند، در مصر چه مقصودی را تعقیب میکردند، با وجود تحقیقات زیاد و آثاری، که از کاغذهای حصیری و غیره بدست آمده، روشن نیست و از محققینی، که راجع بتاریخ این دوره مصر تبصّات کرده اند، چنانکه ژوگه^۱ گوید، در این باب دو عقیده مختلف اظهار شده است: ویلرکن^۲ دارای این عقیده است، که مقصود بطالسه از استیلای بر مصر این بود، که تا بتواند ثروت زیادی از این مملکت بیرون بکشند و بوسیله این اندوخته‌ها بحریه و قشونی بیرومتد ترتیب داده در سیاست بین المللی دریای مغرب (مدیترانه) اهمیت یابند بنا بر این مصر از نظر بطالسه فقط منبع عایدات آنها میباشد و مقصود بطالمیوس های مصر یکی خارج از مصر است. موافق این عقیده حکومت بطالسه بر مصر وسیله است و جهانگیری در خارج مصر مقصود.

محقق دیگر روستوتزف^۳ عقیده دیگر دارد. او میگوید: مقصود بطالسه با لاگیدها این بود، که از مصر دولتی قوی و با ثروت تشکیل دهند، تا بتوانند در مقابل حملاتی، که از خارج میشد، مقاومت کنند. بنا بر این عقیده بیرومندی و ثروت مصر مقصود بود، جنگ های دفاعی وسیله تحصیل این بیرومندی و ثروت. در مقابل این عقیده متباین نیز عقیده ای اظهار شده، که بطالسه اولی خینی جاه طلب بودند و میخواستند، مانند اسکندر تمامی عالم آن روزی را در تحت اقتدارشان در آورند^۴.

بهر حال، یعنی بیرون کشیدن ثروت مملکت و ریختن آن را بصندوق های مائبه و خزانه دولت بطالسه چه مقصود بدانیم و چه وسیله، این موضوع محرز است، که مصر همیشه ثروت مند بوده و حتی در زمان انحطاط و ضعف دولت بطالسه، یعنی در زمانی، که بطالمیوس ها تمامی مستملکات خارج از مصرشان را گه کرده بودند، عایدات آنها بقول سیسرن^۵ (سترابون، کتاب ۲۷) بدو ازرده

^۱ - P. Jouguet. L'impérialisme Macédonien et l'hellénisation de l'orient, Paris 1926

^۲ - Wilcken.

^۳ - U. Wilcken.

^۴ - M. Rostotzeff.

^۵ - Kornemann L. VII

1916 p. 220

^۶ - Crééran.

کتاب سرتم دوره مقدونی و یونانی

هرارو پانصد تالان نقره مبرسیده (۷۵ میلیون فرنگ طلا یا ۳۷۵ میلیون ریال). راجع بحکومت بطالیسه در مصر این نظر حاصل میشود، که حکومت و ادارات طوری تشکیل شده بود، که حتی المقدور بیشتر ثروت مملکت را بدست آرند، از طرف دیگر باید در نظر داشت، که ملت مصر مردمی بود قانع و کم خرج و این نکته هم کمک بزرگی ناجرای مقصود بطالیسه میکرد، مثلاً دیو دور گوید (کتاب يك، بند ۸۰)، که بگاهداری طعی از رمان تولدش تاخذ بلوغ بهست درهم تمام مشد (درهم یونانی تقریباً معادل يك فرنگ طلا یا دور بال بود) و بهیچ جهت عادت زشت و وحشانه دور افاندن کودکان نورااد، که در یونان آنقدر منداول بود، در مصر وجود ندانس، چنانکه سترایون باحسرت این صفت خوب مصریها را ذکر میکند. دیودور این صفت مصریها را جهت رنادی جمعیت مصر می داند و محققین تصور میکنند، که جمعیت مصر در این دوره بی پنج و هفت مائون نفر بوده و چون فلاح مصری هم از زمانهای گذشته ممارست طولانی در ایجاد صنایع داشته، این جهانب آمدن یونانیها بمصر، خصوصاً بعد از استیلای بطالیسه، بر ثروت مصر مافروود.

در باب رفاه یونانیها بمصر در دوره هخامنشی آنچه لازم بود در جای خود گفته شده، در این جا هم منقدر باید یادآور شویم، که در هر مورد یکی از عوامل عمده سوریس های مصر بر صد ایران یونانیها بودند جنگهای اردشیر اول و اردشیر دوم و سوم مشروحاً در جای خود بیان شده است و در تمامی این جنگها یونانیان و ساهان اجر آنها دست قوی داسند. تا وجود این، تادوات هخامنشی بر یونانیها نمیتوانستند در مصر استیلایانند و دیر تا رود از سر داران ایران و گاهی هم از فسون اجر یونانی، که در خدمت دولت ایران بودند، سگسب خورده محذور میشدند از مصر خارج شوند، ولی اسحانس عبر نظامی یونانی در همان زمان هم در مصر زیاد بودند بعد از استیلای بطالیسه بمصر یونانیها گروه گروه بمصر در آمدند و شهرهای زیاد قدیم سکنه یونانی یافت، اینکه سهل است شهرهای

بطالسه

تازه ناسکنه یونانی پدید آمد. بنخود اسکندر^۳ به 'که‌نای تخت مصر بود' بسپوان
اسمی دیگر جز شهر یونانی داد. یونانیها این جا هم مانند آسا شهرهای خو در
موافق قوانین و عادات ملی خود اداره میکردند، خود مختاری داخلی داشتند و
در ابتداء با اهالی مخلوط نمیشدند. اگرچه در این جا هم مانند آسا هرورزمان
اختلاط و امتزاج بش آمد و بالاخره محیط عامه کرد و یونانیها هم در میان اهالی
حلگرددند از میان رفتند ولی این اختلاط و امتزاج در اس جا دیرتر از ایران و
شرقی اقصی وقوع داشت، زیرا اولاً دولت بطالسه بش اردوان سلوکی ها و یونانی
و باختری پائید، ثاباً بعد از رفس بطالسه حتی آنها را رومپا گرفتند. طرر
حکومت بطالسه در مصر استبداد صرف بود. بطالموس با فرعون مقدونی به فقط
بر جان و مال اهالی تسلط داشت، بل بر روح مصریها حکومت میکرد، زیرا او
خود را خدا مبداست و در این راه بطالسه به فقط از نظر و معتقدات مصریها که
فراعنه خودشان را خدا مبداستند، استناده میکردند، بل سابقه‌ای را، که اسکندر
ایجاد کرده بود و برستی، که مقدونیها برای اسکندر پس از مرگش داشتند،
زمینه مساعدی برای این داعه بطالسه تدارک میکرد. ترتیب ادارات بطالسه
چیزی بود ترکیبی، یعنی طرری بود، که از وضع ادارات مصر قدیم اقتباس و ناسراطی،
که از استیلای بطالسه مقدونی بر مصر حاصل شده بود و با مقصود بطالموس هادر
بارون کشیدن ثروتمانات موافقت داشت، تلفیق کرده بودند. کاتبه اگر بخوانیم
در چند کامیو طرر حکومت بطالسه را بر مصر خلاصه کنیم، بدگونام، که بطالموس
اول، یعنی سرسلسله لاگیدها، بصحت ارسطو را ناسکندر خوب حاضر سرده
بموقع عمل گذارد. فیلسوف مر بورد اسکندر گفته بود، که او بند رای مقدونیها
فرمانده و برای مردمان دیگر آقا باشد. بعد از بطالموس اول (لاکس) هم
حکومت بطالسه بر مصر بر همین پایه قرار گرفته بود و چون به می تاریخ مصر
در این دوره در مصر گریه می‌کنند، که بطالسه چیز تازه‌ای در ریگایی مصر به
داخل نکردند و آنها بهین اوضاع سابقشان باقی ماندند.

اگر بخواهیم پیش از این از اوضاع مصر در زمان بطالسه صحبت داریم، از موضوع این تألیف خیلی دور خواهیم افتاد و لزومی هم ندارد، زیرا ارتباط این موضوع با تاریخ ایران، که وقتی این مملکت زرخیز را داشت، بهمین اندازه است، که ذکر شد و بل کمتر. در باب اسکندریه نیز اجمالاً گوئیم، که این شهر یکی از سه شهر نامی دنیای آن روز بود: روم - اسکندریه - اطاکیه و سترابون اسم اسکندریه را بعد از روم ذکر کرده. چنانکه بالاتر گفته شد، این شهر یونانی چندی مرکز علوم و صنایع بشمار میرفت و دانشمندان و شعراء و ادبای زیاد برای استفاده از کتابخانه و موزه این شهر بدانجا میرفتند.

فصل سوّم - مقدونیه

از احوال مقدونیه شرح مشروحی در کتاب دوّم این تألیف (صفحات ۱۱۹۰-۱۲۳۸) و نیز در موقع جنگهای اسکندر با ایران (صفحات ۱۲۳۸-۱۴۴۶ این تألیف) و در زمان جانشینانش (در باب دوّم از کتاب سوّم این تألیف) گفته شد و اگر بخواهیم پیش از آنچه نوشته‌ایم، از مقدونیه صحبت داریم، خارج از موضوع ما یا تاریخ ایران خواهد بود، بنا بر این در این جا فقط از این نظر، که رشته وقایع بطور کلی در دست خواننده باشد، سطوری چند بر آنچه بالاتر گفته شده است، افزوده بکتاب سوّم خاتمه میدهم.

پیروس در مقدونیه فقط یکسال و نیم سلطنت کرد و پس از او نیز بهالتا ۲۸۱ ق. م تخت مقدونیه را در تصرف داشت. در ۲۸۱ ق. م بطلمیوس کرائونوس پسر بطلمیوس لاگس، سر سلسله بطالسه، به خرسونس رفته از آنجا بمقدونیه در آمد و پادشاه شد. در همین سال مردم گالی (گالاتها) بمقدونیه حمله کردند و در یکی از جنگها بطلمیوس کرائونوس کشته شد. پس از آن در مقدونیه اختلال و هرج و مرجی روی داد و چند نفر بتخت نشسته هر کدام یکی دو ماه تقریباً سلطنت

کردند. این اوضاع دوام یافت، تا آنکه پیروان آن‌تی‌گون گوناتاس را شکست داد، ولی او در ۲۷۲ دوباره بمقدونیه برگشت و تا آخر عمرش (۲۳۹ ق. م) مقدونیه و یونانرا داشت. پس از آن‌تی‌گون مذکور پسرش دیمتریوس بتخت نشست و بعد آن استقلال یافت. در سالهای بعد منازعات و جنگهای زیادی بین مقدونیه و یونان روی داد، تا آنکه شهرهای بسیاری از یونان برضد مقدونیه با رومیها متحد گشتند، ستیزه بین طرفین بجدال کینوسکفال^۱ منتهی گشت و سردار رومی فلامینیوس^۲ فاتح گشت (۱۹۷ ق. م). موافق عهد صلح فیلیپ پادشاه مقدونیه متعهد شد هزار و پانصد تالان^۳ وجه بابت خسارت بپردازد و در امور یونان هم دخالت نکند. موافق این عهد تسالی و کرنت^۴ هم از مقدونیه جدا شدند. بعد روابط فیلیپ با رومیها بهتر گردید، زیرا بآنها در جنگی، که با آن تیوخوس^۵ سلوکی داشتند، کمک کرد، ولی چون رومیها بسیار مرافب مقدونیه بودند، بالاخره فیلیپ بدتنگ آمده در نهان بتدارک جنگی با آنها پرداخت و در زمان سلطنت پسرش پرسیس^۶، که از زن غیر عقدی بود (۱۷۹-۱۶۸ ق. م) جنگ های مقدونیه با رومیها شروع گردید. پرسیس نتوانست از قوتی، که در ابتداء کرده بود، استفاده کند و احوال جنگ بجزایل انجامید، تا در ۱۶۸ ق. م پیل امیل سردار رومی در پیدنا^۷ پرسیس را شکست داد و او را برای نمودن فتح خود بروم برد. پس از آن مقدونیه بچهار جمهوری تقسیم گردید و در این حال امرا از حیات میگرد، تا آنکه شخصی، که معروف بدیفینپ^۸ دروغی است، خواست استقلال مقدونیه را بر گرداند. در این وقت رومیها باز دخالت کرده از مقدونیه بآیدرید و بتسلیه ایونتی بزرگ تشکیل داده آنها جزء دولت روم کردند (۱۴۸ ق. م). بنا بر این از زمانی، که مقدونیه پس از جنگ های خشیارشا ب یونان از دولت هخامنشی جدا شد (۴۸۰ ق. م) تا زمان ضمیمه گشتن بروم (۱۴۸ ق. م) عمرش ۳۳۲ سال بود.

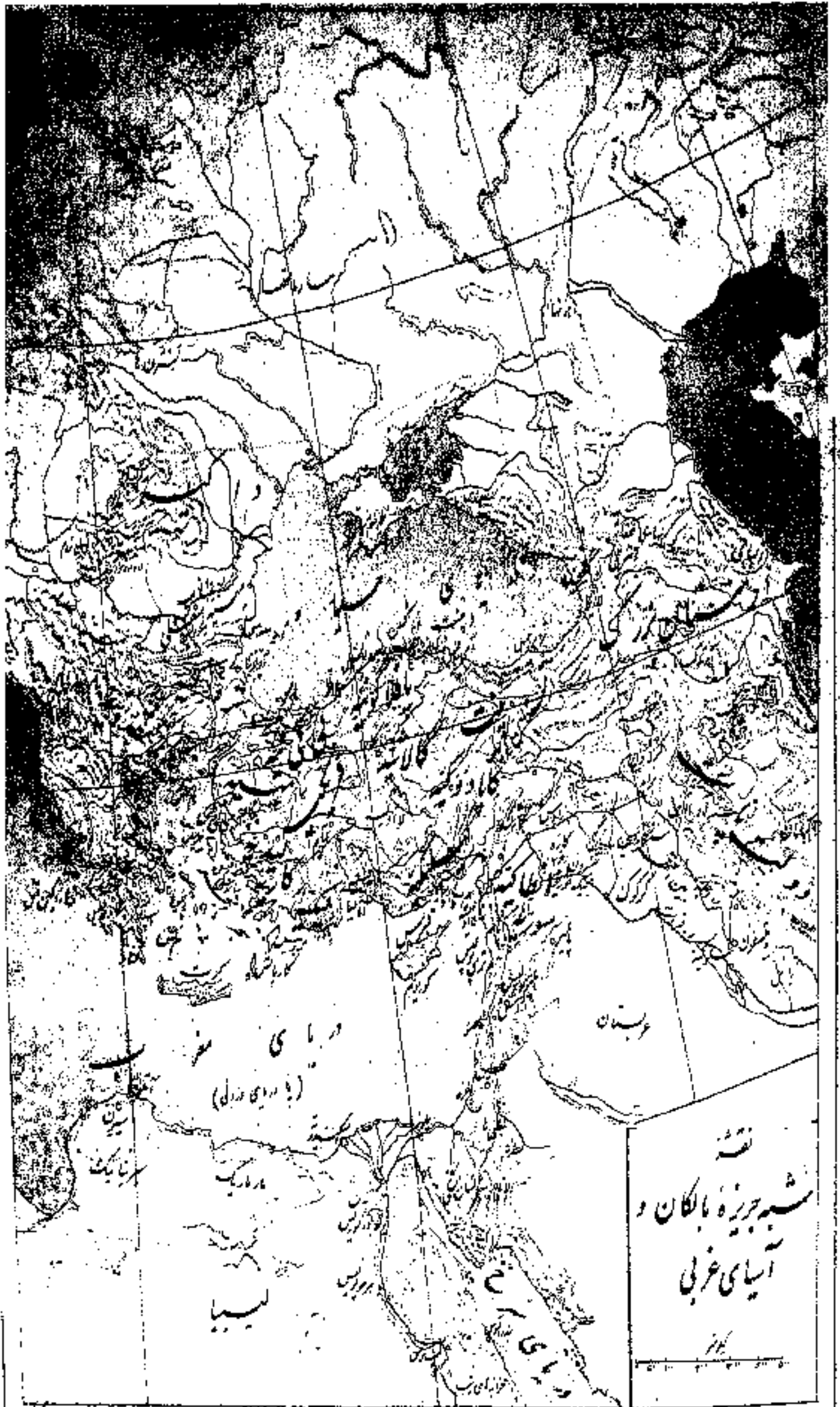
چنان بود احوال صحت اسکندر در زمان جوانیش و پس از تجریه دولت

۱ - Cynoscephales. ۲ - Flaminius.

۳ - تقریباً ۴ میلیون فرانک طلا یا ۴۵ میلیون زر.

در سالیهای بعد از آن ذکر شد. از وقایع آنچه که با تاریخ ایران ارتباط مستقیمی داشت، مشروحاً و عابقی را بطور اجمال ذکر کردیم. وقایع نوع دوم هر چند با تاریخ ایران ارتباطی ندارد، با وجود این دانستن آن برای فهم اوضاع آن زمان، بطور کلی، مقتضی است و برای تاریخ ایران هم بیفایده نیست. اکنون موقع آن رسیده که بتاریخ ایران برگردیم.

چون چنانکه گذشت، عدّه دولت هائی که بر خرابه های امپراطوری اسکندر بنا شدند، زیاد بود و عدّه سلسله های سلطنتی و پادشاهان این سلسله ها نیز زیاد، برای اینکه خواننده بتواند هنگام رجوع جای هر کدام از سلسله ها یا پادشاهان را از و بیابد، فهرستی باین کتاب سوره ضمیمه کردیم. جای پادشاهان در این فهرست موافق تاریخ است و معاصر بودن یا نبودن آنها بایکدیگر حتی المقدور منظور شده. فهرست پادشاهان آذربایجان میبایست ضمیمه شود، زیرا این دولت نیز بر خرابه های دولت اسکندر بنا شد، ولی چون ارتباط آذربایجان با دولت پارت بیشتر است، مناسب تر دیدیم، که فهرست مزبور را در آخر کتاب چهارم، در جزء سایر فهرست ها قرار دهیم.



نقشه
شبه جزیره بالکان و
آسیای غربی

۱:۱۰۰,۰۰۰

سینین سلطنت پادشاهان مالکی که پس از تجزیه

از ۲۰۶

پنت کاپادکی	کاپادوکیه	آسیای سلوکی	پارت
<p>مهرداد سوم ۲۸۰-۳۰۱</p>	<p>آریارات دوم ۲۸۰-۳۰۱</p>	<p>ساکوس اول یکتاتور ۲۸۰-۳۰۶</p>	<p>.</p>
	<p>۴۳۰-۲۸۰</p>	<p>آن وحوس اول سور ۲۶۱-۲۸۰</p>	
<p>آری بر دی ۲۴۹-۲۶۶ مهرداد چهارم ۱۹۰-۲۴۹</p>	<p>آریارات سوم ۲۳۰-۲۵۷</p>	<p>آن وحوس دوم ۲۴۶-۲۶۱</p>	<p>اشک و زارست ۲۴۸-۲۵۰</p>

شدن امپراطوری اسکندر تاسیس گشتند

تا ۵۰ ق . م

مقدونیه	مصر بطالسه	بی نی لیه	پرگام
کاساندر ۲۹۷-۳۶	پطلمیوس اون سورنر ۲۸۵-۳۶ (فوت ۳۸۲)	ری پیرس ۲۷۹-۲۲۷	
هذیب چهارم-۲۹۷ آن تی باربر آلکساندر			
دیمر و س نولی اریست ۲۸۷-۲۹۴			
پیروس ۲۸۶-۲۸۷			می لوزنر ۲۶۳-۲۸۳
آریسانک ۲۸۱-۲۸۶	پطلمیوس دوم ملادلف ۲۴۶-۲۸۵		
سکوس بیکاتور ۲۸۰-۲۸۱			
پطلمیوس کراتونوس ۲۱۹-۲۸۰			
سوات هارت ۲۷۵-۲۷۹		بی کومد ۲۷۹-۲۵۰	
آی نی گون گوتس ۲۳۹-۲۷۵			آوین ۲۴۱-۲۶۳
		رولاس ۲۲۵-۲۵۰	

پشت کا پادوکی	کا پادوکی	آسیائی سلوکی	پارت
		سلکوس گائی بی کوس ۴۲۶-۲۴۶	اشکدو مہیر داداؤر ۳۱۴-۲۴۸
		آن و خوش می ، اس (رطاب ۲۳۷) سلکوس مو م سوتر ۲۲۳-۲۲۶	
		آن سو خوش سو م ۱۸۷ ۲۲۳	اشک سو م - اردوان اول ۱۹۶ ۳۱۴
	آر ناراب چہارم ۱۶۳ ۲۲۰		
مرات			اشک چہارم مہیری نا ۱۸۱-۱۹۶
۱۶۹-۱۹۰		کوس چہارم ۱۷۵ ۱۸۷	اسک ، حم و رھان اول ۱۷۴-۱۸۱
	آر ناراب - حم (۸۰ داد)	آن و حوس چہارم ۱۶۴-۱۷۵	اسک مہیر داداؤر ۱۳۶-۱۷۴
۱۳۱-۱۶۹	۱۳۰ ۱۶۲	آن و حوس حم اول ۱۶۳-۱۶۴	
		د مروس اول سوتر ۱۵۰-۱۶۲	
		آلکایر الاس ۱۵۵-۱۵۰	
		د مروس دوم کاور ۱۲۵-۱۵۶	

مقدونیه	مصر بطالیسه	بی بی نیده	پرستام
<p>بروس دوم</p> <p>۲۲۹-۲۳۹</p> <p>آبی گون کدس</p> <p>۲۲۰-۲۲۹</p>	<p>ظلمتوس سوه اور رگ</p> <p>۲۲۱-۲۴۶</p>	<p>رومیاس اول</p> <p>۱۸۲-۲۲۹</p>	<p>آمال اول</p> <p>۱۹۷-۲۴۱</p>
<p>فتیلا پنجم</p> <p>۱۸۰-۲۲۰</p>	<p>ظلمتوس چهارم فلونا بر</p> <p>۲۰۳-۲۲۱</p>		<p>اورم دوم</p> <p>۱۵۹-۱۹۷</p>
<p>سه</p> <p>۱۶۸-۱۷۸</p>	<p>ظلمتوس محمد رانی فان</p> <p>۱۸۱-۲۰۳</p>	<p>بروساس دوم</p> <p>۱۴۹-۱۸۲</p>	
	<p>ظلمتوس فنو عد</p> <p>۱۴۵-۱۸۱</p>	<p>ی کو مد دوم</p> <p>۹۵-۱۴۹</p>	<p>آمال دوم</p> <p>۱۲۸-۱۵۹</p>
	<p>صیوس شهاب اول</p> <p>۱۴۵</p> <p>صیوس شهاب</p>		

کتاب	تعداد	کتاب	تعداد
		تری فون و آن تیو خوس هشتم ۱۴۲-۱۴۵	
		آن تیو خوس هفتم خی دو تن ۱۲۹-۱۳۸	اشک هفتم فرهاد دوم ۱۳۷-۱۳۶
	آریارات ششم ۱۱۲-۱۳۰		
مهر دادششم او یانز ۶۳-۱۲۱		آکساندر دوم زابی ناس ۱۲۳-۱۲۸	اشک هشتم اردوان دوم ۱۲۴-۱۲۷
		سینکوس پنجم ۱۲۵ آن تیو خوس هشتم کریوس ۹۵-۹۳۵	اشک نهم پیر داد دوم ۷۶-۱۲۴
	آریارات هفتم ۱۰۰-۱۱۳ آریارات هشتم ۹۶-۱۰۰	آن تیو خوس نهم سزیک ۹۵-۱۱۶	
		آن تیو خوس نهم ۸۳-۹۴ سینکوس ششم ۹۵-۹۶ فینیب اول ۸۳-۹۲ دوره تریوس سوم ۸۸-۹۴ آن تیو خوس دوازدهم ۸۹-۸۹ بکران ۶۹-۸۴ آن تیو خوس دوازدهم ۶۵-۶۹	اشک دهم سندروگ ۶۸-۷۶

مقدونیه	مصر بطالیسه	بی تی نیه	پر کام
	<p>اورنگ دوم ۱۱۶-۱۴۵</p> <p>ضمیموں صفہ سو بردو ۱۰۷-۱۱۶</p> <p>بھامیوں ہزده آنگار اول ۸۸-۱۰۷</p> <p>ضمیموں صفہ سو بردو ۸۸-۸۰</p> <p>بیس چہارہ ۵۵</p> <p>کتا توہر شہ ۳۰-۵۱</p> <p>بیس سوہہ ضمیموں دو رده</p> <p>کتا بردو ۸۰</p> <p>ضمیموں سبزده و نت ۵۱-۸۰</p>	<p>نگوہہ سوہہ ۷۴-۹۵</p>	<p>آنگار سوہہ ۱۳۸-۱۳۹</p>

کتاب چہارم

دورهٔ پارٹی ، یا عکس العمل سیاسی

مقدمه

چنان بود دوره مقدونی و یونانی تاریخ ایران، که گفته شد. اینک داخل دوره‌ای می‌شویم، که دورهٔ عکس‌العمل سیاسی ایران است، یعنی دوره‌ای، که در آن بی‌بهره‌مندی‌های ماراٲن و سالامین و شکست‌های ایسوس و گوگمل^۱ تلافی می‌شود و ایران استقلال خود را، که در آخر دورهٔ هخامنشی از دست داده بود، برگردانیده دوباره آقای بخش بیشتر مشرق معلوم آن زمان منگردد، در سربخش دیگر مشرق و رسالیدن خود بحدود دولت هخامنشی با دولت جهانی روم دست و پنجه نرم می‌کند و اگر در این راه بهره‌مندی‌های دورهٔ هخامنشی ها را ندارد، لااقل رومیها را در مدت تقریباً سصد سال در کنار فرات متوقف میدارد.

در این مدت مدید دولت ایران مبارز نیرومند و حریف بر زور امپراطوری روم است، چنانکه خود رومیها اذعان دارند، که دنیای معلوم آن زمان بین این دو دولت تقسیم شده. نام مخصوص این دولت، که تا اینجا دولت ارایش نامیدیم، چیست؟ دولت ماد و دولت پارس هم دولت‌های ایران بودند. پس چنانکه بهر يك از آنها نامی داده شده، این دولت هم در تاریخ نامی دارد. این دولت ایران دولت یارت است، یعنی دولت یکی از اقوام ایرانی، که تا این زمان با عرصهٔ تاریخ نگذاشته بود و از نیمهٔ قرن سوم ق. م از تاریکی فرون گذشته بیرون آمده در مدت تقریباً پنج قرن کارهای بزرگ انجام داد. سلوکی‌ها را از ایران راند، جلوسیل مردمان شمال شرقی را، که بطرف خراسان جاری بود، گرفت و آن بسوی دیگر متوجه گردید، بتوحات رومیها، در مشرق ختم داد برای او^۱ دفعهٔ آنها فهماند.

^۱ - Marathon, Salamine, Issus, Czugmèles.

که برای جهانگیریشان حدی است. این دولت یکی از بزرگترین دولی است که در ایران تشکیل شده و از حیث مدت عمرش طولانی ترین دولتی است که تا زمان ما در ایران بوجود آمده. اکنون بهتر است بذکر وقایع این دوره بپردازیم، زیرا از این راه اوضاع و احوال این دولت بهر و پیشتر روشن خواهد بود.

منابع کتاب

قبل از شروع بمطلب باید تذکر دهیم، که مبانی این کتاب

بیشتر بر سر چشمه‌های غربی است، یعنی بر کتب مورخین

و نویسندگان یونانی و رومی نوشته‌اند و تحقیقاتی که دانشمندان اروپائی در مسکوکات اشکانی و نیز در آثاری که از دوره بارتی پیدا شده، کرده‌اند. جهت آن است، که مورخین و نویسندگان قرون اولی اسلامی از ایرانی و عرب، چنانکه خودشان گفته‌اند و اگر هم نمیگفتند معلوم بود، اطلاعات کمی از این دوره داشته‌اند و چه بسا، که این دوره را با دوره جانشینان اسکندر و ساوکید مخلوط کرده و بیک نام کلی، که «ملوک الطوائف» باشد، قناعت ورزیده، مالاخره چیزی هم نگفته‌اند (در جای خود، و فنیکه از این نوع نویسندگان و نوشته‌های آنان صحبت خواهیم داشت، این نکته روشن خواهد بود). اما مورخین و نویسندگان یونانی و رومی، که نامشان یائین تر گفته خواهد شد، نظر در و ابسطی، که دولت سلوکی یا امپراطوری روم با دولت پارت داشته‌اند و از جهت جنگ‌هایی، که بین این دولت‌ها روی داده، وقایع بسیاری را نوشته‌اند و دیگر اینکه در زمان قدیمه اولی روم نظری بود، که مقام پارت را حقاً با مقام روم مساوی میدانستند و حتی عقیده داشتند، که دنیای معلوم آن روز بین دو دولت رومی و رومی تقسیم شده. از این رو مورخین رومی عادت کرده بودند، که گاهی در باب وضع دولت پارت و عادات و اخلاق اشکانیان در کتب خود اطلاعاتی بدهند، چه مریض برومی باشد، چه نباشد. این نظر باعث گردیده، که در کتب سبلوس و پوسیدونوس و تاسی توس در جاهای تاریخی را از ۶۹ ق. ه. ۲۰۰ میلادی مورد کتب رومی شرح داده‌اند.

اما وقایع پلوتارک را قبل از ۶۹ ق. م دو کس شرح داده، یکی ژوستین است که کتابهای تروگ پومیه را خلاصه کرده (صفحه ۸۷ این تألیف) و دیگری پلوتارک (صفحه ۸۴). کتابهای اوئی بسنه ۹ ق. م خاتمه مییابد ولی بواسطه بی مراقبتی ژوستین یا تروگ پومیه وقایع قسمتی از ۹۴ تا ۵۵ ق. م ذکر نشده. نویسنده دیگر، یعنی پلوتارک جنگهای کراسوس و آن تولیوس را با اشکانیان شرح میدهد. راست است، که با وجود نوشته های این مورخین و نویسندگان دیگر، تاریخ پارت باز کاملاً روشن نیست و زمانهائی می‌رسیم، که نوشته های راجعه بآن کم شده است، مثلاً زمانهای بین ۹۴ و ۶۹ ق. م و نیز بخش هائی بین ۷۲ و ۲۲۷ ق. م ولی منبع مهم دیگری، که موجود است، یعنی مسکوکات اشکانی، خصوصاً از سنه ۳۷ ق. م، که سکه ها دارای تاریخ شده است، کمک گران بهائی بمحقق میکند و تحقیقات در جاهائی، که در دوره پارتی جزء دولت هند و سکائی بوده، نیز تا اندازه ای تاریخ این دوره را روشن می‌سازد و بالاخره باید بیفزائیم، که علاوه بر دو منبعی، که ذکر شد، یعنی نوشته های مورخین و نویسندگان غربی و مسکوکات اشکانی، باید سرچشمه ارمنی را هم در نظر گرفت. مورخین و نویسندگان ارمنستان کتبی از خود باقی گذاشته اند، که برای تاریخ دوات پارت بیفایده نیست. راست است، که این کتب را از حیث اهمیت و اعتبار نمیتوان در ردیف کتب یونانی و رومی گذارد، ولی از این حیث، که ارمنستان، یعنی مملکتی، که باعث آنهمه منازعات و جنگ ها بین پارتی ها و رومیها بود، چه نظری بابران پارتی داشت و چگونه آرامنه طرفدار و حامی سلسله اشکانی بودند، از نوشته های نویسندگان آن بیشتر روشن است.

چون از آنچه در باب سرچشمه های تاریخ پارت گفته شد، باین نتیجه می‌رسیم، که منبع مهم باز همان کتب نویسندگان یونانی و رومی است، باید آنها را با مختصار شناساند، تا معلوم باشد، اینها کی ها بوده اند، در چه زمان میزیسته اند و چه نوشته اند. بعض این نوع مورخین، نویسندگان را، که اطلاعاتی راجعه

به پلوت دانه اند^۱ در مدخل این تألیف شناسانده ایم^۲ مثلاً تروگ یونیه (صفحه ۷۹) ، یوسف فلاویوس (صفحه ۸۰) ، تاسی توس (صفحه ۸۳) ، پلوتارک (صفحه ۸۴) ، ژوستن (صفحه ۸۷) ، ایزب یا اوسویوس (صفحه ۸۹) ، آمین مارسلن (صفحه ۸۹) ، سترابون (صفحه ۹۲) و ایزیدور خاراکی (صفحه ۹۳) . بنا بر این، در اینجا تکرار زاید است و فقط باید اشخاصی را شناساند، که در مدخل این تألیف شناسانده نشده اند. ترتیب ذکر اسامی این اشخاص موافق ترتیب الف باء است، یعنی بر خلاف ترتیبی است، که در مدخل اتخاذ شده و در تقدم و تأخر آنها زمان زندگانشان در نظر بوده، زیرا گمان میکنیم، که با این ترتیب برای خواننده پیدا کردن اسامی در موقع رجوع آسانتر باشد. بجز حال اشخاص این هاینده:

آب بیان این مورخ یونانی در ابتداء قرن دوم میلادی بدنیا آمد و معاصر تراژان و هادریان امپراطوران روم بود^۱ . در روم بوکالت مرافعه میپرداخت، بعد دارای شغل مهمی در مصر شد و بزبان یونانی تاریخ روم را از زمانهای قدیم تا زمان خودش نوشت. در این تألیف تاریخ ممالکی را، که ضمیمه روم شدند، قبل از الحاق آنها نوشته است و آن دارای ۲۴ کتاب بود. مدارک بسیار خوبی در دست داشته، ولی بعضی جاهای این مدارک را صحیحاً نقل نکرده. اسلوب انشاء ساده ولی خشک است، از کتب او فقط قسمتی باقی مانده و برای تاریخ ایران هم مورد استفاده است (چنانکه بیاید)، تاریخ دولت پنت کاپا دوکی را هم موافق نوشته های او ذکر کردیم.

آتنه از نحو یون یونانی است. در شهر نوکراتیس مصر بدنیا آمد و زندگانی او در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی بود (در ابتداء در اسکندریه و بعد در روم). تألیفی دارد موسوم به «ضیافت حکماء»^۲، که دارای ۱۵ کتاب است و حاکی از عادات

۱ - اواخر قرن یکم و اوایل قرن دوم میلادی. ۲ - Appien d'Alexandrie.

۳ - Athénaios. ۴ - Neucratis

کتاب چهارم - دوره یارتی ، یا عکس العمل سیاسی

در این کتاب در زندگانی خاورآده‌ای و عمومی یونانیها و نیز علوم و صنایع . افق نظر مورخان ، چنانکه از نوشته‌هایش دیده میشود ، تنگ است ، ولی کتابهایش در عالم قدیم سرچشمه اطلاعات علمی بشمار میرفت و جایگیر تصنیفات و تالیفات بود ، که گم شده بود . بعضی کتابهای آنته ، که راجع بر رجال است ، اطلاعات تاریخی نیز میدهد و برای مقایسه با کتابهای دیگران مفید است .

اُروزیوس^۱ مورخی است ، که در نارا^۲ کن شهر اسپانیائی در آخر قرن چهارم میلادی تولد یافت و در اوایل قرن پنجم م . در سِلک

روحانیون مسیحی در آمد . او از مریدان سنتوگوستن^۳ ، یکی از معروفترین آباء کلیسای کاتولیک ، بود و تالیفی راجع بتاریخ کرده ، که در آن خواسته بشهادت وقایع صحت نظر استادش را برساند . خطوط جلی تاریخ او این است که پذیرفتن دین مسیح ضرری بزندگانی تاریخی مردمان نرسائیده . از تالیفات او دیده میشود ، که بمنابعی ، که در زبان لاطینی نوشته شده بود ، دسترسی داشته و از مندرجات آن خوب مطلع بوده ، ولی منابع یونانی و شرقی را بدمیدانسته . جایی از نوشته‌های او برای تاریخ دولت بارت ، چنانکه بیاید ، مورد استفاده است .

اگاتیاس^۴ نوبسند^۵ یونانی ، که در ۵۳۶ میلادی در اُالی^۶ (آسبای صغیر) تولد یافت و در اسکندریه و بزرانس درس خواند .

پس از آن بتحصیل در رشته حقوق پرداخت و وکیل مرافعه گردید . تاریخ در گذشتن او ۵۸۲ میلادی است . تالیفات دارد ، که از جمله تاریخ سلطنت ژوستینیان^۷ امپراطور بزرانس است و شامل زمانی از ۵۵۲ تا ۵۵۸ . این کتاب در ذیل کتاب بروکوب میدانند (رجوع بصفحه ۹۰ این تألیف شود) .

آفریکانوس^۸ در قرن سوه میلادی میزیست و در جنگهای امپراطور روم سیتیم سور^۹ بامدعی او پس سن لیوس^{۱۰} نگر^{۱۱} و نیز آدباین^{۱۲} (مکتوس و نوس) و خسروین^{۱۳} ، که جزء دولت پارت بودند ، شرکت داشت (شرق)

۱ - Orosius ۲ - Saint-Augustin ۳ - Agathias. ۴ - Eolie.
۵ - Justinien. ۶ - Africanus (Sextus Julius) ۷ - Septimius Severus
۸ - Poscennius Niger ۹ - Adiabène. ۱۰ - Chosroene

این جنگها در جای خود بیاید). از جهت تألیفی^۱ که کرده معروف است. او تاریخ وقایع را از ابتدای خلقت عالم تا ۲۲۱ میلادی معلوم داشته و ضمناً تواریخ را بحساب سال شماری عیسوی با حسابهای^۲ که قبل از آن بوده مقایسه کرده و حتی از این تألیف قسمت کمی باقی است و مابقی گم شده. از تألیفات دیگرش هم قطعاتی باقی مانده. برای تاریخ دولت پارت نیز از نوشته‌های او میتوان اطلاعاتی تحصیل کرد.

او ترویدوس^۱ مورخ رومی که با ژولیان امپراطور روم بجنگ شاپور دوم ساسانی رفت و در ۳۷۰ م. درگذشت. تاریخ روم را باختصار از ابتدای بنای آن تا درگذشتن یوبان^۲ امپراطور روم، یعنی ۳۶۴ میلادی نوشته. اسلوب انشاءش ساده است و قضاوت‌هایش بیطرفانه. زاید است گفته شود که اطلاعاتی نیز بتاریخ دولت پارت و زمانهای دیگر ایران از نوشته‌های او بدست میآید.

بطلمیوس عالم هندسه و هیئت دان معروف یونانی که در نیمه اول قرن دوم میلادی در اسکندریه مصر میزیست^۳ از تألیفاتش اطلاعاتی راجع بزندگانی او بدست میآید. معروف ترین تألیف او یونانی به مگاله سوتاکسیس^۴ (مجموعه بزرگ) موسوم است و این تألیف را اکنون باسمی که اعراب باو داده اند نامجست نامند. این تألیف از ۱۳ کتاب ترکیب شده است و حاوی تمامی چیزهایی است که از حیث علوه ریاضی (مخصوصاً هندسه) و هیئت باعث شهرت بطلمیوس گردیده. تألیف دیگرش جغرافیای او است که دارای هشت کتاب است. هیئت بطلمیوس چنانکه معلوم است احاطه بهیئت قدیم معروف است و از زمان کپرنیک هیئت دان لهستانی که در نیمه اول قرن پانزدهم میلادی درگذشته^۵ هیئت بطلمیوس را بطرف میانه انداخته و جغرافیای او را برای تاریخ عهد قدیم اهمیتی بسزا دارد و برای تاریخ قدیم ایران

۱ - Megalé Surtaxis. ۲ - Ptolémée (Clandius). ۳ - Jansen. ۴ - Ptolemy. ۵ - Copernicus.

کتاب چهارم - دورهٔ باستانی، یا عکس العمل سیاسی

هم مفید است.

^۱ پسیدونئوس عالم معروف یونانی در ریاضیات و هیئت در شهر آپامه سوریه در ۱۳۵ ق.م تولد یافت و در ۵۰ ق.م در روم درگذشت. هکتی در جزیرهٔ رُدِس سکنی گزیده بود. او معلم سیرون نطق معروف روم بشمار میرود و معروف است از این حیث، که دُوم شخصی بوده، که خواسته بزرگی کُرهٔ زمین را معلوم دارد (اول شخص اراُستن یونانی بود، که ذکرش در صفحهٔ ۹۱ این تألیف گذشت). نتیجهٔ زحمات او چنین است، که محیط کُرهٔ زمین از ۱۸۰ هزار تا ۲۴۰ هزار استاد است، ولی چون نمیدانند استاد یونانی صحیحاً چند متر است، طول این مسافت را هم نمیتوانند صحیحاً معین کنند (استاد را از ۴۹ تا ۸۵ متر میدانند، ولی محققاً معلوم نیست). بطور کلی روشن است، که اسلوب اراُستن عالی‌تر از اسلوب پسیدونئوس بوده. از کارهای دیگر پسیدونئوس نیز این است، که میخواست مسافت زمین را تا ماه و آفتاب معلوم دارد و باین نتیجه رسیده است، که مسافت اوّلی مساوی ۵۲ و یک هشت یک شعاع زمین است و مسافت دوّمی معادل ۱۳۰۹۸ برابر همان شعاع، ولی معلوم نیست، که بچه وسیله و با کدام اسلوب باین نتیجه رسیده است، این عالم تحریراتی هم راجع بتاریخ دارد، زیرا وقایع را از فوت اسکندر تا چند سال قبل از اینکه درگذرد، نوشته است، ولی فقط قسمت هائی از این تألیفش مانده است و باقی مفقود. از نوشته‌های او برای تاریخ ایران پس از اسکندر نیز میتوان اطلاعاتی بدست آورد.

^۲ پوزانیاس سیاح و نویسندهٔ یونانی از قرن دوم میلادی، محلّ تولدش درست معلوم نیست، گمان میرود، که در لبدیهٔ آسیای صغیر بدید آمده و جوانی اس را آنجا بسر برده. کتابهای او توصیف یونان است. ده کتاب دارد، که هر کدام راجع بیک ولایت یونانی است، اطلاعات تاریخی

۱ - Posidonius.

۲ - Pausanias

و داستانی و افسانه ها و روایات مردم عوام در کتابهای او زیاد است، ولی کلیه کتابهایش یکنواخت نیست؛ در بعضی بیشتر کار کرده، در برخی کمتر، در بعضی ساده لوح است، در برخی شگاک. چون داستانها و روایات مردم در کتابهای او زیاد است، از این جهت گاهی کتاب او یگانه منبع اطلاعاتی است راجع بساین قسمت‌ها. طرز انشاء اش را نمی‌پسندند؛ از چیز نوبسی مورخین قدیم مانند توسیدید و هرودوت و غیره خیلی دور است. چون در صفحه ۴۴ و ۲۰۵۰ و ذکرى از این نویسنده شد، بی‌اینکه او را بشناسانیم، در این جا بچهران این نقص پر داختم.

۱ پولی‌ین
حقوق‌دان و وکیل مرافعه، که در زمان مارک اوریل^۱ و لوتیوس و روس^۲ امپراطوران روم در روم میزبست (قرن دوم میلادی). تألیفی دارد موسوم بحبله‌های جنگی^۳ که در آن موارد و نظائر انواع حيله‌ها را جمع کرده و بلکه از این موضوع هم تجاوز کرده انواع تقلبات و کارهای بست جامعه را شرح داده. کتاب او اهمیت تاریخی دارد، زیرا محققین عقیده دارند که مواد تألیفش را با دقت و تحقیقی زیاد جمع کرده. تألیف دیگری نیز دارد، که راجع بمقدونیه و شهر تب و فن تعبیه الجیشی است.

۵ دیون کاسیوس
(اسم او را بیشتر دیوکاسیوس نویسند) مورخ یونانی است. که در ۱۶۰ میلادی در شهر نیکه در بی‌تی‌نبه آسپای صغر بدنبا آمد و در ۲۳۵ در گذشت. او در ۱۸۰ روم رفت و عضو مجلس سنا شد. در زمان آلکساندر سور^۴ والی روم در افریقا بود و بعد مشاغل مهم دیگر معین گردید. او گوید دمون (شیطان) بخوابش آمد و او را تشویق کرد، که کتب تاریخی بنویسد. نثار این او تاریخ روم را نوشت و آن از آمدن^۵ بیضالی است تا زمان آلکساندر سور^۶ (۲۲۹ میلادی).

دیون کاسیوس ۲۲ سال از عمر خود را صرف این تاریخ کرده و ۸۰ کتاب

۱ - P. Aet ۲ - Marc-Aurèle. ۳ - Lucius Verus. ۴ - Strategemata
۵ - Dion Cassius. ۶ - Pro consul ۷ - Enée

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العمل سیاسی

نوشته، ولی بنده بسیار کمی از کتب او در زمان ما باقی است. در باب تاریخ
 یونان باید گفت آنچه که راجع به تاریخ قدیم روم است، چندان مورد اعتماد نیست،
 پیشگویی‌ها و تفأل و نظیر معتقد است، ولی وقایعی را، که بزمان او نزدیک
 بوده در دست نوشته. از حیث انشاء دیون کاسیوس از توسیدید مورخ یونانی، که
 در ۲۲ صفحه این تألیف گذشت، تقلید کرده. از کتب او میتوان اطلاعاتی
 زیاد راجع به تاریخ دولت پارت بدست آورد.

نویسنده رومی، که بعد از ۱۷۵ میلادی در گذشت، فرونتو
 روم معلم فصاحت بود و دو قیصر روم (مارک اوریل) و
 ارکوس اوریلوس فرونتو^۱ (لوئیوس و روس) از شاگردان او بودند. در ۱۴۳ میلادی
 برتبه قنسولی رسید. در قرن نوزده میلادی از دفاتر قدیم شهر میلان (در ایتالیا)
 قطعاتی از مکاتبه او با مارک اوریل بدست آمده و آن معلوم میدارد، که ادبیات
 لاطینی را خوب میدانسته. از نوشته‌های او در یکی دو مورد اطلاعات کمی راجع
 به روابط رومیها با پارتیها بدست میآید.

کاپی نویسنده کاپی نویسنده
 یکی از نویسندگان رومی است، که تاریخ وقایع زمان
 امپراطورهای روم را نوشته اند و به «نویسندگان تاریخ
 اوگوستها» معروفند. کاپی نویسنده در زمان دئوکلئین^۲
 میزیسته (قرن سوم میلادی) و تاریخ امپراطورهای روم را موسوم به آن نون
 مارک اوریل - اونوس و روس - ما کرن و دو ماک سی من^۳ و سه گردبان^۴ نوشته.
 بعضی قسمت های کتاب کاپی نویسنده برای تاریخ اشکانیها^۵، که با دشمنان
 امپراطورها معاصر بوده اند، مفید است.

اونین
 بزرگترین سوفسطایی یونانی بشمار میرود. او را وولر^۶
 عهد قدیم گفته اند. در ۱۲۵ م. در ساموسات (که در
 (لوکیانوس)
 ساحل فرات در شمال شرق انطاکیه واقع است) از والدین

۱ - Marcus Aurelius Fronto. ۲ - Capitolinus (Julius) ۳ - Dioclétien. ۴ - Antonin.
 ۵ - Maerin. ۶ - Maximin. ۷ - Gordiène.
 ۸ - Lucien (Lukianus). ۹ - Voltère.

فقیه تولد یافت و پس از آموختن زبان یونانی در ایتالیا که نطق محکمه عدیه گردید. بعد معلم فن فصاحت و بلاغت بود و باین سمت بمسافرتهای زیاد در آسیای صغیر - یونان - مقدونیه - ایتالیا و گالیا پرداخته نطقهای زیاد در موقع جشنهای عمومی کرد. تالیفات زیاد راجع بفرسفه و فن فصاحت و بلاغت و تاریخ دارد. از تحریرات او کتابی است که بعد از خاتمه جنگ رومیها با پارسیها در ۱۶۵ م. نوشته و اشخاصی را که میخواسته اند تاریخ این جنگ را مانند نویسند و هر دولت بنویسند، ولی ایفاقت این کار نداشته اند، انتقاد کرده.

هرودیانوس^۱ مورخ یونانی که در اسکندریه بدینا آمده بود، زمان حیات او را از ۱۷۰ تا ۲۴۱ م. میدانند. در روم سکنی گزید و تاریخ روم را از فوت آن تون تا گردیان سوم بیونانی نوشت. این تاریخ از هشت کتاب ترکیب یافته و بزبان خوبی نوشته شده. مؤلف خیلی بیطرف است ولی متأسفانه تاریخ وقایع را تصریح نکرده. راجع بدولت پارت از نوشته های او میتوان اطلاعاتی یافت.

نویسندگان ارمنستان همانند که در مدخل این تألیف اسامیشان ذکر شده: ماراپاس کائینا (صفحه ۹۴)، باردسن (صفحه ۹۶)، آگاتانر (صفحه ۹۶)، فوستوس بیزانسی (صفحه ۹۷)، زنوب گلاگی (صفحه ۹۷)، موسی خورن (صفحه ۹۸)، الیزه وارنا بد (صفحه ۹۸) و لازار فاربی (صفحه ۹۷). در این جا فقط اسم یکنفر را باید ذکر کنیم.

لروبنای ادسی^۲ موسی خورن مورخ ارمنستان اسم این نویسنده را گروپنا^۳ ذکر کرده و گفته که از اهل سوریه بود و پسر آپشاتار^۴ معاصر آبگار (اکبر) اوخاما^۵ پادشاه ادس (ادس یا اورفه پای تخت دولتی بود که خسرون نام داشت و پادشاهان خسرون دست نشانده اشکانیان بودند). لروبنای تاریخ آبگار و پسرش را که سندروگ مینامیدند نوشت. این نویسنده در قرن

۱ - Harodianus.

۲ - Ohéroupana.

۳ - Apschatar.

۴ - Abgar Ouchama.

کتاب چهارم - دوره پارسی ، باعکس العمل سیاسی

اولی میلاد میرویس است و بعضی اوزا از شاگردان بلا درس میدانند. عقیده اکثر
علماء بر این است که نوشته های او کم شده ولی تقریباً در ۶۰ سال قبل در
کتابخانه پاریس نوشته هائی پیدا شد که موافق مندرجات آن نسبتش را به
لیرونا دادند ، زیرا اطلاعاتی که موسی خوردن میدهد ، با نوشته او موافق
است . این نوشته شرح مکاتبه ای است ، که آبکار یا مسیح علیه السلام کرده ،
نقادان ارمنی این نوشته را از سر تا پا غیر معتبر میدانند و گویند از لیرونا
نیست ، وای این نظر هنوز بجہانی محقق نگردیده . بہر حال جہانی از نوشته
های لیرونا بہ اشکانیان و بخصوص باشکانیان ارمنستان مربوط میباشد و بنا بر
این جادارد ، کہ از مفاد آن آگاہ باشیم .

قسمت تاریخی

باب اول - قسمت تاریخی

فصل اول - نظری بجزئیات پارت - نژاد پارسی ها

دودمان اشکانی

تذکره پارت در عهد قدیم مملکتی بود که اکنون آنرا خراسان نامیم. داریوش اول در کتیبه های بیستون و تخت جمشید و نقش رستم^۱ چنانکه در جای خود گذشت، (صفحات ۲۵۴ و ۱ بعد این تألیف) آنرا پیر^۲ ثو^۳ نامیده و نویسندگان یونانی اسم این مملکت را، پارثیا^۴ - پارثوآیا^۵ نوشته اند.

بنابر املاء این اسم در زبان پارسی قدیم و نظر باینکه یونانیها بر حسب تلفظی که ایرانیهای قدیم از این اسم میکردند، نام این مملکت را با حرف ت تاً ضبط کرده اند. میبایست پارت را حالا پارت بنویسیم و تلفظ کنیم، ولی از آنجا که امروز (ث) و (س) بیک نحو تلفظ میشوند و چنین تلفظ وجه اشتباه دارد چنانکه شنونده از لفظ (پارت) (پارس) میفهمد، ناچاریم برای احترام از چنین التباسی بزرگ پارت را پارت بنویسیم و تلفظ کنیم. از این جهت است که مؤلف از املاء کتیبه های داریوش راجع باسامی، که حتی المقدور در جاهای دیگر این تألیف رعایت کرده، در این جا منحرف گردیده.

وقتی که بمدارک ارمنی تاریخ پارت رسیدیم، معلوم خواهد شد، که پارت بالاخص را پهل شاهسدان^۶ میگفتند و از این جا منسوب بپارت را پهلوی یا پهلوانی، بنابر این باید عقیده داشت، که موافق موازین فقه اللغه پارسی پیر^۷ ثو^۸، اسم پارت پارسی قدیم، بمرور زمان به پهل^۹ تبدیل شده بود و پیر^{۱۰} مشتق از پیر^{۱۱} ثو^{۱۲} به پهل^{۱۳} - بهمین

۱ - Parthia. ۲ - Parthuaia.

۳ - ت تاً را حالا در زبانهای اروپائی با (th) می نویسند. ۴ - یعنی پهل شاهستان.

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العمل سیاسی

مناسبت نویسندگان ارمنستان موافق تلفظ زمان خود از این اسم آنرا **بهل**^۱ مینامدند .

نویسندگان قرون اولی اسلامی نام پارت را هیچ ذکر نمیکنند . پادشاهان این دوره را اشکانی یا اشغابی مینامند و خود دوره را باسم «ملوک الطوائف» یاد میکنند (اگر چه این اسم در نظر آنها شامل دوره بعد از اسکندر است تاروی کار آمدن ساسانیان) . بنا بر آنچه گفته شد این نتیجه حاصل میشود ، که اسم پارت در زبان پارسی قدیم **پرت** نوشته شده (کتبه های داریوش اول) بعد پرت گردیده و مرور پرتو به بهلو و پرت به بهل تبدیل یافته و در دوره اشکانان و ساسانیان این لفظ بهمین معنی استعمال میشده .

این را هم باید بگوئیم ، که چون این عملت در ایران موافق مدارک اروپائی به نازب نازب مصطلح و مأیوس گشته و نمینخواهم خرق اجماع کنم ، همان اسم را مینویسم ، ولی این تذکر هم لازم بود ، تا اصل اسم در زبان پارسی صحیح معلوم باشد .

از جنوب سرفی دریای کرگان (خرر) صفحه نارینی بطرف
 نظری بحرف افای
 مشرق امتداد دارد و این منطقه از طرف شمال و جنوب
 بارت^۲ کور های ساسانیهای ام بررع واقع است مگوتیم صفحه

بارتک ، زیرا بست نکورهای اطراف عرض و طول آن خیلی کم است ، چه طول

۱ - (ث) پرتو ، (ه) تبدیل یافته بخار آن در پارسی راد است . مثل پسر (آفتاب) ، که هم شده پسر - سهر سده ، پور (سر) - وهر (در زمان ساسانیان) و عبره (مدار) ، رهو ، لاه تبدیل مافه طایر قلب (راه) (ل) تا عکس در پارسی خلی راد است ، خصوص در زبان شواہ الناس مثل ابره - ریاه - دیوار - دغال و عبره و عید پس برهونل هو شده از این مرحله تغییر ، سده داریم بعض نویسندگان از همی بهلوی را موافق بعض زمان خود بل هوونی صص کرده اند ، چنانکه باید بعد الاجره آنها نوشته شده است . یعنی برای آسای بعض (ل) و (ه) پس و پیش سده اند همس صورت پرت ، ره و بهله ، پهل تبدیل مافه

۲ - از کتاب درازر - ساسان اسعاده سده و بر از حرف افای ، معصیل ایران ، الم افای مسعود خان کهنان . حیدر اول ، صبح بهران ۱۳۱۰

سنت اُردویی

این صفحه از غرب بشرقی تا رود هریرود ۵۱۴ و از شمال بجنوب تا کویر ۳۲۲
کیلومتر یا میل ایرانی است^۱.

چهار زنجیره کوه از جنوب شرقی دریای گرگان طرف مشرق بطور متوازی
امتداد یافته و چون این زنجیره‌ها از یکدیگر جدا هستند وادی‌هایی در میان
زنجیره‌ها تشکیل شده، اطراف این وادیا درختان زیاد دارد، خاک دامنه کوهها
حاصل خرسب و آبهای فراوان، که از کوهها جاری است، رودهای بزرگی
بوجود آورده.

در این صفحه نویسندگان عهد قدیم دو مملکت را اسم میرند گرگان و یارت^۲
ولی بطور قطع نمیتوان حدود این دو مملکت را معین کرد چیرنکه محقق
نظر میآید، این است، که گرگان در سمت شمال و غرب این صفحه بوده و یارت
در طرف جنوب و شرق، یعنی بزرگترین قسمت و ادبهای رود آترک و گرگان
خره مملکت گرگان بوده و کمترین قسمتش جزء یارت هرودوت پارسی‌ها را
با خوارزمیها، سغدیان، هراتیها، گرگانیها، زرنگیها (سیستانیها) و ثامانیان^۳
مربوط میدارد (کتاب سؤء، بند ۹۳، ۱۱۷) ولی داریوش بزرگ در کتسه‌های
خود یارت را بزرنگ، هرات، ساگارتی (که در کویر اوت بود) و گرگان ارتباط
میدهد. معلوم است، که نمیتوان تمامی مردمانی را، که هرودوت منامد
با تمام سرزمین‌هایی، که داریوش ذکر میکند جزء یارت نامد ذکر اسامی
مردمان با ایالات با هم فقط از این جهت است، که این مردمان و قسمت‌ها
یکدیگر نزدیک بوده‌اند. لذا براساس و بنا بر آنچه اربو سنندگان عهد قدیم استنباط
میشود، یارت خراسان کنونی بوده، یعنی تقریباً از دامغان کنونی شروع شده
به هریرود امروز منتهی میگشته. بعضی، چنانکه گرازا در کتب دیگر اس
تألیف ذکر شده، در بند دریای گرگان (در واره دریای کسپین) را حد فاصل
بین یارت و ماد میدانستند. بهر حال بی تردید میتوان گفت، که یارت عهد قدیم

۲ - Thamanians

۱ - عالی‌اشش کیلومتر یا یک فرسنگ میداند

کتاب چهارم - دوره یازمی ، با عکس العمل سیاسی

هبارت از ولایات کنونی بوده : دامغان ، شاهرود ، جوبین ، سبزوار ، نیشابور ، مشهد ، بجنورد ، قوچان ، دره گز ، سرخس ، اسفراین ، جام ، باخزر ، خواف ، کرشیز ، تربت حیدری . طول این ولایات از طرف مغرب بمشرق تقریباً ۴۸۰ کیلومتر است و عرض آنها تقریباً ۲۰ کیلومتر . بنابراین سطح پارت بالاخص تقریباً معادل ۹۶ هزار کیلومتر مربع بوده ، که بیش از سه برابر مملکت بلژیک کنونی می شود .

صفحه ای ، که ذکرش گذشت ، از کوهستانهای در شمال و جلگه های در جنوب بدین ترتیب ترکیب یافته : اولاً سه رشته کوه است یکی موسوم بدامان کوه یا کوههای اکراد ، که دامنه اش بسمت کور خوارزم امتداد دارد ، دیگری بنام آلا داغ و میرابی در وسط و مؤمی باسم جغتای یا کوههای جوبین در جنوب . این سه زنجیره کوهها با هم متوازی اند . رشته کوههای اولی آبهای را ، که به آنرا میریزند ، از آبهای تجن رود جدا میکند و زنجیره های کوههای مرکزی و جنوبی آبهای گرگان رود را از آبهای نیشابور . تشکیل این سه زنجیره سه وادی ایجاد کرده : ۱ - وادی شهدین کوههای اکراد و آلا داغ و مرابی . ۲ - وادی میان آباد بین آلا داغ و کوه جغتای یا جوبین ۳ - وادی نیشابور میان جغتای و مرابی . عدّه رودها هم موافق جلگه ها سه است : ۱ - تجن ۲ - رود نیشابور . ۳ - رود میان آباد . آبهای رود تجن و نیشابور غالباً برای زراعت بکار میرود ، ولی در باب میان رود عقیده این است ، که به گرگان رود میریزد . بلندی این کوهها زیاد نیست ، با وجود این به بلندی ۶ هزار تا میرسد و در جاهائی چراگاههای خوب دارد ، ولی برعکس کوههای گرگان ، از حث روئندی و جنگل غنی نیست ، وادیهایی خبی حاصل خیز است ، بخصوص وادی مشهد و نیشابور ، که خاکش برای زراعت بسیار مناسب است و حاصل های خوب میدهد . بالاتر گفته شد ، کدیابی از رشته های کوه موسوم به کوههای اکراد است ناند تذکردهم ، که این مردم را

۱ - سطح بلژیک کنونی معادل ۲۹۴۵۶ کیلومتر مربع است - ۳۶۰ کیلومتر مربع معادل یک

فرسنگ مربع است . ۲ - تجن را بعضی مشهد رود گفته اند .

قسمت تاریخی

شاه عباس بزرگ از کردستان کوچانیده بعد از ۱۵ هزار نفر در این جا نشاند، تا جلوتاخت و تازهای اوزبک و تاتار را بگیرند. معلوم است، که بعدها عدّه نفوس آنها بیشتر شد و اکنون بیشتر اکراد بین وادی مشهد و کویر خوارزم سکنی دارند.

پارت اصلی، چنانکه از نوشته‌های جغرافیون و مورخین قدیم دیده میشود، همین کوهستان و جلگه‌ها بوده، که توصیف شد. این جاها قنوات زیاد احداث شده و در بعضی جاها رشته چاهها تا نیم فرسنگ از کوهها امتداد دارد. آثار محلّ‌ها نشان میدهد، که این جاها در عهد قدیم آبادتر بوده و زراعت و فلاحت حاصل‌های وافر تری ببرزگر میداده. زبانی است گفته شود، که این جلگه‌های حاصل خیز نسبت بکویرهای خوارزم ولوت چقدر امتیاز داشته و بی‌جهت نبوده، که سبب مردمان صحراگرد شمالی باین صفحات جاری بوده. این صفحات از حیث درختان میوه‌گوناگون غنی است و از معدنیات مس و سرب و آهن و نمک و فیروزه زیاد دارد، ولی جای حیرت است که اسم فیروزه در کتب قدما برده نشده است. آب و هوای این صفحات معتدل است. اگرچه ژوستن گوید سخت است، ولی از اطلاعات کنونی این نتیجه حاصل میشود، که زمستان از آبان تا فروردین امتداد دارد و سرما در شب شش یا هفت درجه (صد درجه ای) از صفر پائین‌تر نمیباید، و حال آنکه در روز میزان الحرارة ۲۰ - ۲۵ درجه بالای صفر نشان میدهد. تابستان بعکس، خیلی گرم است، بخصوص در جاهائی، که دامنه کوهها بطرف کویرها امتداد دارد. در این جاها بادهای خسته‌کننده و مضرّ از طرف کویر میوزد و در بعضی مواقع اثرات این بادهای قابل تحمل نیست، ولی در کوهستانها گرمای تابستان ملایم و معتدل است.

این است بطور اجمال نتیجه نظری به جغرافیای پارت قدیم. اکنون باید دید، که ممالک مجاور پارت کدام بودند. پارت را این صفحات محدود مساخته: از طرف شمال خوارزم و مرو، از سمت مشرق هرات، از طرف جنوب زرنگ (سیستان) و ساگارتی (در کتبه داربوش ساگارتی) و از سمت مغرب گرگان

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا هکس العمل سیاسی

بن ممالک را باید یکایک تحدید کنیم ، زیرا در تاریخ ایران چه قبل از این کتاب چه بعد کرا از این صفحات صحبت بوده و خواهد بود .

مملکتی است در شمال بارت^۱ که از شمالی ترین زنجیره های خوارزم کوههای آن بطرف رود جیحون امتداد می یابد . اسم صفحه مذکور در کتیبه های داریوش اول (خوارزمیش) و در کتب نویسندگان قدیم خوارزمیس است . این صفحه خشک و لم یزرع همیشه بهمین صفت توصیف گشته . در عهد قدیم در این صفحه مردمان صحرا گردی از نژادهای مختلف سکنی داشتند و امروز از جیحون تا تاجن ترکانها در این دشتهای پراکنده اند . جمعیت این صفحه در هر زمان کم بوده ، چنانکه وامبری^۲ که در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی باین صفحات مسافرت کرده ، عقیده داشته ، که عده نفوس ترکانها از دریای کرگان تا بلخ تقریباً ۲۰۰ هزار خانوار یا یک میلیون نفر است . بنابراین میتوان گفت ، که پارتیهها از اینطرف خطری مشاهده نمی کردند ، مگر وقتیکه مردمانی دیگر از آن طرف جیحون بامردمان اینطرف رود مزبور متحد میشدند .

این صفحه را داریوش اول در کتیبه بیستون مرگوش نامیده و نا باختر اسم برده ، ولی جغرافیتون قدیم آنرا مر گیانا^۳ نامیده و جدا گانه ذکر کرده اند ، مثلاً سیرابون (کتاب ۱ ، فصل ۱۰ ، بند ۲) و بطلمبوس (کتاب ۶ ، بند ۱۱) و ایزیدور خارا کسی (بارت ، بند ۱۴) . چنانکه راوی این سن در باب این صفحه گوید (ششمین دولت بزرگ مشرق ، صفحه ۱۰) مرگوش که جزء ناختر محسوب میشد و گاهی ولایتی مستقل بود . صفحه مزبور بر رود مرغاب واقع است و اکنون آنرا مرو می نامند .

مرغاب رودی است ، که از کوههای پاراپامیز (افغانستان شمالی) شروع شده تقریباً بطرف شمال جاری است . سرچشمه این رود در ۳۶ درجه و ۵۰ دقیقه عرض شمالی در کوهها است و بطرف کویر جربان دارد . پهنای رود قبل از اینکه

۱ - M. Wambéry.

۲ - Margiana.

نست تاریخی

بمرو برسد ۷۴ متر است و عمق آن پنج پا . در عهد قدیم بوسیله سدها و برعه ها آب این رود را تا هفت فرسنگ تقریباً (چهل کیلومتر) از جریان طبیعی منحرف میداشتند (نظری بصفحه ۱۵۰۵ این تألیف) و واحه ای تشکیل میشد، که محیط آن ۲۷۲ و قطرش ۸۰ کیلومتر بود (محیط ۴۵ فرسنگ و قطر تقریباً ۱۴ فرسنگ). این صفحه، که آن را از هر طرف کویرهایی در احاطه داشت، حاصلخیزترین صفحه معلوم بشمار میرفت، مخصوصاً تا کهای این صفحه معروف بود، زیرا یک نفر بادو دست خود نمیتوانست ساقه تانک را بغل کند و طول خوشه های آن به نود سانتیمتر (تقریباً ۱۳ گره و نیم یا نه عشر گره کنونی) میرسید. مرگیان را اگر صفحه جدا گانه ای تصور کنیم، از نظر نظامی قوی نبود، ولی چون جمعیت زیاد داشت، برای پارت مهیب بشمار میآمد.

در خاتمه میافزاییم، که نام مرغاب را نویسندگان قدیم مارگوس^۱ ضبط کرده اند.

اسم این صفحه در کتیبه های داریوش اول هرآی و آست هرات و یونانی شده آن آریا^۲، زیرا نویسندگان قدیم نام آنرا چنین ضبط کرده اند. این صفحه ای است، که از طرف جنوب به پارت میپیوندد. قسمت بیشترش کوهستان و بطور کلی مانند کوهستانهای پارت است، اگر چه از حیث اندازه کوچک تر میباشد. اهالی آن جنگی بوده اند، ولی چون سکنه پارتی این ولایت بیشتر بوده پارتی ها از این طرف وحشتی نداشتند.

در کتیبه های داریوش اول اسم این مملکت زرنگ بوده سیدستان است و یونانی شده آن درانگیانا^۳ یا درانگه^۴. این مملکت در جنوب وادی هرات واقع است و تا دریاچه هامون یا سیستان (زرنگ) امتداد مییابد. صفحه مزبور بیشتر کوهستانی است و رودهای کوچکی از کوههای پارامیز^۵ بدریاچه سیستان جاری است. چون جمعیت سیستان در عهد قدیم زیاد

۱ - Margus. ۲ - Aria. ۳ - Drangiana. ۴ - Drangae.

۵ - افغانستان شالی.

نبود و چنین بنظر میآید که جنگی نیز نبوده است. این عبارت را در این مملکت که زرتشت نداشت. در جای خود این مطلب بیاید که نام این مملکت که زرتشت نیمه دوم ق. م از جهت آمدن سکاها (سکاها) یا پنجامبتل سیستان شد (ساکستان) سیستان - سگستان - سجستان - سیستان) با وجود این اکنون هم دریاچه سیستان را دریاچه زرنک نیز نامند. بنا بر این جنگی نبودن اهالی این مملکت را باید شامل ازمنه ای کرد، که هنوز سکاها در این جا برقرار نشده بودند.

ساکارتی یا
این صفحه وسیع را داریوش اول (اساکارتی به) نامیده و نویسندگان قدیم آنرا (ساکارتی یا) ضبط کرده اند. این مملکت از طرف جنوب پارت را محدود میسازد و از طرف مغرب با سیستان هم حد است. اگر از قسمتی که به تون و طبس می پیوندد، صرف نظر کنیم، باقی قسمت های این صفحه خشک و بی آب و علف است. در کویرهای نمک زار این صفحه غزال و گورخر زیاد یافت میشود. اهالی این مملکت مردمانی بودند صحراگرد، که از شکار گورخر و غزال زندگی میکردند و چون جمعیت این صفحه کم بود، از این طرف هم پارتیها نگرانی نداشتند، راست است که اهالی میتوانستند تاخت و تاز و صفحات هم حد و آباد پارت بکنند، ولی چون عدّه شان زیاد نبود، از عهد پارتیها ممکن نبود برآیند. هر دوت مردم این صفحه یا ساکارتیها را طایفه ای از پارسیها دانسته و گوید، که بزبان پارسی حرف میزدند. عدّه سپاهیان که این طایفه بدولت هخامنشی میداد هشت هزار نفر بود. اسلحه مسین و آهنین استعمال نمیکردند. اسلحه شان عبارت بود از شمشیرهای کوتاه و کماند. بعد نویسندۀ مزبور شرح میدهد، که در جنگ چگونه با کماند اسب یا انسان را گرفته هلاک میکنند (کتاب ۷، بند ۸). نظر قوی این است، که کماند را اهالی در زمان صلح هم بکار میبردند، باین معنی که شکار را بوسیله آن میکردند. نام آن در کتیبه های داریوش اول و هرگان است و نویسندگان عهد قدیم اسم گریان را (هیرکانیا) ضبط کرده اند. این

گریان

صفحه‌ای است، که از طرف شمال غربی و مغرب بپارت می‌پیوندد و عبارت است از دو وادی گرگان رود و اترک. اگر چه از حیث طبیعت، این مملکت شباهت زیاد بپارت دارد، ولی از حیث جنگل و ثروت‌های دیگر از پارت خیلی غنی‌تر و آب و هوایش معتدل‌تر و کلیتاً مطلوب‌تر است. کوه‌ها پر از درختان است، چراگاه‌های خوب زیاد دارد، گل‌ها و ریاحین جلگه‌ها را زینت داده، خاک باغی درجه حاصل خیز است و میوه‌ها و ثمرات گوناگون باز می‌آورد، بخصوص تاک و درخت انجیر، که در عهد قدیم معروف بود.

آریان و دیودور و دیگران از قول سرداران اسکندر از این درختان بسیار تمجید کرده‌اند (صفحات ۱۶۴۰-۱۶۴۳ این تألیف). سترابون نیز (در کتاب ۱۱، فصل ۷، بند ۲) توصیف ثروت این صفحه را کرده، چنانکه گوید: آسمان با این سیرزمین مساعدتهای بسیار کرده. گرگان از حیث مساحت تقریباً نصف پارت بالائخص است و اگر چه این مملکت بواسطه وفور نعمت میتواند جمعیت زیادی را قوت بدهد، ولی دیده نمیشود. که در عهد قدیم هم عده نفوسش با حاصلخیزی آن مطابقت داشته باشد، بنابر این میتوان گفت، که پارت از این طرف هم نگرانی نداشته.

چنین بود موقع بارت و صفحات مجاور آن در عهد قدیم و باید گفت، که این وضع جغرافیائی مساعد بود با اینکه مردمی نبرومند پیروند، زیرا این مردم همسایگان قوی نداشتند، تا بتوانند سلطه خویش را بر پارت تحمیل کنند و مانع از رشد آن شوند. بنابر این بعض نویسندگان اطهار حیرت کرده‌اند، که چرا این مردم در دوره‌های زیاد در گمنامی مانده، زودتر یا بصحنه تاریخ ننهاند، زیرا نه در دوره آسوریها و مادیها ذکر می‌شود، که در خور این مردم باشد، از آن میشود و نه در دوره هخامنشی، در زمان اسکندر پارتیها مطیع اند و فقط در ۳۵۰ ق. م بر سلوکیها قیام میکنند. جهت باید چنین باشد، که آسوریها بدین جا نیامده بودند، زیرا، چنانکه در جای خود گفته شد، آسوریها دماوند و قدری بعدتر کویر

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی
 لوت را آخر دنیا تصور میکرده اند (صفحه ۱۷۰ این تألیف) ، آنها اینکه چرا در
 دوره هادی و هخامنشی ذکر می‌کند ، که در خور این مردم باشد ، از آنها نمیشود ؛ این
 معنی منحصر باین مورد نیست ، مگر گفته ایم ، که تا آمدن اسکندر بایران
 نویسندگان عهد قدیم جغرافیای مشرق ایران را درست نمیدانند و بوقایع آن
 علاقه مند نیستند .

بنا بر این ، نمیدانیم وقایع این مملکت چه بوده و چرا این مردم کارهاییکه
 در تاریخ ضبط شده و آنرا بلند و نامی کرده باشد ، از خود بروز نداده ، شاید داده ،
 ولی چون از مغرب آسیا دور بوده ، در خاطرها نمانده ، تا ضبط شود . با وجود
 این کتزیاس در یکی دو مورد ذکر از پارتیها میکند (صفحه ۲۱۳ این تألیف -
 اگر بتوان نوشته‌های این نویسنده را مورد اعتماد قرار داد) .

نواد پارتیها در باب نژاد پارتیها ، اگر بنوشته‌های مورخین و جغرافیان
 قدیم رجوع کنیم ، می‌بینیم ، که عقیده آنها از سه شق خارج
 نیست . بعضی مانند ژوسن ، که کتاب‌های تروگ یومپه را خلاصه کرده ، عقیده
 دارند ، که پارتی‌ها از مردان سکائی بوده‌اند و بزبان سکائی «پارت» بمعنی تبعید
 شده است (کتاب ۴۱ ، بند ۱) . برخی مثل سترابون (کتاب ۱۹ ، فصل ۹ ، بند
 ۳) گویند ، که پارتی‌ها از مردم داء بوده‌اند و این مردم نیز سکائی . در
 ابتداء آنها بالای پالوس می‌اونید یعنی دریای آرو و کنونی سکنی داشتند . بعد از
 آنجا کوچیده بطرف خوارزم رفته در همسایگی گرگان سکنی گزیدند . پس از
 آن از آنجا هم کوچیده بخراسان کنونی در آمدند . موافق این عقیده بعضی از
 هموطنان اولی آنها در وطن قدیمشان باقی ماندند . بالاخره عقیده ای هم اظهار
 شده که از آریانس است . موافق آن ، وقتیکه یسزس تریس^۲ فرعون نامی مصر
 بمملکت سکائیة قشون کشید ، در مراجعت پارتیها را آورده در کوههای واقع در

۱ - Palus Méotide (در بانی است که بدرای سیاه بواسطه بوغز کرج ، که در عهد قدیم یونانی‌ها
 آن را بوغاز بوسفور کیری می‌نامیدند ، وصل میشود . اگر چه بالاتر کرارا این دربارا شناسانیده‌ایم ،
 باز این تذکر را لازم دانستم .

۲ - Sésostris.

فصل تاریخی

مشرقی دریای کرگان نشاند. این عقیده آخری را باید تکلی کنش گذاشت زیرا اکنون مسلم است، که قشون کشی سزس تریس به سکائیه افسانه است و هیچگاه فرعونى از مصر در قشون کشی خود بطرف شمال از مملکت هیت ها هم نگذشته، تا چه رسد باینکه با رویای جنوب شرقی قشون کشیده باشد، مصریها این افسانه را اختراع کرده اند، تا نام پادشاهشان را بلند کنند و بگیرند، که قبل از داریوش بزرگ فرعون آنها بسکائیه رفته و با بهره مندی از آنجا برگشته. چون در این باب در صفحه ۶۷ تا ۵۰ این تألیف صحبت داشته ایم، تکرار را زاید دانسته میگردیم. بنابر این میماند دو عقیده دیگر، که موافق هر دو پارتی ها سکائی بوده اند. در باب این دو عقیده باید در نظر داشت، که نویسندگان قدیم برای تعیین نژاد قومی عادات و اخلاق یا طرز زندگانی و جنگ و غیره، یعنی بچیزهائی، که مشاهده میکردند، متکی شده میگفتند فلان قوم از فلان ملت است، بنابر این در مورد پارتیها هم همین کار کرده اند و چون طرز زندگانی و عادات و اخلاق آنها را بطرز زندگانی و عادات و اخلاق سکائی شبیه یا نزدیک یافته اند، اینها را هم سکائی دانسته اند، ولی اکنون میدانیم، که این چیزها را نمیتوان پایه عقیده ای قرار داد، زیرا چنانکه در صفحه ۳۰ این تألیف گفته شد، ممکن است دو قومیکه از نژادهای مختلف هستند، از جهت یکی بودن احتیاجات طبیعی یا همجواری و یا آمیزش با یکدیگر دارای بکنوع زندگانی باشند.

بنابر این نباید قضاوت نویسندگان قدیم را مناط دانسته بگیریم که پارتیها سکائی بودند، یعنی باید سائلی را، که تحقیقات علماء عهد جدید در اختیار ما میگذارد، در نظر گرفته به بینیم واقعاً پارتیها سکائی بوده اند یا نه. در صفحه ۳۰ این تألیف گفته شد، که تعیین نژاد قومی در بعضی موارد کاری است بس مشکل و پایه ای، که کاملاً بی عیب باشد، یافت نمیشود، تا بتوان آنها مبنای قضاوت قرارداد، ولی در همانجا نیز افزودیم، که پایه ای، که بالنسبه بپایه های دیگر بی عیب ترین آنها است، باز زبان است، زیرا با تجربه ثابت گردیده، که پایه ای بهتر از زبان وجود

کتاب چهارم - دوره پارسی - یا عکس العمل میبایست
 ندارد. بتأیر تحقیقات علماء جدید و مختصر تمام پارسیها بزبان پهلوی تکلم و سخنرازی
 منتهم بزبان پهلوی شمالی که با پهلوی جنوبی جزئی تفاوتی دارد ولی، زبانی جداگانه
 محسوب نیست، چنانکه امروزه لهجه‌های مختلف در زبان پارسی موجود است،
 ولی کسی نمیگوید شیرازی و طهرانی بدر زبان تکلم میکنند - هر دو بزبان پارسی
 حرف میزنند. پس تردیدی باقی نمیماند، که پارسیها قومی از آریانیهای ایرانی
 بوده اند. اگر تصور کنیم، که پارسیها از زمانی، که پارت یا خراسان آمده و در تحت
 اقتدار مادیه و پارسیها واقع شده اند، پارسی زبان گشته اند، تصویری است بی معنا،
 زیرا از زمان بسط اقتدار مادیه و پارسیها بر پارت تا آمدن اسکاندر بایران منتها
 سیصد سال است و در عرض این مدت قلیل قومی نمیتواند زبان خود را بکلی
 فراموش کنند و عموم مردم بزبان جدیدی تکلم کنند. اینکار با وسایل جدید،
 یعنی با تکثیر مکاتب و انتشار کتب و مطبوعات، اکنون هم کاری است بسیار
 مشکل و بل در مواردی محال، تا چه رسد به عهد قدیم، که هیچیک از این وسایل
 را نداشته. فقط بیک وسیله میتوانستند پارسیهای سکائی را پارسی زبان کنند و
 آن این بود، که بقدری زیاد مردم مدی و پارسی در پارت نشانیده باشند، که در
 مدت یکی دو قرن زبان پارسیها پارسی شده باشد. پذیرفتن این فرض هم مشکل است
 زیرا، علاوه بر آنکه بچنین خبری در تاریخ بر نمیخوریم، خود ماد و پارس اینقدرها
 جمعیت نداشته اند، که بتوانند باشند قسمتی را بزرگ از سده خود باینجاها
 بفرستند. با صرف نظر از این نکته، که برای چه این کار بر خرج و پر زحمت را
 میکردند، در آن زمان کسی بفکر این نوع کارها نبود و چنانکه از کتیبه‌های
 داریوش اول، مثلاً کتیبه نقش رستم او دیده میشود، منظور شاه فقط این است،
 که ملل و اقوام تابعه مطیع باشند، باج خود را بدهند و موافق دستور مگر راجع
 بسیاست عمومی رفتار کنند. در آن زمان نظری جز این نداشتند. اینده
 سهل است در هیچ دوره‌ای از ادوار گذشته ایران نظری جز این نبوده و مسئله
 یکنی کردن زبان مردمان ایران بفکر کسی خطور نمیکرده، پس طبیعی تر و بحقیقت

نزدیکترین این است، که یارتیها، وقتی که بایران آمده اند، ایرانی زبان بوده اند، چنانکه باختریها و سفیدیها، یعنی مردمانیکه حتی در خارج ایران کنونی میزیستند، ایرانی زبان بودند (سترابون، کتاب ۱۵، فصل ۲، بند ۸ - نظری صفحه ۱۵۵ این تألیف). ضار آنچه گفته شد عقیده ای، که پایه محکمی دارد این است: یارتیها از آریانیهای ایرانی بوده اند، ولی چون در مهاجرت بایران از میان طوایف سکائی گذشته و مدتها همجوار سکاها بودند، با آنها خلطه و آمیزش داشته اند، عادات و اخلاق آنها در میان یارتیها منتشر گشته بود و بهمین جهت نویسندگان عهد قدیم اینها را قومی سکائی دانسته اند. دلائلی، که بعضی برای تقویت عقیده نویسندگان قدیم اقامه میکنند بهیچوجه اقناع کننده نیست؛ اولاً میگویند، که در آوستا اسم یارتیها ذکر نشده است، سکوت آوستا در این باب صحیح است، ولی، مگر تاریخ ایجاد آوستا معلوم گشته، که عدم ذکر را ما دلیل قرار بدسیم. ثانیاً وجود تحقیقات دقیق کسی تا حال موفق نگشته، این تاریخ را ولو بطور تقریبی معلوم دارد، هر عالمی عقیده ای دارد و بالاخره مسئله لا یتحل مانده، فقط چیزی، که مسلم میباشد این است، که گاتها بسیار قدیم است و قدیمتر از سایر قسمتوای آوستا.

بنابر این از کجا معلوم گردیده، که زمانی که آوستا ایجاد شده یارتیها در ایران بودند، شاید نبودند. چرا این نوع اشخاص نوشته های هر ودوت را، که زمین از شاه اش معلوم و معین است، از نظر دور میدارند، نویسنده مزبور اسم یارتیها را در فهرست مردمانی ذکر میکند، که تماماً ایرانیند (کتاب ۳، بند ۸ - ۱۴۷، ایالت ۱ و ۱۴۷، مالی دولت هخامنشی - نظری صفحه ۱۴۷ این تألیف). اولین سنن این معنی را تصدیق دارد (ششمین دولت بزرگ مشرق - صفحه ۲۱). ولی گویند، که هر ودوت نامانی هارا هم جزء مردمان آریانی ایرانی ذکر کرده و آنها غیر ایرانی بوده اند، چون حلیلی عالم مزبور، ذکر نکرده، نمیدانیم از کجا برای سلاویق عقیده حاصل شده، که نامانی غیر ایرانی بوده اند، هر ودوت، که

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العمل سیاسی

در این باب چیزی نگفته و تصریح نکرده که این قوم بجهت زبان حرف می زدند .
 بنابر این نژاد آنها برای معلوم نیست (بهمان کتاب هرودوت و همانجا رجوع شود) . ذکر نوشته های هرودوت را ، در مقابل استدلال دیگران بسکوت
 آوستا ، مقتضی دانستیم و الا نوشته های مورخ مذکور را هم نمیتوان دلیل قومیت
 یا نژاد مردمی دانست ، زیرا این مورخ مقصودش تعیین نژاد نبوده . او میخواسته
 بگوید که حوزه بندیهای مالی دولت هخامنشی در زمان داریوش اول چگونه بوده ،
 کدام مردمان جزء کدام حوزه بوده اند و کلیتاً حوزه چه میداده است . این
 نظر ربطی بمسئله نژاد ندارد . ایالات مالی ایران هخامنشی ، چنانکه هرودوت
 ذکر کرده ، در صورتی دلیل نژاد است ، که بدانیم نظر داریوش اول در تقسیم
 مملکتش با ایالات مالی بنژاد سکنه بوده . این هم مسئله ایست ، که باید ثابت
 شود و ظن قوی این است ، که چنین نبوده زیرا هرودوت گوید (صفحه ۷۰ ، ۷۱ این
 تألیف) « مردمان همجواری هر قومی جزء آن بودند » یعنی مردمانی را که نزدیک یکدیگر
 میزیسته اند ، جمعا جزء یک حوزه قرار داده اند . ثانیاً گویند ، که بعضی اسامی
 پارسی غیر ایرانی است . اگر بعضی چنین است عده بیشتری ایرانی است مانند
 رُداسپ - اردوان - مهرداد - نیرداد - فری یا پت - اُرُنَسپاد - اُرُد - اِگَر داریس
 و غیره و غیره . و دیگر اینکه اسامی غیر ایرانی از اثر همسان معاشرت با
 مردمان غیر ایرانی بوده ، که بالاتر ذکر شد ، چنانکه اکنون هم ایرانیهایی هستند ،
 که در ایرانی بودن آنها شکی نیست ، ولی اسم غیر پارسی دارند . بالاخره باید گفت ،
 که اسم دلیل قومیت نمیشود ، مثلاً میگویند ارشک اسم غیر ایرانی است ، و حال
 آنکه موافق نوشته پلوتارک اسم اردشیر دوم هخامنشی ارشک بوده ، پس از اینجا
 موافق عقیده این نوع اشخاص باید استنباط کنیم ، که اردشیر دوم هخامنشی (با
 حیافظه) ایرانی نبوده ، یعنی اردشیر پسر داریوش دوم و نوۀ اردشیر اول دراز دست
 بکائی بوده ، غرابت چنین استدلالی روشن است . این عقیده بقدری سست است ،
 که صحبت داشتن را در این باب واقعاً زاید میدانیم . خلاصه عقیده ای ، که از

قسمت تاریخی

نظر زبان‌شناسی اکنون قوت و طرفدار دارد همان است که ذکر شد؛ یعنی باور به
از آریانه‌های ایرانی بوده اند؛ ولی معاشرت با ساکاها اثراتی زیاد در اخلاق و عادات
آنها گذارده بود، چنانکه در جای خود روشن خواهد بود.

دودمان اشکانی در باب لفظ اشك بدو باید گفت، که دو عقیده اظهار شده؛
عقیده‌ای که بیشتر طرفدار دارد، این است، که اشك مخفف

ارشك است و چون بانی سلطنت پارتی ارشك بود، و سایر شاهان این سلسله برای
افتخار خود و جاویدان کردن نام ارشك این اسم را باسم خود میافزودند، این
دودمان موسوم به ارشکیان گردید و از کثرت استعمال ارشکیان در قرون بعد
اشکانیان شد. برخی گفته اند، که محل اقامت خانواده اشکانی در آساک بوده
و بدین مناسبت این خانواده خود را اشکانی نامیده. معلوم است، که عقیده اولی
بحقیقت نزدیک‌تر است، زیرا تبدیل ارشك به اشك از تبدیل آساک باین اسم
طبیعی‌تر بنظر می‌آید. اگر اشك از آساک می‌آید نویسندگان یونانی هم آساکس
مینوشتند، زیرا تمامی این حروف را در الفبای خود داشتند، و حال آنکه تمام
نویسندگان آنها آرزاکس نوشته اند، که یونانی شده ارشك است؛ در الف بای
یونانی حرف شین نیست و آنرا به (ز) یا (س) تبدیل میکردند. بر مسکوکات
اشکانی هم بیونانی همین اسم نقش شده. اما اینکه رئیس این خانواده، که ارشك نام
داشت کی بوده، از چه نژادی و از کجا، چند روایت را باید ذکر کنیم. موافق یکی از
روایات ارشك شخصی بوده باختری و چون از دعوی استقلال دیودوت در باختر
ناراضی بود، از آنجا مهاجرت کرده بیارت آمد، و اهالی را بقیام بر ضد سلوکیها
برانگیخت؛ این روایت را استرابون ذکر کرده (کتاب ۱۱، فصل ۹، بند ۳)،
ولی خودش هم اعتمادی بصحت آن ندارد. موافق روایت دوم ارشك و تیرداد
پسران فری یا پت بودند و این آخری پسر ارشك. این دو برادر از باختر بیارت
نزد فزیک‌لس^۱ والی سلوکی آمدند و چون تیرداد صباحت منظر داشت و والی

۱ - Flereclès.

موافق عادت زشت یونانیهای آن زمان خواست تمامی از جهال او برگردد ، این رفتار بر ارشک بسیار گران آمد ، فریکس پس را که میزبانش بود شبانه بمعادرت تبر داد و پنج نفر نوکرش کشت و پس از آن بقیام بر ضد سلوکیها عزم خود را جزم کرد (روایت آریان ، قطعه ۱) .

بر حسب روایت سوم ارشک اول پادشاه اشکانی بدینفر سکائی بود از طایفه پارنیان یا پارنیان و این طایفه هم از قوم داده سکائی ، که در همسایگی کرگان سکئی داشت ، بشمار میرفت . ارشک با طایفه خود دروادی انرک میزیست و بعد از اینکه شنید ، دیودوت در باخترا اعلان استقلال داده و سگه با اسم خود زده ، یعنی از دولت سلوکی جدا شده ، او هم بیارت درآمده بر سلوکیها قیام کرد . این روایت را سترابون ترجیح داده (کتاب ۱۱ ، فصل ۹ ، بند ۲) .

ژوستن گوید (کتاب ۴۱ ، بند ۴) : ارشک شخصی بود ، که نام و نشان نداشت و مدتها برآه زنی اشتغال میورزید . بعد از اینکه ثودوت (ژوستن دیودوت را چنین نوشته) در باخترا ، که دارای هزار شهر بود ، علم استقلال بر افراشت ، سایر ممالک شرقی از او پیروی کردند و او هم با بدست از مردم راه زن بیارت درآمده آن دروگرس والی این مملکت را شدت داد . بعد از آن را گرفت و قشونی نیرومند تشکیل کرد ، زیرا از سلناوس و پادشاه باخترا میترسید ، ولی مرگ ثودوت بزودی خیال او را راحت داشت و با پسر او ، که نیز ثودوت نام داشت ، عقد اتحاد بست . پس از آن با سلناوس ، که قشونی برای تلبیه پارتیها به پارت کشیده بود ، جنگیده فاتح گردید . روز این فتح را پارتیها روز آزادی خودشان میدانستند و جشنها در آن روز میگرفتند .

از این روایات روایتی را ، که سترابون ترجیح داده ، صحیح تر میدانند و بنا بر آن عقیده دارند ، که ارشک اول از طایفه پارنیان سکائی بوده . بهر حال اگر هم ارشک اول سکائی بوده باشد ، معلوم است ، که اعقاب او بواسطه سلطنت

۱ - Arrian. Fr. 1.

فصل تاریخی

طولانی (تقریباً پانصد ساله) در ایران ایرانی شده بودند و این سلسله را نمیتوان
غیر ایرانی نامید؛ زیرا در قرون بعد می بینیم که چنگیزیان و تیموریان با وجود
اینکه تورانی آلتائی اند، نه سکاکی آریایی، پس از دو سه نسل، بنگلی ایرانی میشوند
و حال آنکه درباره سکاکی داهی نمیتوان گفت؛ که تورانی آلتائی بوده اند بلکه
طن قوی این است که مانند سکاکی کنار جیحون و سیحون از مردمان آریایی یا
هندو اروپائی باید بشمار آید؛ زیرا در این زمان هنوز دیوار چین را ساخته بودند
و سیل مردمان تورانی آلتائی بطرف مغرب و سرحدات شمال و شرقی ایران شروع
نشده بود (این نهضت در قرن دوم ق. م. شروع شد).

تاریخ پارت پس از ذکر اطلاعات مقدماتی؛ بتاریخ دولت پارت یا ایران
پارتی میگردیم. در اینجا مقتضی است بدو بگوئیم که

تاریخ ایران در این دوره بقدر کفایت روشن نیست. راست است، که روشن تر
از دوره جانشینان اسکندر و سلوکیها است؛ ولی نسبت بدوره هخامنشی تاریکتر است؛
جهت آن است، که اولاً معلوم نیست تاریخ این دوره را ایرانیها نوشته بودند
بعد ها مفقود گشته یا اصلاً نوشته بودند؛ ثانیاً اگر هم نوشته بودند، طن قوی
این است، که در دوره ساسانی، که پارتیها و اشکانیان مغبوض این سلسله بوده اند،
نوشته ها از میان رفته. اما نویسندگان یونانی و رومی، بجز یکی دو نفر، علاقه
بضبط کلیه وقایع این دولت نداشته اند و وقایعی را ذکر کرده اند، که بر مردمان
یا بدول آنها مربوط بوده و این وقایع در سرحدات غربی یا شمال غربی ایران
رویداده، بنا بر این همینکه از این سرحدات دور می شویم، مانند دوره هخامنشی
جای خالی می بینیم. اینجا یک تفاوت هم با دولت هخامنشی موجود است: اسکندر،
که بر تاس آترا پیمود، یادداشتهای سردارانش و سائلی بدست نویسندگان یونانی
و بعد رومی داد، که اطلاعاتی در باب سایر قسمتهای دولت هخامنشی بدهند،
ولی دولت پارت، وقتیکه رفت، جایش را بقوم دیگر ایرانی سپرد.

خلاصه آنکه ما اطلاعات کافی از کلیه وقایع این دوره نداریم و آثاری هم

کتاب چهارم، دوره پارسی، با هکس المل سیاسی

که بدست آمده کم است، با وجود این سعی خواهیم کرد، که بقدر وسائلی، که در دست است، تاریخ این دوره را بیان کنیم.

تاریخ پارت و اما بسه قسمت تقسیم کرده ایم: ۱ - قسمتی است، که دوات پارت تأسیس میشود، ولی هنوز تمامی ایران را شامل نیست. در این دوره دوات جوان پارت خود را مبادیاد ریشه میدواند و سلوکیها را از ایران میراند. ۲ - بخشی است، که دولت پارت بادولت جهانی روم دو دولتی هستند، که عالم آن روزی را دارند. پارت حریف برزور و همسر بیرومند و رقیب دولت روم است و حتی روم غیر مغلوب را گرا را شکست میدهد و با نظرت فرات میراند. قسمت سوم زمان انحطاط این دولت است. دوات پارت رو بضعف و سستی مرود، تا آنکه بدست اردشیر پاپکان ساسانی زوال مییابد.

فصل دوم - تأسیس دولت پارت و راندن سلوکیها از ایران

مبحث اول. اشك اول - ارشك

چون تاریخ ساوکیها و کارهای آنها، قدری که برای فهم تاریخ این دوره ایران لازم است، در کتاب سوم ذکر شده، در اینجا احتیاجی نداریم، از آن نسبت همبند در باید بخاطر آورد، که آن تیوخوس اول خواست بی تی که رامطرح ۲۸۶ و با این مقصود با، زی بدناس^۱ و سکو مداول^۲ بادشاهان ای تی تی جنگید (۲۸۰ - ۲۷۸ ق. م) و آنها گالی هارا نکمک خود طلبیدند. در نتیجه آن تیوخوس شاست فاحشی خورد و فثون او نارومار گردید. آن تیوخوس دوم که ر از آن تیوخوس اول در کارهای دولت ساوکی بهره مند بود. از نوشته های سیرابون (کتاب ۱۱ فصل ۹ بند ۲) چنین استنباط میشود، که او با بادشاه آتروپاتن (آذربایجان) جنگی داشته است. از این جا این گمان تأیید میشود، که آذربایجان بیشتر اربارت

۱ - Zipoetas. ۲ - Nicomède I

قسمت تاریخی . اشك اول - ارشك

از دولت سلوکی جدا شده است . رو بهمرفته از وقایع این زمان دولت سلوکی معلوم است ، که آن تیوخوس دوّم بقدری در سوریه و آسیای صغیر و شاید در ایران غربی نیز گرفتاری داشته ، که هیچ نمیتوانسته توّجهی بمشرق ایران کند و راضی بوده باینکه در مشرق ایران مردم آرام باشند و باج خودشان را پردازند ، بی اینکه او بتواند اعمال وولات را تفتیش کند . در این صورت معلوم است ، که وولات امور را بدلبخواه خودشان اداره میکردند و چون حرص و طمع مقدونیه باغارت و چپاول از آنچه در کتاب سوّم گذشت ، معلوم است ، مردمان تابع منظر موقعی بودند ، که از قید بیگانگان برهند . این هم معلوم است ، زیرا بتجربه رسیده است ، که مردم ظلم و جبر پادشاهان یا امرائی را ، که از خودشان باشند ، بدشتر و بهتر از ظلم بگانه تحمل میکنند . اما خود آن تیوخوس دوّم ، چنانکه از نویسندگان عهد قدیم دیده میشود ، شخصی بوده جاه طلب و دارای فساد اخلاق . جاه طلبی او را این جا مدعا است ، که بی اینکه کاری انجام داده باشد . عنوانی را پذیرفت که در آسا سابقه نداشت و در انظار مردمانی بسار کفر بود . اخلاق او از توصیفی ، که از او کرده اند هویدا است . این پادشاهی است سست عنصر و پرورده ناز و نعمت ، که اوقات خود را با لهو و لعب میگذراند زنان و محبوبین او از مرد و زن مطلق العنان اند ، هر آنچه میخواهند میکنند و بدترین جنایات آنها بی مجازات میماند . نتیجه این نوع اخلاق چنین است ، که وولات خود سر شده بجان مردم میاقتند و بر اثر این وضع ظلم بالا میگردد و بالاخره رعب پادشاه هم از دلها برمیخیزد ، زیرا می بینند ، او بقدری در عیش و نوش مستغرق است ، که مجالی برای رسیدن بشکایات ندارد . پس فشار از یکطرف و نبودن ترس از طرف دیگر مردم را بیایگی گری میدارد . بی تردید میتوان گفت وضع بارت هم چنین بوده و توهین والی از ارشك با ترداد اگر راست باشد ، موقعی را برای قیام بدست داده .

در باب تاریخ این واقعه مهم ، یعنی قیام پارت بر سلوکی ها ، عقاید مختلف است .

۱- او را آن تیوخوس خدا بخند اوندی خواندند و شهر می رت تونای در آسیای صغیر این عنوان را باو داده بود .

کتاب بهارم - دوره یارتی ، باعکس العمل سیاسی

پروپین گوید (کتاب ۱ ، بند ۴) ، که قیام ثبوت در باختر با قیام پارت در يك زمان روی داد . موافق این روایت خروج ارشک بر دولت سلوکی در ۲۵۶ ق.م. وقوع یافته . روایت ایزب با سال ۲۵۰ ق.م. مطابقت دارد . موسی خورن (تاریخ ارمنستان ، کتاب ۲ ، بند ۱) این واقعه را در سال ۱۱ سلطنت آن تیوخوس دوم میداند (۲۵۰ ق.م.) . سترابون فاصله کمی بین دو واقعه مزبور قرار میدهد و بیشتر مؤرخین جدید عقیده سترابون را پیروی کرده اند . بنابراین قیام ارشک را بر سلوکیها سال ۲۵۰ ق.م. میدانند و خروج دیودوت باختری را در ۲۵۶ ق.م.

قیام باختر بر دولت سلوکی نیز وضعی را ، که در زمان آن تیوخوس دوم پیش آمده بود و ذکرش گذشت ، تأیید میکند . این جا هم نارضا مندی مردم و چاه طلبی والی آن ، که یونانی بود ، باعث استقلال باختر گردید ، ولی تفاوتی بین قیام باختر و پارت هست : باختر از دولت سلوکی جدا شد ، ولی در تحت تسلط و تابعیت پادشاهان یونانی باقی ماند ، اما پارت بکلی قیدهای تابعیت را در هم شکست و نقشه اسکندر را ، که يك دولت جهانی از مردمان اروپا و آسیا تشکیل داد ، عقبم گذارد . اگر چه مردمان آسیای صغیر و آذربایجان زودتر از پارت باین کار دست زدند ، ولی استقلال آنها نتایجی را ، که قیام پارت بعدها بخشید ، در بر نداشت . بهر حال چیزی که مسلم میباشد ، آن تیوخوس دوم بعد از شنیدن خبر قیام باختر و پارت اقدام جدی برای فرو نشاندن طغیان این دو مملکت نکرد و مانند در انطاکیه و عیش و عشرت را بر قشون کشی بطرف مشرق ترجیح داد . بنابراین باختر و پارت فرست یافتند ، مبانی دولتهاشان را محکم کنند . از طرف دیگر ، چنانکه سترابون گوید (کتاب ۱۱ فصل ۹ ، بند ۲) حکومت ارشک بر پارت بی منازع نبود و او در مدت تقریباً دو سال بر رفع منازعات داخلی و جنگها اشتغال داشت ، تا آنکه روزی از دست نیزه دارش زخمی بر داشت و بر اثر آن در گذشت (۲۴۷ ق.م.) . عبارت « منازعات داخلی » گنگ است و معلوم نیست ، که دشمنان ارشک کسی ها بوده اند

قصه تاریخی، اشک دوم، تیرداد اوّل

بعضی حدس میزنند، که ضدیت از طرف محل های یونانی نشان پارت بوده، ^{مثلاً} در هکاتوم پی لس، که شهر یونانی بود، از حکومت ارشک پارت راضی نبوده اند و این ضدیت بالاخره، بجنگ کشیده و ارشک کشته شده، ولی محققاً چیزی معلوم نیست، بنا بر این سلطنت او از ۲۵۰ تا ۲۴۷ ق. م بود.

مبحث دوم. اشک دوم - تیرداد اوّل

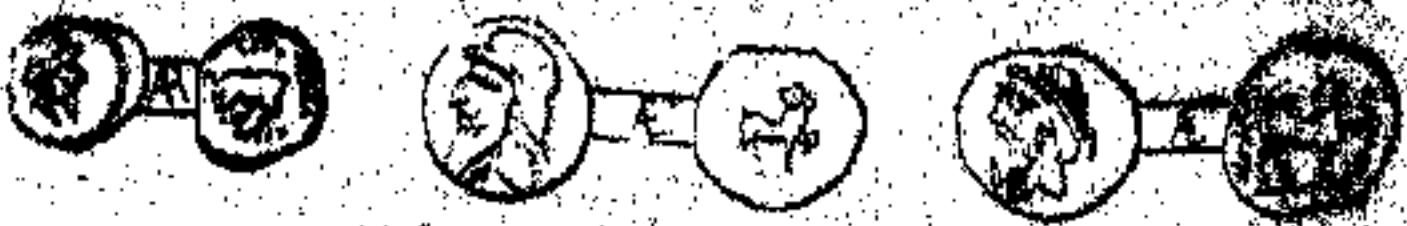
بعد از شکست ارشک برادرش تیرداد بر تخت نشست و خود را ^{چنگ باسلکوس} ارشک نامید (۲۴۸ ق. م). باید در نظر داشت، که کلیه ^{کالی نیکوس} شاهان اشکانی برای افتخارشان و نیز جاویدان کردن نام ارشک بانی دولت پارت، اسم او را بر نامشان میافزودند، ولی مورخین یونانی و رومی باین اسم اکتفا نکرده اسم شخصی آنها را هم غالباً ذکر کرده اند. بر سکه های اشکانی غالباً فقط اسم ارشک دیده میشود، ولی هست سکه های کمی، که اسم شخصی را هم دارد (ایندزی، تاریخ پارتی ها، صفحه ۱۳۴). چنین بنظر میآید، که در فرامین و اسناد رسمی نیز اسم ارشک ذکر میشده. نظر بنوشته های دیون - کاسیون چنین بنظر میآید، که در فرامین و اسناد رسمی اسم ارشک بی اسم شخصی ذکر میشده.

وقتی که تیرداد بتخت نشست، مبنای دولت پارت هنوز محکم نشده بود، ولی در سلطنت طولانی این شاه با مجاهدات او دولت پارت قوت یافت. بنا بر این بعض نویسندگان قدیم از راه التباس او را با اشک اوّل مخلوط کرده، وقایع سلطنت او را با سلطنت ارشک نسبت داده اند (مثلاً ژوستین کتاب ۴۱ بند ۴ - آمین مارسلن). تقریباً یکسال پس از اینکه تیرداد بتخت نشست، بطلمیوس سوم اورگت پسر بطلمیوس دوم فیلا دلف هم در مصر بتخت پدید نشست و با قشونی بطرف آسیا روانه شد.

۲ - Callinicus (یعنی فاتح درخشان).

۱ - Hecatompylos (شهر صد دروازه)

کتاب چهارم - دوره پارتی - با عکس‌های سیاسی



(۱۱۵) - سکه‌های اشکانی (تیرداد اول)

او، در نتیجه این جنگ، سلکوس کالی نیکوس پادشاه سلوکی را شکست داد و اناطولیّه را گرفت. بعداً چنانکه بالاتر گذشت، با بهره‌مندی تا فرات راند و از رود مزبور گذشته بیشتر مستملکات سلوکی را تسخیر کرد. در نتیجه بین النهرین و آسور و بابل و شوش و پارس و ماد مطیع او گشتند. خود او گوید، که فتوحات خود را تا حدود باختر امتداد داد، ولی حقیقت معلب محققاً معلوم نیست. پس از آن از جهت خراجهای گزافی، که بر ملل تابعه تحمیل کرد و نیز بواسطه شورشی که در مصر روی داد، مجبور گردید نتیجه بیشتر فتوحات خود را از دست داد. بهر بر کرد، تیرداد در ابتداء از بهره‌مندی‌های بطلمیوس سوم در اندیشه شد؛ ولی بعداً که او به مصر مراجعت کرد، از موقع دولت سلوکی، که از جهت جنگ با بطلمیوس مذکور ایهت خود را بکلی از دست داده بود، استفاده کرده به کرگان تاخت و این صفحدرابر دولت خود افزود. در ۲۳۷ ق. م سلکوس کالی نیکوس با برادر خود آن تیوخوس هی پیراکس صلح کرده، فرصتی بدست آورد و با قشونی نیرومند بجانب پارت رفت، تا این ایالت را بدولت سلوکی برگرداند. با این مقصود با وجود سپاه زیادی، که داشت، از راه احتیاط با دیودوت پادشاه باختر عقد اتحادی بست، تا هر دو پارت را در فشار گذارند. در این احوال تیرداد صلاح خود را در آن دید، که پارت را تخلیه کرده بطرف شمال رود و در آنجا با مردم اسپاسیاک سکائی، که مساکنشان بین جیحون و سیحون بود، پیمان یگانگی بنده (پولی بیوس، کتاب ۱۰، بند ۴۷). این مردم قشونی به تیرداد دادند و او عازم پارت گردید. در این احوال خبر رسید، که دیودوت پادشاه باختر در گذشته و پسرش بر تخت نشسته. معلوم است، که این خبر چه قوت قلبی به تیرداد بخشید، زیرا او دیودوت را دشمن نیرومند خود

۱۰ Antiochus Hierax.

نهیست تاریخش، اشک دوم، تیرداد اول

میدانست و از قوت او در اندیشه بود. پس از آن تیرداد با پسر دیودوت یعنی پادشاه جدید باخت، داخل مذاکره شده او را از اتحاد با سلوکوس کالی نیکوس منصرف و بطرف خود جلب کرد. این اقدام مهمی بود و پس از این بهره‌مندی تیرداد با کالی نیکوس مضاف داده شکستی فاجعه‌ناک وارد آورد. پس دیودوتیوس گوید، که تیرداد نه تنها سلوکوس کالی نیکوس را شکست داد، بل او را اسیر کرد و لی این روایت با نوشته‌های ژوستین موافقت ندارد.

اما در باب مردم سکائی موسوم به آسیاسیاک اطلاعات ما تقریباً هیچ است. بولی بیوس گوید (کتاب ۱۰، بند ۴۷) که این مردم بین اکسوس و تانائیس سکنی داشتند.

اکسوس جیحون است، مقصود از تانائیس هم در اینجا سیحون است، زیرا مورخین اسکندر، چنانچه کراراً در کتاب سوم بمناسبت قشون کشی او بشمال و شرق ذکر کرده ایم، اسم این رود را تانائیس نوشته‌اند. چون در این باب توضیحاتی در جای خود داده ایم (صفحه ۲، ۱۷۰ این تألیف و بعد) تکرار از اید دانسته می‌گذریم (هرودوت چنانکه در جای خود گفته شده این رود را آرا کس^۱ و بعضی نویسندگان قرون بعد آن را یا کسارت^۲ نامیده‌اند. آرتیان گوید (کتاب ۳، فصل ۱۰، بند ۴) که آریسنوبول نوشته، اهل محل آن را از کسالت^۳ نامند. ظن قوی این است، که پارسیهای قدیم این رود را و خشرت یا چیزی نزدیک آن مینامیدند، چنانکه جیحون را و خشر می‌گفتند. م. تاسیس دولت پارت بنظر بیدوام می‌آمد، ولی شکستی، که تیرداد به سلوکوس کالی نیکوس داد، تردید را رفع و آتیه دولت پارت را تأمین کرد. فی الواقع، اگر وسعت دولت سلوکی را در این زمان و زیادی وسائل و بهترین اسلحه و تربیات سوق الجیشی و تعبیه الجیشی مقدونیها را در نظر گرفته بپارت کوچک و کمی وسائل آن بسنجیم، شایان حیرت است، که چگونه پارتیها با عده‌ای قلیل بر فالانترهای سلوکوس برتری

۱ - Oxus, Tanais.

۲ - Araxe

۳ - Iaxarte.

۴ - Orxante.

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا حکم العمل سیاسی

یافته ، فاتح بیرون آمده اند . راست است ، که در تاریخ کرار مشاهده شده است ، مردمی قلیل العدد با وسایلی بسیار محدود ، از جهت شجاعت ، بر ابوه لشکر دشمن غلبه یافته اند ، ولی این نوع موارد نسبتاً نادر است و باید گفت ، که غلبه تیرداد بر سلکوس از این موارد بشمار می آید (دولت سلوکی در این زمان لا اقل ۲۰ برابر دولت کوچک پارت بوده)^۱ .

اما در باب قضایای بعد از این جنگ عقاید مختلف است . پیدونیوس گوید ، که سلکوس به سوریه برگشته لشکر جدیدی جمع کرد و این دفعه نه فقط شکست خورد ، بل خودش هم اسیر گردید . بنا بر این گمان می کنند ، که نوشته پیدونیوس به آن تیوخوس سی ده^۲ ، که در زمانی دیگر میزیسته و اسیر فرهاد دوم اشکانی گردیده ، راجع است (۱۲۹ ق.م) و نویسنده مزبور این واقعه را بزمان تیرداد نسبت داده . بعضی هم مانند کلین تون^۳ تصور کرده اند ، که شاید سلکوس کالی نیکوس ، بعد از جمع آوری قشونی جدید ، باز بجنگ تیرداد رفته و این دفعه ، علاوه بر اینکه شکست خورده ، اسیر هم شده . بهر حال چه سلکوس اسیر شده و چه نشده باشد ، شکی نیست ، که فتح تیرداد نسبت بیادشاه سلوکی خیلی مهم بوده ، بلکه میتوان گفت ، که دولت پارت از این زمان تأسیس شده و بزانی این دولت در واقع امر تیرداد است . شاید خود پارتیها هم همین معنی را در نظر داشتند ، که ابتدای سلطنت تیرداد ، یعنی سال ۲۴۷ ق.م ، مبدأ تاریخ پارسی قرار داده اند زیرا ، اگر چه در شک دولتی تأسیس کرده بود ، ولی تردیدی نبود ، که ساوکیها در صدد تسخیر نانوی پارت بر خواهند آمد .

کارهای تیرداد

چنین بنظر می آید ، که سلکوس کالی نیکوس بابک شاست

از اینکه پارت را از نو تسخیر کند مایوس نگردید ، ولی اشکالاتی ،

در زمان صلح

که برای او در سوریه بیش آمد و برادرش آن تیوخوس

۱ - اولین سن وسعت دولت سلوکی را در این زمان که بدون میل انگلیسی و وسعت دولت آرتورا

منجاهزار میل معین گردد (ششصد و شصت و دو میل بزرگ مسرق ، صفحه ۵۰) . میل انگلیسی معادل یک

میل و شش عشر و اندی میل ایرانی مقادیر جدید یا همان قدر کمینز فرانسوی است .

۱ - Antiochus Sidet. ۲ - Clinton

فصلت نازحی - اشک دوم - تیرداد اول

هنی پراکنش عام مخالفت برضد او بیفراشت، باعث شد، که از امور شرقی صرف نظر کند. بنابراین در مدت پیش از بیست سال آرامشی در پارت برقرار بود. تیرداد در این موقع دو نقشه می توانست داشته باشد، از منازعات داخلی دولت سلوکی استفاده کرده، بر ممالک دیگر سلوکیها بتازد و پارت را بزرگ کند، یا بتحکیم مبانی دولت جوان پرداخته آن را نیرومند گرداند. این شاه عاقل نقشه دوم را ترجیح داده توجه خود را با امور داخلی مصروف داشت توضیح آنکه قلاع زیادی در محل هائی، که طبیعت هم آنها را محکم کرده بود، بساخت و ساخلو هائی در قلاع نشانند. از کارهای او بنای شهری بود جدید، که ژوستن گوید (دارا) نام داشت و در کوه زاپا اُرته نُن واقع بود. محلی را، که تیرداد برای بنای دارا، پایتخت خود، انتخاب کرد باعنی درجه باخیال او موافقت میکرد؛ این شهر را از هر طرف کوههائی، که دارای شیب های تند بود، در احاطه داشت. خود شهر در جلگه ای واقع بود، که حاصل خیزیش را بسیار ستوده اند. رودهای کوچک و جوی بارهای زیاد جلگه را آب یاری میکرد، خاک بدرجه ای قوت داشت، که شخم زدن آن تقریباً لازم نبود، جنگلهای وسیع و زیاد هوا را خنک و آب و هوا را معتدل میداشت، با صرف نظر از اینکه شکارگاههای عالی برای انواع تفریحات و ورزشها آماده بود.

بعض نویسندگان دیگر رومی نام این شهر را داريوم^۱ ضبط کرده اند (مثلاً پلین، تاریخ طبیعی، کتاب ۶، بند ۱). هردو اسم صحیح است، پلین یکصد و اندی سال قبل از ژوستن، نیز بسته و نوشته های هردو نویسنده را جمع بوقایع دو سه قرن قبل از زمان آنهاست. پلین اسمی را ضبط کرده، که بزبان پارسی قدیم، که در زمان هخامنشیها متداول بود، نزدیکتر است و ژوستن نامی را، که بزبان پهلوی است. متأسفانه نتوانسته اند محققاً محل دارا را معین کنند. ژوستن گوید، در کوه زاپا اُرته نُن واقع است. پلین این محل را آپا و رتن^۲ نوشته (در نسخه ای

۱ - Zapaortenon. ۲ - Dareium. ۳ - Pline H. N. VI. 16. ۴ - Apavortène.

کتاب چهارم - دوره پارسی یا عکس العمل سیاسی
 زاپاورتنی^۱ و شکی نیست که مقصود همان محل بوده. با وجود این عطفاً معلوم
 نیست که نام چه کوهی را چنین ضبط کرده اند. ولی از نام آپاورتنی ظن قوی
 این است که این کوه در آبیورد کنونی واقع بوده زیرا آبیورد را (باورد) هم
 می‌گفته اند و باورد همان (پاورت) (پاورتن) زمان قدیم است. پس دارا
 در کرگان بوده.

اما اینکه چرا با بودن هکاتم پی‌لس (تهر صد دروازه) تیر داد شهر دارا
 را بنا کرد، جواب سؤال معلوم است. شهر صد دروازه شهر یونانی بود و برای
 پایتخت دولت اشکانی مناسب نبود. چنانکه بعدها شاهان اشکانی شهر سلوکیه
 را هم ترک کرده پایتخت خود را در تیسفون قرار دادند. از طرف دیگر موقع
 نظامی دارا بمراتب محکمتر از شهر صد دروازه بود و شکارگاههای خوب در اطراف
 آن بهتر با سلیقه‌های بزرگان پارسی، که جنگ و شکار را دوست داشتند، موافقت
 می‌کرد.

اما نباید تصور کرد، که با بنای دارا شهر صد دروازه بکلی از مقام پایتختی
 افتاد. بعد از تیر داد شهر مزبور باز مرکز حکمرانی پارت بالاخص بشمار می‌آمد
 و شاهان اشکانی، چنانکه بیاید، همیشه قسمتی را از سال در آنجا می‌گذرانیدند.
 این نظر را نوشته‌های نویسندگان قدیم مانند پولی بیوس (کتاب ۱۰، فصل ۲۸،
 بند ۷) ویلین (تاریخ طبیعی، فصل ۶، بند ۱۵) و سترابون (کتاب ۱۱،
 فصل ۹، بند ۱) تأیید میکند.

تیر داد در پیری درگذشت و سلطنت او از ۲۵۸ تا ۲۱۴ ق. م بود.
 این اول شاهی بود از اشکانیان، که مانند هخامنشی‌ها عنوان شاه بزرگ را
 اختیار کرد (گوت شمید، تاریخ ایران و همسایه‌های آن از اسکندر تا زوال
 دولت پارت، صفحه ۵۷، طبع ۱۸۸۸)^۲.

۱ - Zapavortene.

۲ - چون اسم کتاب خیلی طولانی است، من بعد وقتی که بکتاب مزبور استناد خواهیم کرد،
 خواهیم نوشت: تاریخ ایران الخ (الی آخر) صفحه فلان.

فهرست تاریخی، اشک سوّم - اردوان اوّل

مبحث سوّم، اشک سوّم - اردوان اوّل

بعد از پدر بتخت نشست، در باب اسم او تردیدی هست، زیرا ژوستین اسم اشک سوّم را فری یا پت نوشته، ولی در فهرست کتاب تروگ پومپه اردوان ذکر شده، نویسندگان جدید مانند راولین سن (ششمین دولت مشرق، صفحه ۵۴ - پوستنی نامهای ایرانی، صفحه ۱۲۴) و دیگران اشک سوّم را اردوان می نامند. ولی گوت شمید عقیده دارد، که نام شخصی او ارشک بوده و بدین جهت او را ارشک دوّم دانسته (تاریخ ایران الخ، صفحه ۳۶). اردوان پس از اینکه بتخت نشست (۲۱۴ ق. م) خواست نام خود را با کارهای بزرگ بلند کند و از منازعه آن تیوخوس سوّم پسر سلکوس کالی نیکوس با آرخه لائوس و بایکی از ولات او استفاده کرده به ماد تاخت و راهی را، که از گرگان بکوههای کردستان میرفت در تحت تسلط خویش در آورد. از کیفیات این جنگ خبری نیست و همینقدر معلوم است، که اردوان همدان را گرفت (یولی بیوس، کتاب ۱۰، فصل ۲۲، بند ۱۳) ولی بهره مندی او نشان میدهد، که قشونی نیرومند بمغرب ایران کشیده و سرداران ماهر داشته. بهر حال تصرف ماد، کده و بین النهرین قدیم را در تحت تهدید گذاشت. در این احوال آن تیوخوس سوّم (کبیر) لشکری نیرومند جمع کرده بطرف مشرق روانه شد، تا تمامی ایالات سابق دولت سلوکی را برگرداند. ژوستین گوید (کتاب ۴۱، بند ۵) که عدّه افراد قشون او یکصد هزار پیاده و بیست هزار سوار بود. او پس از اینکه از کوههای زاگرس گذشت، بطرف همدان رفت و چون این شهر استحکاماتی نداشت و پارتیها هم آنرا محکم نکرده بودند، باسانی این شهر را گرفت و چنانکه یولی بیوس گوید، آنرا غارت کرد (همان کتاب و همانجا). در این اوان معبد آنها هم در همدان نیز دوچار خسارت و چپاول گردید و ذخایر آن معبد را بمقدار چهار هزار تالان تاراج کردند. آن تیوخوس پس از گرفتن همدان بر خلاف انتظار اردوان بطرف مشرق ایران رفت، ولی عبور از جاهای

۲۲-۱ منیون و نیم فرنک طلا تقریباً با ۱۱۲ میلیون ریال.

کتاب چهارم - دوره پارتی - با عکس‌های تصاویر



(۱۱۶) - سکه‌های اشک سوتام (اردوان اول) (۱۱۶)

کم آب و بعد بی آب لشکر کشی او را مشکل کرد. با وجود این او باقتربانی و بی‌پارتی‌ها، چنانکه عاداتشان بود، در مقابل قشون نیرومندی نشسته چاه‌های قنوت را کور کردند. پولی بیوس گوید (کتاب ۱۰ افعال ۲۸ بند ۵) که حتی بعضی چاه‌ها را مسموم ساختند. آن تیوخوس حرکت خود را سریعتر کرده از این جاها گذشت و شهر صد دروازه را تصرف کرد. او منتظر بود که شاه اشکانی پس از این بجزیره مندیشا داخل مذاکره شده سر اطاعت پیش آورد. ولی اردوان برای چنین کاری حاضر نشد و لشکر خود را به طرف گرگان کشید. با این نیت که لشکر آن تیوخوس را از تکیه گاهش دورتر کند و در صورت لزوم از مرمان سکائی کمک بطلبد. در این احوال آن تیوخوس پس از دادن قدری استراحت به لشکر خودش مجبور گردید به گرگان برود و زمانی که از کوه‌های شرقی البرز میگذشت عبور به لشکرش مشکل‌تر گردید، زیرا راه کوهستانی و رودهای زیادی که از کوه سرازیر میشد، حرکت لشکر را مشکل میکرد. بخصوص که سپاهیان در موقع فرود آمدن دوچار مقاومت پارتی‌ها میشدند. با وجود این، آن تیوخوس با زحمات زیاد از کوهها گذشته وارد گرگان شد و بعضی شهرهای آنرا گرفت. از این جا رشته اطلاعات مسا میگذرد، زیرا پولی بیوس نمی‌گوید وقایع بعد چه بوده، همینقدر معلوم است که اردوان و پارتی‌ها سر اطاعت پیش نیاوردند و این جنگ مدتی بطول انجامید. بالاخره آن تیوخوس خسته شده با اردوان داخل مذاکره گردید. از نوشته‌های ژوستین معلوم است که اردوان

پروگرامورسکه‌ها از کتاب آلکسیس مارکوف سکه‌های شاهان پارتی، اکتوبر ۱۸۷۷، پاریس ۱۸۷۷.

قیمت تاریخی : اشک سوم - اردوان اول

در این جنگ لیانت و مردانگی خود را نموده (کتاب ۱، بند ۵) و نیز چنین بنظر میآید که آن تیوخوس در آزار شناسائی استقلال پارت از اردوان خواسته که در مطیع کردن باختر باو کمک کند، ولی این معنی روشن نیست، زیرا عبارات ژوستین این است، که اردوان بمصاحبت او (یعنی آن تیوخوس) پیوست و شاید مقصود او روابط دوستانه و آمیزش بعد از عقد صلح بوده. اما بستن عهد اتحاد هم با اردوان نباید بعید باشد، زیرا ممکن است، که چون آن تیوخوس از عهده اردوان بر نیامده، خواسته است از نیروی او در جنگی، که با باختر بها داشته، استفاده کند و بعد از اینکه کار باختر را ساخت و آنرا از نو جزء دولت سلوکی گردانید، از دو طرف پارت را در فشار گذارند. کلمه این مسئله روشن نیست، که اردوان در جنگ آن تیوخوس با اوتی دموس^۱ پادشاه باختر کمکی باو کرده یا نه. اگر اوضاع و احوال آن زمان مشرق ایران را در نظر آریم، ظن قوی این است، که کمکی نکرده یا کم کرده، زیرا در نفع دولت جوان پارت نبود، که آن تیوخوس قوی گردیده در پشت پارتی ها ایالتی قوی داشته باشد. بهر حال پارتی ها چه کمک کرده و چه نکرده باشند، آن تیوخوس در باختر هم چندان بهره مندی نداشت و الاخره داخل مذاکره با پادشاه باختر گردید. از نوشته های پولی بیوس در این باب چنین بر میآید (کتاب ۱۱، فصل ۳۴، بند ۹)؛ اوتی دموس از آن تیوخوس خواست آذوقه بقشون او بدهد و در ازای این کمک تمامی قیل های خود را باو داد. آن تیوخوس به اوتی دموس اجازه داد، که حکومت باختر را حفظ کند و عنوان پادشاهی او را شناخت. پس از آن، آن تیوخوس دختر خود را به دمیتریوس پسر اوتی دموس داد و بین دو مملکت اتحاد تعریفی و دو فرعی بسته شد. این گذشت های پادشاه باختر از آن جهت شد، که او به آن تیوخوس پیش نهاد کرد یک باختر قوی در مقابل حمله مردمان شمالی تشکیل کند، زیرا این مردمان همواره فشار میآوردند و اگر بهره میگشتند تمامی مملکت باختر

۱ - Euthydemus. - ad posteritum in societatem ejus adsumptus est.

کتاب چهارم - دوره پارتی - یا عکس العمل سیاسی

در خطر میافتاد. این خسر برای تاریخ ایران هم اهمیت دارد. بین سیحون و جیدحون مردمان سکائی و آریانی از دیر زمانی سکنی داشتند و از کتیبه های داریوش اول و نوشته های مورخین اسکندر این مطلب روشن است. پس مردمان شمالی، که پس از حداثت باختر حمله میکردند مردمان آن طرف سیحون بوده اند و این اول دفعه ای است که در تاریخ بچنین واقعه ای بر میخوریم.

راست است که در زمان کوروش بزرگ جنگی بین ایرانیها و ماساژت ها بگفته هرودوت (کتاب ۱، بند ۲۱۰ - ۲۱۲) روی داد، ولی بعد از آن دیگر خبری نیست و دیگر اینکه در زمان کوروش بزرگ مردمانی از شمال در حداثت ایران حمله میکردند کوروش، چنانکه هرودوت گوید، میخواست جهانگیر بهای خود را با نظر اف رود سیحون مرد، اما در این زمان، چنانکه صراحتاً از نوشته های یولی بیوس بر میآید، مردمان آن طرف سیحون فشار میآوردند و آن تئوخوس میخواست، که باختر در مقابل آنها قوی باشد.

آن تئوخوس در حوالی ۲۰۶ ق. م از مشرق ایران و باختر رفت و از این زمان اطلاعی از اینکه اردوان چه کرد نداریم. سکون یواسندگان قدیم در باب کارهای دیگر اردوان باید از آنجا باشد، که نارب پس از اینکه از طرف مغرب خمالس راحت شده، بفکر همسایه شرقی اش یعنی باختر افتاده، تئوخوس که از این زمان تا چند سال دیگر باختر توسعه میداد و قوی میگردد، فارسیه، در این سرحدات نارب یا در روابط این دو دولت جوان روی داده، چون هر دو از آسیای صغیر و سوریه دور بوده اند، بنویسندگان عهد قدیم در سنده و آورنده وای، از آنجا، که همواره امور غربی توجه آنها را بیشتر جلب میکرد، اهمیتی تا آن نداده اند، این بی اطلاعی ما منحصر باو احر سلطنت اردوان نیست، در زمان جانشین او هم اطلاعات ما بر وقایع نارب خیلی محدود است. بهر حال اردوان در حوالی ۱۹۶ ق. م در گذشت و سلطنت او از ۲۱۵ تا ۱۹۶ ق. م بود.

در باب آن تئوخوس سؤم باید ملاحظاتی آوریم، که بعد از حرکت اراخته میزند

۱. مبحث نهم . اشک چهارم . فری یا پت

رفته مناسبات دوستانه با تکی از اعتقاد سان در اکت ، که نامش با 'اکلا' بود ، ایجاد کرد . محلّ الاقوی دو پادشاه در کوفن^۲ ، که آرا با کابل کنونی مطابقت میدهند ، بوده . بعد آن موخوس از راه رُخج و سلسنان و کرمان نکنار حلبج فارس برگشته (یولی موس ، کتاب ۱۰ ، بند ۳۴) ، اشک سهر جنگی به گرا (الفصیف کنوی) ، که در سر راه تجارت ادویه هند با مغرب بود ، و سربجزیره نی^۳ لس^۴ (بحری کنوی) کرده دارای هدایا و عنائم زیاد گردید . تی^۵ لس در این زمان جزیره تجار مرو و اربد معروف بود (یولی موس ، کتاب ۱۳ ، بند ۹) . بعد او نکنار رود یا ویه اوس^۶ یعنی کرخه کنوی در آمده در اندجاشهری نام اعطا گشته در جای اسکندریه ای ، که خراب کرده بودند ، ساخت (این شهر را بعد ها خارا کس نامدند) .

مبحث چهارم . اشک چهارم - فری یا پت

اس شاه بعد از بدرینت تحت نشست و در مدت بازرده سال یارت را با آرامش اداره کرد . وقایع یارت در این زمان معلوم نیست ، ولی از وضع ناخبریی تردید میتوان گفت ، که یارت ، چون از قوت ناختر همسایه خود اندیشناک بوده و از پشت سر خود اطمینان نداشته ، طرف مغرب توجهی ننمکرده و دوات ناختر ، که میر در صفحات شرقی ناختر بر هند گرفتار بهائی داشت ، روابط خوب را با یارت حفظ میکرد

اگر چه وقایع ناختر را در این زمان در تاریخ دولت سلوکی اوصاع ناختر ذکر کرده ایم ، وجود این برای فهم وقایع ایران در این حال شرح دلیل را بحاضر منآوریم بعد از بیرون آمدن اسکندر از هند طولی نکشید ، که در دهان هندی علم طعیان بر صدولات مقدونی بر ابراشند و آنها را کشند .

۱ - fakola

۲ - Cophène

۳ - Teylos

۴ - Eriens

۵ - Charax

کتاب چهارم - دوره پارسی - فصل سی و نهم

بعد پادشاهی بزرگ موسوم به سان در اکت (چان دراکوب تا) با قشونی نیز و چند
 تمامی هند را در نوردید و از تمام این ممالک وسیع دولتی بزرگ تشکیل کرد.
 سترابون عدد سپاهیان او را ۴۰۰ هزار نوشته و پلوتارک ۶۰۰ هزار.
 سلوکوس اول نیکاتور با قشونی قوی به هند رفت؛ ولی بزودی دریافت، که با چنین
 پادشاهی در افتادن خطرناک است. در نتیجه با او عقد صلح بسته از ممتلكاتش
 در هند صرف نظر کرد و اینکه سهل است ولایات این طرف رود سند را باز خج
 و زرنگ (سیستان) و قسمتی از یاراپامیزاد (شمال افغانستان کنونی) و بلوچستان
 با او گذارد. بعد در ازای این معاهده پانصد فیل از سان دراکوب گرفت و در جنگ
 ایپ سوس (۳۰۱) بر دشمنانش فائق آمد.

معلوم است، که فتوحات سان دراکوب در هند و رضایت سلوکوس نیکاتور با آن
 همه گذشتها، یونانیهای باختر را خوش نیامد؛ زیرا مقدونیها از زمان اسکندر
 در شهر هائی، که او در پنجاب بنا کرده بود، بر قرار شده بودند و باز گشت این
 شهرها به پادشاه هند سلطه مقدونی و یونانی را بر انداخته یونانیت را در مشرق نتب
 نشاند. بنا بر این یونانیهای باختر، که دولتی تشکیل کرده بودند، بیم آن داشتند،
 که مردمان شرقی یونانیت را از باختر هم بر اندازند و از این جهت، وقتی که
 آن تیوخوس سوم بعد از عقد صلح با باختر بطرف هند راند، یونانیها امیدوار
 گشتند، که بواسطه فتوحات او یونانیت از نو در هند قوت خواهد یافت؛ ولی طولی
 نکشید، که اوئی دموس هایوس گردید، زیرا آن تیوخوس ترجیح داد، با
 سوفآگزئوس پادشاه هند از در صلح در آید، حتی بعضی تسوژ میکنند، که
 آن تیوخوس دور تر رفته بعضی محلها را هم با او وا گذارد و سرحدات هند برود
 باختر نزدیک تر گردید، ولی در عوض چند فیل از پادشاه گرفت. این پادشاه هند
 پس آسکائوئه سان دراکوب بود، پس از وقایع طولی نکشید، که اوئی دموس
 از طرف سرحدات جنوبی اش با هند داخل جنگ گردید و قشون پسرش دمتریوس

۱ - Sophagesenus.



(۱۱۷) - سکه های اشک چهارم (فری یا پت)

را بکار برد. بعد دولت باختر در اواخر سلطنت او تئی در موس و سلطنت خود دیمتریوس بسط یافت و حتی دیمتریوس از سنده گذشته پنجاب را گرفت، چنانکه ژوستین او را پادشاه هندوها میخواند (کتاب ۱، بند ۴). بنابر این میتوان گفت که بین ۲۰۶ و ۱۸۵ ق.م زمان اوج دولت باختر بود و دولت کوچکی بدولتی بزرگ تبدیل یافت، زیرا از سگه های او تئی دیموس معلوم است، که مملکت او شامل سغد و باختر و مرو و کوه های پاریامیز (افغانستان شمالی) و زرنگ، و رُخج (سیستان و قندهار) بوده. معلوم است که در این احوال دولت جوان پارت از اوضاع دولت باختر، اندیشناک گردید و صلاح خود را در این دید، که گرفتاریهای برای خود تدارک نکنند. بهمین جهت است که می بینیم بعد از عقد صلح با آن تیوخوس، اردوان و فری پت حرکتی نمیکنند و ربع قرنی آرامش میگذرد. فری پت ۱۵ سال سلطنت کرده در گذشت. سلطنت او از ۱۹۶ تا ۱۸۱ ق.م بود.

مبحث پنجم - اشک پنجم - فرهاد اول

فرهاد اول بعد از پدر بتخت نشست و پارت در زمان او بحرکت آمد، توضیح آنکه فرهاد اسلحه خود را بطرف مردم مازد متوجه داشت. در باب این مردم **تکراراً** در کتاب دوم و سوم این تألیف صحبت داشته ایم و در جای خود گفته

کتاب چهارم - دوره پارتی - با عکس العمل سیاسی شده، که بعضی محققین این مردم را از بومیهای این صفحه قبل از آمدن آریانیهای ایرانی باستان میدانند. محال سکناى اینها چنین بنظر می آید، که این کادوسیان و تیموریها بوده، یعنی از رود آمل یا آراز بطرف مغرب، مثلاً تنگابن کنونی این مردم قومی بودند فقیر، ولی خیلی جنگی. ژوستین گوید فرهاد جنگ را بملکت قومی نیرومند و شجاع برد (کتاب ۱، بند ۵). آریان نوشته، که ماردها مردمی بودند بی بضاعت، ولی در کشیدن بار فقر و فحطی شجاع (قشون کبکی هدی اسکندر - کتاب سوم). سترابون نام این مردم را ماردا و آماردا نوشته. از این جا بعضی تصور میکنند، که نام آمل از اسم این مردم آمده (آماردا - آمالدا - آملد - آمل). جنگ فرهاد با ماردها چندین سال بدرازا کشید، از این جا معلوم است، که جنگ با این مردم سخت بوده. از طرف دیگر دیده میشود، که سلوکیها در این جنگ هیچ دخالت نمیکند، و حال آنکه اسم این صفحه یکی از ایالات تابعه آنها است. از این جا چند نکته را میتوان استنباط کرد، اولاً حکومت سلوکیها در این زمان رو بضعف گذارده بود و ماردها مردمی نبودند، که باستانی در تحت تابعیت بمانند، بنابراین اعتناء سلوکیها نداشتند، حتی ظن قوی این است، که پس از اسکندر مستقل شده بودند. ثانیاً، چنانکه میدانیم، آن تیوخوس سوم پدر سلوکوس چهارم فیلیویا تر، که معاصر فرهاد بود، شکستی سخت از رومیها خورده غرامتی سنگین بآنها پرداخته بود. بنا بر این پسرش نمیخواست خود را در مشرق دوچار گرفتاری جدیدی کند. از همه این ملاحظات گذشته، ماردها مردمی بودند فقیر و بی بضاعت، که معاش آنها از راه زنی تأمین میشد و به این حال از گم کردن این ولایت ضرری بپنجرانه سلوکی وارد نمیاورد. پس از تسخیر صفحه ماردها نظر فرهاد بصرف ری متوجه گشت. در باب ری گزاره‌ها را گفته شده است، که صفحه ای بود بین در بند دریای گرگان (شروازة بحر خزر) و صدد، ولی جزء صدد بزرگ بشمار می آمد، دارپوش در کتیبه بیستون شهر ری بزرگ زعیسه در آوستا هم زه آچنین است و نویسندگان

قسمت تاریخی . اشک پنجم - فرهاد اول

قدیم نام آن زار اگس ضبط کرده . صفحه ۱۱ را که جزء ماد بزرگ بود، مادر اگیان نامیده اند . نویسندگان این‌ها هستند : ایریدور خاراکسی (پارت ، بند ۷) - سترابون (کتاب ۱۱ ، فصل ۱۳ ، بند ۷) - دیودور سیسیلی (کتاب ۱۹ ، بند ۴) و پتلمیوس (جغرافیا ، فصل ۶ ، بند ۲) .

در کتاب اول گفته شد ، که بعضی سه ماد قائلند : ۱ - ماد بزرگ یا عراق عجم قرون بعد . ۲ - ماد کوچک یا آذربایجان . ۳ - مادرازی یا مملکت‌ری ، ولی بیشتر مادرازی را جزء ماد بزرگ بشمار می‌آوردند ، چنانکه ری تا این اواخر جزء عراق عجم بشمار می‌آمد . بالاخره در باب ری بناید گفت ، که در توریه هم اسم آن ذکر شده (راولین سن ، ششمین دولت مشرق ، صفحه ۶۵) . مملکت‌ری صفحه ای است حاصلخیز و از کوه البرز چشمه ها و رود های کوچک باین جلگه سر ازیب میشود . بعض جا های این صفحه ، بخصوص اطراف و نزدیکهای خود ری ، از حیث قوت خاکش معروف بود و اکنون هم شهرت دارد . پهنای این مملکت کم است ، زیرا بین کوهها و کویر واقع است ، ولی طولش از دریند دریای گرگان تا حوالی قزوین تقریباً ۲۴۰ کیلومتر یا چهار فرسنگ است . محل شهر ری را در خرابه های قلعه ابرج کنونی و اطراف آن میدانند ، که تقریباً در شش فرسنگی دریند دریای گرگان واقع است . یگانه راهی که از پارت بطرف ماد میرفت . از این صفحه میگذشت ، چنانکه امروز هم در مسافرت از خراسان بطرف قزوین و زنجان و عراق و دورتر آید از این صفحه گذشت . این راه از دریند دریای گرگان بطرف جنوب شرقی امتداد مییابد . چون عرض صفحه ای که بین کوههای البرز و کویر است در بعض جاها بقدری باریک است ، که سه فرسنگ هم نمیرسد و چون از البرز دور شده کوه جدا شده بطرف کویر میرود ، این کوهها دو جدا ستی تشکیل کرده راه را می بندند ، ولی راه بکلی بسته نمیشود زیرا در دو جا گردنه بزرگی برای عبور از میدانند . همیشه این دو درخت شاد

کتاب چهارم - دوره تاریخی ، یا عکس العمل سیاسی

دریای گرگان است ، که مورد خیس و بوستندگان عهد قدیم آن را در واره^۱ کسین آمده اند و اکنون آن را بعضی با سردرزه حواری مطابقت میدهند . اس در سنا همیت عطامی برای قشون کشی دارد و میتوان گفت ، که برای قشون مهاجم از طرف مغرب نمشرق یا ارسمت مشرق مغرب کند فتح صحرائی است ، که در مشرق یا مغرب دریند واقع شده . بعد از شرحی ، که گفته شد ریادی است ، گوئیم ، که اس در نند برای نارت ، که میخواست مملکت خود را توسعه دهد و در فکر باقی ایران بود ، جقدر اهمیت داشت و چرا و هادس از مطمع کردن مارد ها فوراً متوجه اس دریندند . علاوه بر اینکه هر کس این دریند را داشت بر راهی ، که از ری مگ دست تسلط مناسبت خود شهری ، که در ری دیکمی آن واقع بود ، و استحکامات طبعی نداشت ، از دست فاتحی مگشت ، که این دریند را تصرف کرده بود . ما اطلاع نداریم ، که قو حاب فرهاد در ری تا کجا امتداد یافته ، ولی تردیدی نیست ، که ناگرفتن دریند دریای گرگان قسم شرقی مملکت ری در تحت استبدادی او در آمده . و هادس در این کار قسمتی را از مردمی رشد از حاهانشان حرکت داده بحفاظت اس دریند و این راه گمشد . اما اینکه در کداه محل اس مردم را شایده ، از نوشته های ابریدور حدر کسی چیس را می بیند . که اس محل را حاراکس منامیدند (کتاب مدت آمدن) وی . در هر دست که اس حاراکس حاراکس حورستان است و حاراکس را حاراکس می بیند ، میدد و حاراکس حورستان را در دهه دجانه حاراکس سوسی بی دریند محل کنونی حاراکس مادی عقاید مختلف است و بعضی آید و اس کی کنونی مه نقت میدهند (راولین س) بر حنی گویند ، که در کوه های نوز ، مثلاً شهر سته اب کنونی واقع بوده (گولبی نو) وای ! اگر معصود فرهاد در هر صر گیره دست گیمت ، که ایوان کی مشرق مقصود او موافقت داشته رعده ستر است ، که حاراکس حاراکس می بیند را این نقطه بدایه در این حاراکس است . دست سست شراب ، که بعضی در سترکان حاراکس در ستر حاراکس در است .

^۱ Chah Spasine - L. d'Ar. H. v. ۲. p. ۱۰۱

قسمت تاریخی - اشک محمد فرهاد او

افتاده تصور کرده اند، که فرهاد فتوحات خود را تا حورستان امتداد داده، ولی معلوم است، که این نظر فقط از آئینه ناسی گذشته برای فرهاد در اندرمان مهان بود تا حورستان بشود، و را برای سحر آن مملکت هدیه است ماد راگ تا بارس را داشته اند و چنین تصویری در میان حبیب بن علی مصر میاید شده درت جوان هنوز چنین قوتی نافته بود، که در ممالک خود دور شود

بعد از آن کاره طوای کسند، که فرهاد در گذشت (۱۷۱۷ ق. ه) اولی قبل از هر گس حشین خود را معین کرد در میان بدگمت، که او چند سرداشت، ولی چون محواسب معتبرات بارس را نسبت شخصی جوان و بی تجربه در ترحیح داد برادر خود را در تحت نماند و در این مقصود بهر داد را برای - صحت انتخاب کرد، و حال آنکه موافق عدت درتی حد در ساهی سر رس و تابع می نشست زوستان این اقدام فرهاد را ستوده، چنانکه گویند (کتاب ۱۷۱۷ ق. ه) او سرین خود را از تحت دور کرده برادر خود مهید در، که جنگی و دلاوری بود، سران خود ترجیح داد بر او بدشت، که وصعه من نسبت سرین دین تر اروپها است که نسبت ساهنت دارد، او مدافع و صشر را بر اثر مدافع سراسر داس

گویند که فرهاد علاوه بر ممالک محاصرت سیاسی بر نرس، بخشی دوست غیر شت و بهین حبه بر سکا های او، عرب محبت در (۱۷۱۷ ق. ه) خبر داده بود، این تصمیم فرهاد، که حد خود شخصی در ممالک محاصرت سیاسی خود انتخاب کرده، واقع عودت سیاسی سب از رفیع حدس داد و تخریق - سب - و لغت بر فقه، در دولت، در ساهن عاق و در زوستان سب شاد در سر مدنی من مسجدها کرد در زوستان حورستان بی خبر، در سر در ممالک ساس بر وسیع شش میاید، محصورین گز در نظر کرده، در نظر در که در سب در کین این در زوستان، که در رفیع حدس سب در، که در زوستان

کتاب چهارم - دوره یارتی، یا عکس العمل سیاسی

کرده از دو طرف یارت بتازند یکی دولت سلوکی و دیگری باختر، که در این زمان دولتی بزرگ شده بود، جهة هم معلوم است دولت سلوکی خوب میدانست، که اگر یارت قوت گیرد، تمام ایران را از سلوکی ها باز خواهد ستانند. اما باختر که دولتش یونانی بود، قوت یونانیت را همواره در نظر داشت و نمیخواست در ایران هم مانند هند نفوذ یونانیان را از بیخ و بن بر افکنند و دیگر خوب میدانست، که باختر جزء ایران بود و اگر یارت قوت یابد، نخواهد گذاشت در جوارش باختر مستقلی وجود داشته باشد. مدت سلطنت فرهاد اول از ۱۸۱ تا ۱۷۴ ق. م بود.

مبحث ششم. اشک ششم - مهر داد اول

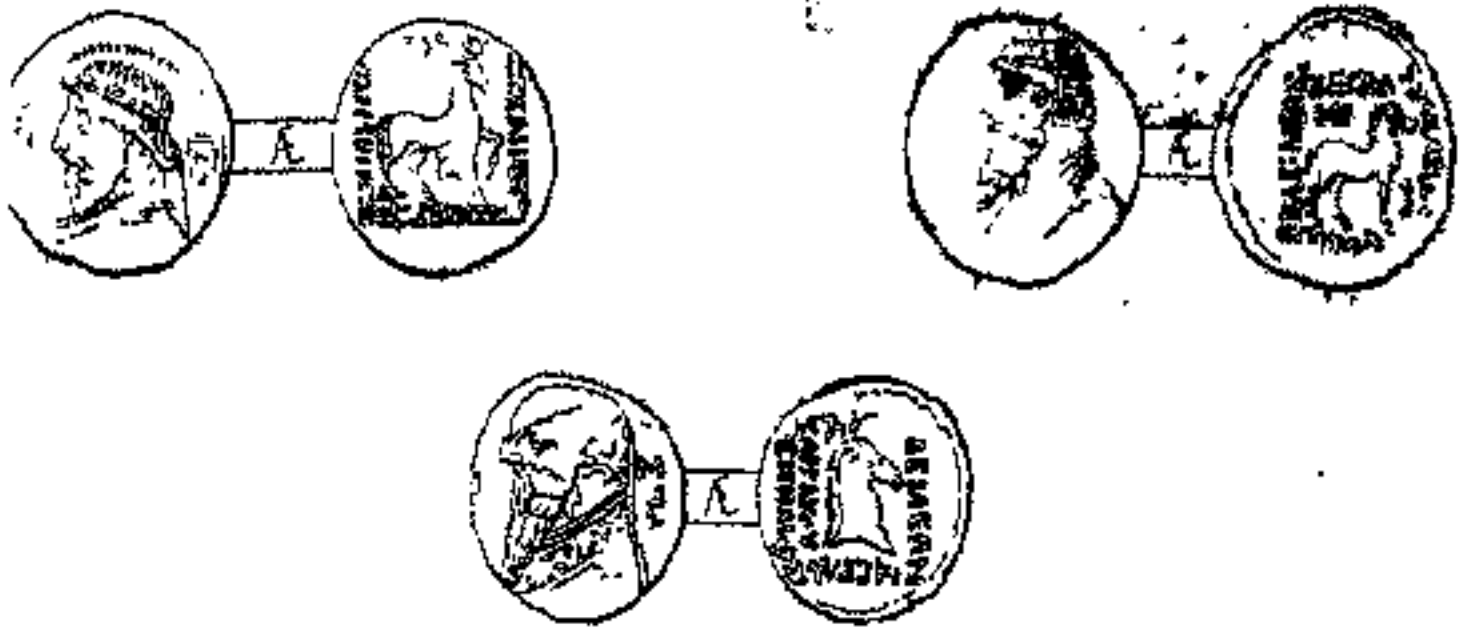
سلطنت مهر داد اول در تاریخ ایران یکی از سلطنت هائی است، که نتایجی مهم بخشد. قبل از مهر داد، پارت دولت کوچکی بود، که از ولایت مردها و ری تهر برود امتداد میبفت و در دولت قوی را از پیش و بس داشت. این دولت در واقع امر در قسی کندر دولت سلوکی از خرف مشرق بوجود آمده بود و میدست موافق وضع جغرافیائی خود در گه نیمی امرار حیات کند، تا طعمهٔ این همه، یاقوتی گردد. ولی برخلاف انتظار، مهر داد در مدت سلطنت ۳۷ ساله خود پارت کوچک را مندر بدولتی کرد، که بعدها رقیب و همسر دولت جهانی بود گردید. و جریان تاریخ را در آسیای غربی تغییر داد. بدیدید، که جهات و وقایع، همیشه بوده و سایر این مقتضی است قبل از ذکر وقایع شمه ای از اوضاع آسیای آن روز گوئیم.

در زغوت ساکوس چهارده. آن تیورخوس چهارده. ایسی فان
 دولت سلوکی
 نخست، است و جاورس و نخت، سلوکی آکس، قبل از جاورس
 برده تاخت سلوکی و در ۱۱۵ تا ۱۰۰. در ابتدای سلطنت نیمی جاورس از

فلسطین تاریخی را اشک چشمه بهره داد اول

بطرف مصر متوجه گشت زیرا بظلمینوس پنجم سل سوریه را بر اسبان جهیز و اسب کشتوپاتر دختر آن تیوخوس سوم مطالبه میگرد. این وضع بالاخره به جنگ انجامید و بعد از دو سال فلسطین هم بر آن تیوخوس یاغی شده علم مخالفت بر افرایش جنگ با مصریها چهار سال طول کشیده در سال ۱۶۸ ق. م خاتمه یافت سولی فایده ای برای دولت سلوکی نبخشید زیرا در وقتها دخالت کرده تمامی فتوحات آن تیوخوس را عقیم گذاردند یعنی او مجبور گردید ولایات مسخره را رها کند بعد جنگ با یهودیها بطول انجامید زیرا آن تیوخوس نه فقط معبد یهود را غارت کرد بل خواست مذهب این ملت را هم از میان برد و فلسطین را یونانی کند. از این جهت یهودیها با فشرده و در دور قائدین خود جمع شده بقدری برای حفظ مذهب و ملیت خود کوشیدند که بالاخره بهره مند شدند استقلال وطنشان را تأمین کنند ولی باید دانست که این جنگ ها محدود بسطانت آن تیوخوس ایبی فان نبود بل در زمان جانشینان او هم در مدت پنجاه سال منازعه و زدوخورد یهودیها با سلوکیها دوام داشت و اهالی فلسطین از هر حادثه سویی که برای سلوکیها روی داد استفاده کرده بمقصد خود رسیدند. آن تیوخوس در ارمنستان در مقابل آرتاگسیس بهره مندی داشت ولی اینجا هم از جهت شقاوت و عدم تساهل و تسامح در امور مذهبی آرامنه و پادشاه آنها را دشمنان خونین خود گردانید. بعد او کاری کرد که در زمان اسکندر و جانشینانش روی نداده بود یعنی طمع بدخایر معابد ملل تابعه اش ورزید و خواست از اینرا باندوختنی تحصیل کند. با این مقصود با قشونی حرکت کرده بخوزستان برفا مانیس این زمان رفت ولی اهالی جمع شده سخت با فشرده و آن تیوخوس با شرمساری بطرف محال قابه رفت و در آنجا مریض گشته در ۱۶۸ ق. م درگذشت (پولی یوس کتاب ۳۱ بند ۱۱).

آپ بیان گوید که مقصود خود را اجرا و معبد را غارت کرد ولی پولی یوس این خبر را تأیید نمیکند و روایت او صحیح تر بنظر من آید. بهره جسی مرگ او



(۱۱۸) - سکه های اشک ششم (مهر دادا و آل)

و اهلانی از اثر خشم آسمان نسبت باور داشتند (بولی بیوس همان کتاب). معلوم است که این وقایع رشته‌های اتصال ایالات را بدوالت سلوکی گسیخت (آن تیوخوس سوم هم چنانکه گذشت معبد همدان را غارت کرد).

بعد از آن تیوخوس اوضاع دولت سلوکی بهتر نشد؛ تخت نصیب آن تیوخوس پنجم او با اثر که بقول آپ پیان ۹ ساله و بروایت دیگر ۱۲ ساله بود، گردید. نسیب السلطنه که اینز پس از او داشت و حکومت را بدست گرفته بود، مجبور گردید با یهودها جنگ کند زیرا آنها بعد از فوت آن تیوخوس چهارم قوت قلب یافته بودند، ولی طوی کشید که برای اینز پس و قیدی بدید آمد توضیح آنکه فیلیپ همی از آن تیوخوس چهارم قبل از مرگش قسم سراسر قرارداد بود، او قسمتی را از قشون بعزف خود جنگ کرده برای پس قبضه کرد و بدین ترتیب جنگ خانگی شروع شد. بن جنگ بالاخره بشاست و مرگ فیلیپ خاتمه یافت ولی پس از آن دولت سلوکی قرین را عیش نگردید. راسر سلکوس چهارم که در روه و در گبروکان قوت دست دعوی بصنعت کرده از روه مخفیسانه از راه دریای مغرب سوریا را عیش کرد و موفق گردید که در می چند ماه بر تخت سلوکی نشیند. شرحی آنکه از وضع دولت و آنکه گفته شد روشن میسراند که این دولت گرفتار کشمکش همی داخلی و جنگ با همسایگان غربی خود یعنی مصریها و

۱ - Lysias.

رومها و ملل تابعه نزدیک خود بوده و مجالی نمییافته، که بفرایند ایالات دور دست خود باشد. اکنون مقتضی است نظری هم بباختر بینکنیم.

دولت باختر . بالاتر گفته شد، که دولت باختر را در ۲۵۶ ق. م دیودوت اول تأسیس کرد و بعد از او دیودوت دوم بتخت نشست. در زمان اوئی دیموس، جانشین دیودوت دوم، آن تیوخوس سوم سلوکی باختر قشون کشید و پس از فتحی اوئی دیموس را پیدشاهی ابقاء کرد، تاجلو مردمان شمالی را، که بباختر هجوم میآوردند، بگیرد. در زمان این پادشاه و پسرش دمتریوس باختر از طرف جنوب پاراپامیز و مغرب و شمال توسعه یافت و دولتی بزرگ گردید، چنانکه از سغد تا رُخج و از هریرود تا دهنه رود سند و پنجاب هند عرض و طول این مملکت بود.

ولی وسعت مملکت باختر دوام نیافت، زیرا در زمان دمتریوس، او کراتید نامی در باختر بخاص قوت یافت و دمتریوس در جنوب و مغرب کوه‌های پاراپامیز، اوئی بعد از چندی، او کراتید بخیال تصرف رُخج و زرنگ (سیستان) و پنجاب هند افتاد و کارهای باختر و صفحات شمالی آنرا رها کرده تمامی حواس خود را بتسخیر این معانیت مصروف داشت. بعد بدمتریوس، که پنجاب هند را داشت، در جنگ شد و او را شکست داده پنجاب هند را بمملکت خود ضمیمه کرد. وقتیکه او از این سفر جنگی بر میگشت، چنانکه ژوسین گویدا، کتاب ۱۵، بند ۶) پسرش که در راه کردن مملکت شریعت و کراتید بود، بدش راه در راه کشت (۱۴۷ ق. م) او بی‌نیاز پند کشی خود در پنهان در دهر خپای از بدش را با خون پدر رنگین کرد، شد، اینکه دشمنی را کشته بشد و حتی جسد پدر را دفن نکرد. معلوم است، که تقسیم دولت باختر بدو قسمت و جنگ‌های خانگی در دولت یونانی و باختری، مدتی بن دولت راست گردید و صرف دیگر مردمان شمالی، که سغد را گرفته بود، در باختر هجوم میآوردند، از موقع منتهی گردید، باختر در فشار گم‌رود، حتی حتی قوی بن است، که بن در دولت - کاتی

کتاب چهارم - دوره یارتی ، یا عکس العمل سیاسی

بعضی ولایات شمالی یونانی و باختری را در آن طرف جیحون در تصرف خود داشتند (سترابون، کتاب ۱۱، فصل ۸، بند ۲). این بود احوال باختر در زمان او^۱ کراتید^۱ که بقول ژوستن (کتاب ۴۱، بند ۶) معاصر مهرداد اول یارت بود و حتی هر دو موافق نوشته مورخ مزبور در یکوقت بتخت باختر و یارت نشسته بودند. کلیه راجع بباختر باید گفت، موافق آنچه^۲ که از وقایع این دولت بر میآید، اینجا از ابتداء هرگزینی^۳ چنانکه در یارت وجود داشت، دیده نمیشود و از سکه های باختری معلوم است، که شاهزادگانی نیز حکومت میکردند و سکه بنام خود میزدند؛ مثلاً در زمان دیودوت دوم اسم دو پادشاه دیگر را می یابیم، یکی آن تی ماخوس^۴ است و دیگری آگاتوگول^۵. اینها در ابتداء دست نشانده ولی بعد مستقل بوده اند. چنین بود احوال باختر در زمان مهرداد اول. اکنون باید دید، که این شاه چگونه از اوضاع همسایگان خود، یعنی دولت سلوکی و یونانی و باختری استفاده کرده.

از شرحیکه راجع باحوال دولت سلوکی و باختر گفته شد
حمله بباختر معلوم است، که در سلطنت مهرداد اول موقع برای توسعه پارت از طرف مغرب و مشرق مناسب بود. مهرداد، چنانکه وقایع مینماید، از این موقع استفاده کرد و بدو توجه خود را بطرف باختر معطوف داشت. جهت اینکه او از سلف خود، که حواس خود را بطرف صفحات مرد هاوری متوجه داشته بود. بیرونی نکرد و نظر خود را به مشرق افکند، باید از این جا باشد، که او چون نقشه های بر عرض و طول در طرف مغرب داشته، خواسته است اول از پشت سر خود مطمئن باشد. بهر حال محقق است در زمانی، که او کراتید مشغول تسخیر پنجاب هند بود و بدست پسرش نبود میشد، مهرداد بباختر تاخته این مملکت را بدرت ضمیمه کرد. سترابون گوید، که دو ایالت را ضمیمه کرد. اولی را نویسنده مزبور توریثو^۶ و در میز آنس بونوس^۷ مینماید (کتاب ۱۱، فصل ۱۱، بند ۲) ولی

۱ - Antimachus . ۲ - Agathocles. ۳ - Tueria. ۴ - Aspis nus.

قسمت تاریخی ، اشك ششم - مهرداد اول

محققاً معلوم نیست ، که این دو ایالت در کجا واقع بوده . حدس میزنند ، که مقصود از توریئوآ ، توران است و از آس پیونوس مردمی ، که بالاتر ذکرش گذشت و موسوم به اسپاسیاک بودند . در همانجا گفته شد ، که مساکن این مردم بین جیحون و سیحون بود . بعید نیست ، که این حدس صحیح باشد ، زیرا معلوم است ، که مردهان شمالی را ، که در زمان ساسانیان بایران حمله میکردند ، ایرانیها توراتی مینامیدند و شاید در این زمان هم بمردهان سکائی و غیره ، که از طرف سفدیبا ماوراء سیحون بباختر حمله میکردند ، همین اسم را میداده اند ، ولی از جهت اجمال مدارک ، چیزی که محقق باشد ، در این باب نمیتوان گفت .

تسخیر ماد بزرگی پس از تصرف باختر مهرداد سالی چند تأمل کرد ، تا آنکه بر تخت سلوکی آن تیوخوس پنجم او باثر ، یعنی بیچه ای

۹ ساله یا ۱۰ ساله ، نشست و در سر نیابت سلطنت جنگ خانگی بین لیزناس و قلیلیپ در گرفت . در این موقع شاه پارت از وقایع استفاده کرده به ماد بزرگ تاخت . ماد در این زمان اسما جزء دولت سلوکی بشمار میآید ، ولی در معنی مستقل بود . بنا بر این مادیها سخت مقاومت کردند و در ابتدا ، جنگ هر يك از طرفین مزایائی داشتند ، چنانکه زوستن گوید (کتاب ۱ ، بند ۶) : « پس از بهره مندی هائی ، که از طرفی بطرف دیگر سیر میکرد ، بالاخره پارتهای فائق آمدند . پس از آن ماد بزرگ جزء دولت پارت گردید و مهرداد (باکاسیس) نیمی را در اینجا بحکمرانی گماشت . » معلوم نیست ، که باکاسیس والی این مملکت بزرگ شده به مهرداد او را بسمت پادشاه دست نشانده شناخته . از بین زوستن (عم نجد) ظاهر چنین بر میآید ، که باکاسیس را مهرداد بایالت برگشته است .

فرو نشاندن در این اوان شورشی در گرگان رویداد و مهرداد ، قبل از
شورش گرگان لشکر قشون کشی خود را بسیر ممالک بین دنیجه رساند ،
مجبور گردید به پارت برگشته حوس خود را برگرداند

کتاب چهارم - دوره پارتی، یا عکس العمل ساسی

معطوف دارد جهت شورش گرگان معلوم نیست، بعضی مانند راولین^۱ سن تصور کرده اند، که گرگانی ها در زمان شاهان هخامنشی امتیاراتی داشته اند و چون در زمان پارتی ها فاقد این امتیارات شده بودند، ناراضی بودند و در این زمان خواسته اند استقلالی بدست آرند معلوم نیست، که این امتیارات چه بود و تا چه اندازه این تصور موافق حقیقت است، زیرا صراحتی در باب امتیارات گرگانها و خود مختاری آنها در دوره هخامنشی در نوشته های نویسندگان قدیم مانند هرودوت و کسوفون و غیره دیده نمیشود و نیز نمیدانیم، پارتیها چگونه با آنها رفتار میکردند. ما در این تحقیقت نزدیکتر این است، که مادها گرگانها را کامک طلبیده اند چون، چنانکه در کتاب ۳۶ ژوستین^۲ دیده میشود، و پارتیها با مردمان تابع در این زمان سخت بوده، اینها هم قلم کرده اند بهر حال آنچه، که از تاریخ مسلم است، مهربانان خود را به گرگان رسانیده شورش را بر طرف کرد

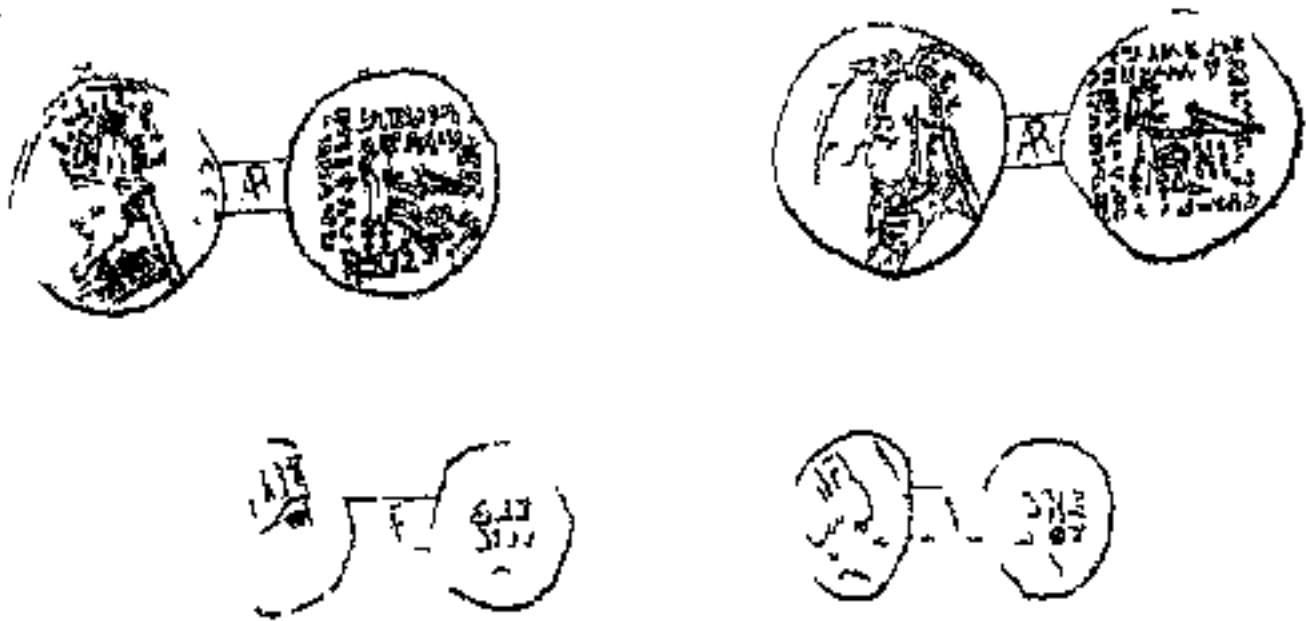
بعد از تسخیر ماد بزرگ و فرونشاندن شورش گرگان، مهر داد سخیر حورستان متوجه حورستان، مملکت محواری ماد گردید اسم این مملکت نویسندگان اس رمان الی، اس و دام اهلی آرا الی مان میوسند و معلوم است که ایضا اولی ارغلا و دومی رعیا زمین است این همان مملکت است، که داریوش اول در کتیبه های بستیون و نش رستم و تحت حمشید حورج میامد و نویسندگان عهد قدیم مانند دودور و کمت کوز و آران و غیره اسم آرا را، شهر شوس (سور)^۳ سورس نوشته اند. از نوشته های ژوستین روشن دیده میشود، که حورستان در این زمان پادشاهی داشته، زیرا او گوید، که مهربانان پادشاه ای میان جنگ کرده و شکست داد و این مملکت را بدولت خود هرود (کتاب ۱۰۱ بند ۶) ^۴ که این پادشاه دست نشانه سلوکی ها بوده، استقلال داشته در روایت ژوستین صراحتی نیست چیرکه محقق میشد

^۱ Eljmelan

^۲ Suze

^۳ Susiane

قسمت تاریخی اشک ششم - مهر داد اوکل



(۱۱۹) - ساهی . سکه اشکی

این اسب ، مهر داد بعد از عمارت حوشتی است که در دهه سکه های موسوم
 به نگاه سار د این حال دیده کرده و سکه های این شخص از ۸۱ - ۸۲ ق .
 بدست آمده

س از آن مهر داد ساریس در آمده در اشک کرد و در عرف
 دیگر مملکت سال را در عت در آورد به این در
 مهر داد دولت است به سار هندو کوشان نهندو که در این امتد شناخت در تسخیر
 نارس موافق نوشته زوستن (کتاب ۱ ، مد ۶) دیده میشود ، که جنگ شده باشد
 باید حدس زد ، که نارس بی جنگ مطیع گشته و پادشاهی تحت دست او قرار
 انشاء شد و اگر نبوده ، مهر داد معنی کرده . در سار سار دست . مد
 نارس با آوردن ، که نارسان بدان در خواهد آمد آید مملکت و در آن
 این نظر دروس خواهد بود

در باب تاریخ قنوجات میتوان محققا چیزی گفت و در هر وقت ، مقرب
 حدس زد که جنگ های مهر داد برای بدست آوردن در حوشتی و در
 بی ۱۶۵ و ۱۶۰ ق . رو داد . در ساهی و در ساهی و در ساهی و در ساهی
 چهارم این و ابتدای اوضاع در همه و بر همه دولت ساریس در ساهی و در ساهی

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العمل سیاسی

جنگی است ، که برای مهر داد با سلوکی ها پیش آمده . بعضی تصور میکنند که تسخیر بابل خیلی بعد از تسخیر یارس رونداه . بهر حال تاریخ تسخیر بابل نباید از ۱۵۰ ق . م تجاوز کرده باشد ، زیرا در اس وقت مقام مهر داد در ایران بقدری محکم بود ، که میتوانست از نوب طرف باختر متوجه گردد .

مالاخر گفته شد (صفحه ۲۲۲ این تألیف) ، که پسر او کراتند جنگ دوم با باختر هلی اکل ، که شریک پدرش در اداره کردن دولت باختر بود ، پدرش را کشت . بعضی تصور کرده اند ، که جهت پدرکشی از عدم رضایت او و یونانیها از سستی او کراتند نسبت به پارسیها و اگذاردن چند ایالت دولت پارت بوده

از کلمات ژوستن (کتاب ۱ ، بند ۶) این طق تأیید میشود ، زیرا مورخ مزبور گوید ، که هلی اکل پدرش را علاوه کشت و جرح های از آه اش را بخون او رنگین کرده جسدش را بر دهن محروم ساخت .

چنین عملی ، که شاید در تاریخ از حیت وحشگری و سمیت بطیر ندارد ، ممکن نبود روی دهد ، مگر اینکه یونانیهای باختر او کراتند را دشمن خود و مملکت داشته باشند . بهر حال پس از اینکه هلی اکل تخت نشست و کشته اقتدارات را بست گرفت ، خواست ایالات از دست رفته دولت باختر را بر گرداند از طرف دیگر مهر داد ، که بعد از صلح با او کراتند دوست او بشمار میرفت ، از این پدرکشی کینه هلی اکل را سخت در دل گرفت ، بالشکری بیرومند بقصد او بیرون رفته با ساسانی او را شکست داد و قسمتی بزرگ از مملکت باختر را صاحب شد (ژوستن ، کتاب ۱ ، بند ۶) . دیودور گوید ، که مهر داد بین بهره مندی اکتفا نکرده نظری مشرق رید و بهند در آمده ت رود هید سی (جلم کنوی ، که در پنجاب است) را د (قصه ی و کت ۳۳) زوی نصر ، بلکه ، سگه هائی از تها ن درت در هند یافته بد و بر و این حصه ، که دولت پارتی در باختری تا ۱۲۶ ق م در کابل و حوالی

۱ - Helocles

۲ - Excerpt, de l'art c ۱ + p 396 - 397

قسمت تاریخی . اشک ششم - مهر داد اولی

آن وجود داشت ، نویسندگان جدید تصور میکنند ، که اگر هم مهر داد ناهند
رانده ، ممالکی را درهند تسخیر نکرده و سرحد دولت پارت را کوهپائی قرار
داده ، که از طرف مغرب وادی سند را محدود میسازد . ارجین حدسی ، اگر هم
صحیح باشد ، باز باین نتیجه میرسیم ، که تمامی مملکت باختر و پاراپامیراد(شمال
افغانستان) و رُخج و سیستان در این زمان جزء دولت پارت گردیده .

بزرگ شدن پارت موضوعی بود ، که دولت سلوکی بایقیدنی

جنگ با دولت

آن را تلقی کند ، ولی تا وقتیکه امور داخلی آن دولت مختل بود

سلوکی

خواهی بجوایی مساست باطریق واقع باشد و دولت جوان پارت

ممالک سابق دوات سلوکی را یکی پس از دیگری باطاعت خود در آورد فی الواقع

منارعه بین لیر پاس با سلطنه آن توخوس نحم اوانتر و فیلپ بین لیر پاس

و دمتریوس ، بین این شخص و الکساندر بالاس ، بین بالاس و دمتریوس دوم ،

بین دمتریوس و تری مون چنان دوات سلوکی را بحود مشغول و گرفتار داشت ،

که ممکن بود در فکر ممالک شرقی خود باشد این وضع بیست سال بطول انجامید

و مهر داد ، که نایب کار خود بود ، از موقع استفاده کرده راه خود را از باختر تا نابل صاف

کرد ، ولی نالاحره زمانی در رسید ، که فتوحات پارتی ها سلوکی ها را در قشور

بزرگ افکند و آنها دیدند ، که دشمن تازه نفس قوی نقدری - سرعت پیش میرود ،

که برودی باید درت حالهسان او دست و گریس گردد این بود ، که با وجود

اوضاع عمومی مات دولتشان مصمم گشتند ، بهر قیستی ، که شده است ، دمحصرات مواحه

گشته از بزرگ تر شدن پارت جاوگری کنند با این ، وجود اینکه دمتریوس

دژ همنور تر تری مون ، دشمن خانگی ، نکلی ، شوق باعده بود ، بحصر پارت بیشتر

اهمست داده تسویه منارعه خود را تری مون را س کلتوانتر و سردار اش و گرده

خود عارم خانگ با مهر داد شد

در این جنگ امدواری . علاوه بر اشک ششم چیر بود گرچه بقدری

کتاب چهارم - توره - عکس العمل سیاسی

با ملل تابعه سیلاست و هتار نیکر دند^۱ با و این اهالی در مدت چندین سال بحکومت آنها خو کرده بودند و همزیوس گمان میکرد^۲ که در این جنگ جانب او را خواهند داشت (ژوستن^۳ کتاب ۳۶ بند ۱). بعد او تردیدی نداشت که شهرهای یونانی که علم داریونایت در ایران بودند سلوکیها را بی شک بر پارتی های شجاع و جسور و ملی پائین تر از یونانیها از حیث تمدن ترجیح خواهند داد و کمک های معنوی باو خواهند کرد. بالاخره دیمتریوس امیدواری زیساد بدولت یونانی و باختری داشت زیرا این دولت یونانی از پارتیهای نیرومند در وحشت بود و با ناکم مینگریست^۴ که چگونه باخترا را از دست داده این هم مسلم است که یونانیهای باختر کینه ای سخت نسبت بپارتیها میورزیدند. بنابر این حسابها دیمتریوس دوم نیکاتور (۱۴۶-۱۲۵ ق. م) بالشکری جرّار^۵ که بقول ژوستن پارسپا و عیلامیها و باختریها هم جزء آن بودند بقصد مهر داد حرکت کرد و پارتیها را در چند جنگ شکست داد (کتاب ۳۶ بند ۱ - کتاب ۳۸ بند ۹).

در این احوال مهر داد چون دید که قوای متحدین از نیروی او بیشتر است بحیله متوسل گردید: ژوستن گوید (کتاب ۳۶ بند ۱) مهر داد مذاکرات صلح را بهانه کرده دیمتریوس را از قراولانش دور ساخت بعد بر او تاخته اسیرش کرد و پس از آن شهرشهر او را گردانید و مردمانیکه با او همراهی کرده بودند این منظره را دیده مایوس گردند.

آپیان این روایت را تأیید کرده (تاریخ سوریه صفحه ۱۳۲) او دیمتریوس نیز (قطعه ای از کتاب ۳۵-۳۰)^۱ معلوم است که پس از این واقعه لشکر دیمتریوس فرار کرده قارونماز شد. آپیان گوید (همانجا): پس از اینکه مهر داد محق اقامت دیمتریوس را در گرگان معلوم داشت با او چنان رفتار کرد که پادشاهی کند و حتی باو وعده داد که دختر خود را^۲ گونه^۳ را بعد از نکاحش در آورد. این اقدام مهر داد را چنین تأویین میکنند که او نقشه

۱ - Syriae, P 132 ۲ - Except. Vatican. P. 105-106. ۳ - Ritodognae.

قسمت تاریخی . ایشک بیستم - مهر داد اول

تسخیر سور به را هیگشیده و خواسته ، دمتریوس را در اختیار خود داشته بخدوب خود گرداند ، تا در موقع مناسب با امور داخلی دولت سلوکی دخالت کرده داماد خود را هاندیدا شاه دست نشانده بر تخت سلوکی بنشاند ، ولی تقدیر با نقشه او موافقت نکرد ، توضیح آنکه مهر داد چندی پس از اسیر کردن دمتریوس بستر بیماری افتاد و چون قوایش برای مقاومت با مرض کافی نبود ، از آن درگذشت .

سلطنت او از ۱۷۴ تا ۱۳۶ ق . م بود و بنا بر این ۳۸ سال دولت پارت را اداره کرد . مقتضی است بدانیم ، که وسعت پارت زمانیکه مهر داد اول میمرد ، چه بود ؛ نظر بشرحیکه راجع بسلطنت مهر داد بالا تر گفته شد ، دولت پارت در این زمان این ممالک را داشت : پارت بالاخص ، که در اول این کتاب تحدید شده - گرگان - باخر - مرو - خوارزم - هرات - زرنگ (سیستان) - رُخج - شجابهند (بقول دیودور) - ولایت ماردها - ری - ماد بزرگ - خوزستان - یارس - مملکت بابل .

بنا بر این دولت پارت در این زمان از هندو کوشان و نیز جلم (بقول دیودور) تا بابل امتداد مییافت و تمامی راههایی ، که از رود جیحون و درینوی گرگان (بحر خزر) تا بابل کشیده بود ، در تحت اقتدار دولت پارت بود . شکی نیست ، که با داشتن ماد بزرگ و بابل و خوزستان در تحت سلطه خویش ، دولت پارت به آسور قدیم فشار میداد و با داشتن ممالک اطراف کور ایران ، طوایف و قبایل این صفحات را در تحت نفوذ خود داشت . ماد بزرگ را اگر چه در کتاب اول این تألیف (صفحه ۲۰۷) تحدید کرده ایم ، در این جا باز یاد آور میشویم ، که حدود آن همان بود ، که در قرون اسلامی برای عراق عجم معین میکردند ، یعنی این ولایت کنونی ایران : همدان - گروس - کرمانشاهن - نپوند - ملایر - نویسرکان - خمسه - قزوین - عراق بالاخص (سلطان آباد) - ولایات نالانه (گلبدیگن و کمره و خوانسار) - ری - اصفهان - یزد جزء ماد بزرگ بشمار میآیند . مهر داد اول نخستین شاه اشکانی بود ، که مانند هخامنشی هلقب شاهنشاهی را اختیار

کتاب چهارم دوره پارسی، یا عکس العمل سیاسی

کرد و بعد از او تا مدتی شاهان اشکانی از استعمال این عنوان خود داری داشتند
(گوت شمید، تاریخ ایران الخ، صفحه ۵۳، طبع ۱۸۸۸)

صفات این شاه از کارهایش هویدا است او پادشاهی بود
خصال مهر داد اول شجاع و جنگی، عاقل، معتدل و موقع شناس بهتر است

نگذاریم دیودور در این باب حرف بزند مورخ مذکور گوید (قطعه‌ای از کتاب
۳۳): 'ارشک شاه (مقصود مهر داد اول است)، از جهت رحم و انسانیّتش مورد

عنايت افعال گردید و دولت خود را توسعه داد او حدود دولتش را به هند رسانید
و بر ممالکی سلطنت کرد، که وقتی تابع پروس بودند، تا وجود اینکه با اقتداراتی

بزرگ رسید، بر خلاف غالب پادشاهان، به رو دره ناز و نعمت و ده عشرت پرست
و به گنج قدری، که در میدان جنگ در مقابل دشمنانش شجاع بود، همانقدر

ست به نعمت ان ملامت نشان میداد، بالاخره، پس از اینکه مردمانی را بد تابع
خود گرداند، بهترین ترتیبی را، که شاهان رعایت و حفظ و حراست میدادست،

آنها آموخت گوت شمید گوید (تاریخ ایران، صفحه ۵۴) اهمیتی، که او
داده میشد، به ن اندوه بود، که بمؤسس سلسله ناز داده میشد، در صورتیکه

همه آثار بدرجه در دست است، از مهر داد در باب دولت کوچکی دولتی بی اندازه
میتوانست کرد مهر داد هرگز ندادن، اخوس حاقی، شجاع علاوه بر این

بر مقنن بزرگی دید و غالب بر سب که او هر تشکلات خوبی، که از قنصر قاهران
میساختند، بر روی نری می کرد میکرد بعد گوت شمید از تقسیمات دولت

مهر داد حرف میزند که چون حاشی در این کتاب در قسمت تمدنی است، بدایح
و چون میسر...

عرب آخری دیودور میگوید که مهر داد اول به قنصر
کشور گشایی در داخله، بل در داخله دولت نارت اصلاحاتی

کرده گرچه در قسمت تمدنی این کذب مشروح است
صدر حکومت
سکاهی

۱ - Excerpt de int et vit p 596 597

قسمت تاریخی - اشك ششم - مهرداد اول

اوضاع دولت پارت و تشکیلات آن صحت خواهیم داشت، ولی بی موقع نیست، که هم از اینجا بدانیم، طرز حکومت پارتیها، چه بوده. در این تردیدی نیست، که از ابتدای تأسیس دولت پارت در زمان اشك اول (اشك) از ابتدای این شاه برای مملکت خود استوار داشته بود و اگر هم تصور کنیم، که او بی آنکه محالی برای این کار بدست آورده باشد، کشته شده، در زمان مهرداد میبایست این کار مهم انجام شده باشد، بهر حال، چه این کار واقعاً انجام شده و چه نشده باشد، در زمان مهرداد اول، دولت پارت میبایست دارای تشکیلاتی گردد، چه کشورگشایی های این شاه دولتی را، که حدودش از شهرری تا هریرود بود، بدولتی مندرج ساخت، که از هر دو گوشان تا نایل امتداد مییافت. بنا بر این مهرداد برای اداره کردن چنین دولتی وسیع میبایست تجدید نظر در ترتیب دولت خود کند و تشکیلاتی بویابد، که با اوضاع تازه موافقت میکرد، برای تبعه خود مهرداد، در این مسائل تردیدی نیست، که خواه اشك اول رئیس طایفه آذری بوده، خواه بقول بعضی اشخاصی که از احترام پارت آمده بود، بهر حال رئیس مردمی بوده، که خودش را کمابشی رفیق او میدانستند و در خوشی و محض شریک ننگدیگر بودند. در این موارد، چنانکه گرازاً در تاریخ دیده میشود، حکومت رئیس بر مرئوس محدود است و نایب دارایی حکومت مطلقه نیست، توصیفی که کردیم بر حکومت ساده و محدود پارس در زمان کوچته پدرش کوروش بزرگ مکتد (حدودت ۲۵۰-۲۵۵ و تألیف) بخاطر منآوریم.

این نظر را اطلاعات نویسندگان عهد استان بر میرسد، چه که ستار برن ارفول بسند ویوس گویند (کتاب ۱۱، فصل ۹، ص ۳۰۰) حکومت ساده و محدود بود، شاه در امور همیشه با دو مجلس مشورت میکرد و منتخب عقد محسین بر بود، الی آنهار حسب سب و مقاد، عضوین دو مجلس را بر میباشند. کمی از در مجلس ترکیب مییافت از همه، چه و در ساحت که حدیث رسیده باشد. و دیگری عدوت بود از مجلس سالخوردگان، که همه آن بر بر حدیث رسیده.

کتاب چهارم - دوره یارتی ' یا عکس العمل سیاسی

روحانی ملت بودند (نویسندگان رومی این مجلس را سنا نامیده اند) هر دو مجلس ' وقتیکه بهم می پیوست ' به معنای موسوم میگشت ' در آن اعضاء روحانی و غیر روحانی هر دو عضویت داشتند و اعضاء غیر روحانی اش ' بطوریکه میفهمیم ' بیشتر بوده (مگر مؤلف معستان تصحیفی است ' که نویسندگان خارجه کرده اند ' معستان مهستان بوده و این کلمه از ریه آمده ' که بمعنی بررگ است ' پس معستان بمعنی مجلس مع هائست ' چنانکه بعضی تصور کرده اند ' دلیل بمعنی مجلس بررگان است ' بهترین دلیل این معنی آنکه این مجلس فقط از معها تشکیل نمی داشت ' بعکس اعضاء غیر روحانی اش بیشتر بود)

شاه را هر دو مجلس از خانواده اشکایان انتخاب میکردند و این انتخاب در صورتی لازم می آمد ' که شاهج نشینی از اولاد خود نداشت ' تا دولت را اداره کند ' نداشت ولی از جهتی لایق سلطنت نبود و الا بعد از پدر سر ساحت منشیب شرح سایر ترنمات و تشکلات دولت نارت را بحای خود ' که قسمت نهائی است ' محول میدارید مقصود ما از مختصر مذکور فقط این بود ' که در طرز حکومت بین دولت نارت از یکطرف و ماد و درس از طرف دیگر در مطالبی تاریخی تفاوتی هست و در دولت نارت هم این حد در نظر گرفت حکومت در دولت اولی محدود بود و در دولت های دوم و سوم و رست و معلق

مبحث هفتم . اشک هفتم - فرهاد دوم

شاه بعد از ... رحمت اشست و نشه سر در سجیر سوریه تعقیب کرد
 به برین رفته پس دمتر و پس میر حسی ۱۰۱۰ و ... ملاطفت بود ' ربر داشت
 چنین کسی را که ... وکی بود برای موقعی که محوسب در امور دولت
 مربوط حاش که ... است



(۲۰) - سکه‌های دیمتر روس پادشاه سلوکی

آپ بیان قصه شکست خوردن و اسیر شدن دیمتریوس را در همان همین فرهاد مربوط داشته (تاریخ سوریه، صفحه ۱۳۲) ولی روستر چنین گوید (کذب ۳۸، ۹۵) « دیمتریوس، خانکه بالتر گفتیم، با پارتها جنگید و پس راه در چند حدال فاتح گردید دامی افتاد، قشوس معذوم و خودش اسیر شد و رفت پادشاه بابل با او بابل خوانوردی، که واقعا شاهانه بود، رفتار کرد او دیمتریوس را بگرگان فرساده و حرمانی در باره او معرفی داشت، که در خود مقدمش بود، حتی دختر خود را برای او ترویج کرد و وعده داد، تحقیر را، که در عادتش تریبون مصب کرده بود، او برگرداند.

بعد از موت ارسک دیمتریوس از بارگشت خود تحریر و پس گردید و چون از اسارت و زندگانی عادی، که هر چند ناخوش بود، حساسه بود، نقشه فرار کشید او در آن قصد کالی ماند، می را، که دوستش بود، خود همراه کرد کالی ماند، ره بکه، دیمتریوس در اسیر بود، سوریه حرکت کرده راه میانان احمر در ایمن درتی از کورهای عرستن گذشته تا در آمدن فرهاد پسر ارسک فرار به پار تعقیب کرده، از جهت سرعت حرکت سوریه رسید و قتی که کالی ماند را در راه دیدند، فقط مورد عفو گردید. در جهت وفاداری دیمتریوس پادشاهی رسید، ولی سبب نه دیمتریوس شد.

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العمل سیاسی

بر آشت و او را از نو بگرگان فرستاد ، که در نزد زرش توقف کند و کشیک پاسبانان را سخت تر کرد . بعد از چندی ، چون دمتریوس دارای اطفالی از زرش شد ، از بدگمانی پارتیها نسبت باوکاست و او دوباره باهمان دوستش فرار کرد ، ولی در نزدیکی حدود دولتش او را گرفته نزد شاه بردند . این دفعه او از شدت غضب نحو است دمتریوس را بپذیرد و امر کرد ، او را باز بگرگان نزد زن و اطفالش ببرند و برای آنکه او را از جهت رفتار بیچگانه اش سرزنش کند گفت قابی از طلا باو هدیه کنند (مقصود این بوده ، که باید دمتریوس مانند کودکان قاب بازی کند . م .) . این رحم و اعتدال پارتیها نه از تقدس آنها بود و نه از اینکه دمتریوس با آنها خویشی داشت . پارتیها ، چون امید داشتند ، که سوریه را بچنگ آرند ، میخواستند از دمتریوس در مقابل برادرش آن تیوخوس بمناسبت اوضاع مساعد یا پس از غلبه در جنگی استفاده کنند .

جنگ با دولت بعد زوستن حکایت خود را دنبال کرده چنین گوید (همانجا ،

بند ۱۰) : چون آن تیوخوس از نقشه های پارتیها آگاه شد

سلوکی (مقصود آن تیوخوس می ده است ، که در تاریخ آن تیوخوس

شده نه دارد و از ۱۲۵ تا ۱۴۲ ق . سلطنت کرد .) باقشونی ، که در جنگهای

و در هم یگان ورزیده شده بود ، بجنگ آنها رفت . تجملات این سپاه با تدارکات

جنگی تر برابری میکرد ، چنانکه هشتاد هزار نفر سپاهی سیصد هزار خدمتگذار

داشت و اغلب آنها آشپز بودند .^۲ طلا و نقره بقدری زیاد بود ، که چکمه های

ساده ترین سرباز میخهای طلا داشت و سپاهیان آن تیوخوس فلزی را لگدمال

میکردند ، که برای آن آنها مردمان بچین یکدیگر میافتند . ظروف آشپزخانه از

نقره بود و چنین بنظر میآمد ، که این لشکر بجنگ نمی رود ، بد بسوی میهمانی

روان است ، چند پادشاه مشرق زمین ، که از سختی پارتیها در عذاب بودند ،

۱ - Pselet.

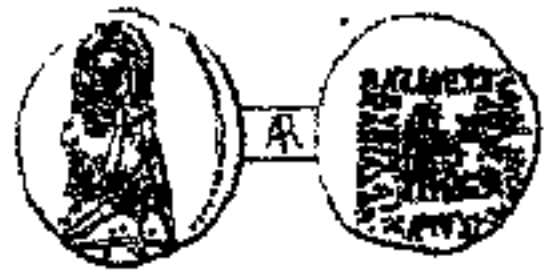
۲ - نخریق بنظر می آید ، که به ز تصحیف کتاب نوشته های زوستن باشد .

فصل بیستم از بعضی - اشک هفتم - فرهاد دوم

باستقبال آن تیوخوس آمده خودشان را با ممالکشان تسلیم کردند. بعد جنگ شروع شد و چون آن تیوخوس در سه جنگ غالب آمد. بابل را گرفت و خود را گداز خواند. در این احوال تمام ممالک از اطاعت پارتی هاسریبیچیدند و برای آنها مملکتی جز پارت نماند. فرهاد در اینوقت دمتریوس را با قشونی از پارتی ها به سوریه فرستاد، تا تاج و تخت این مملکت را بدست آرد و آن تیوخوس بیازگشت مجبور گردد. از طرف دیگر او در هر جا دامنهائی برای آن تیوخوس گسترده در این احوال آن تیوخوس از عده سپاهان خود دوچار رنج و تعب شد. سر بازارش را بشهرها تقسیم کرد، تا زمستان را بگذرانند. این اقدام باعث فتنای آن تیوخوس گردید، زیرا از جهت بدرقاری سر بازاران با اهالی و نیز بسبب اینکه اهالی مجبور بودند آذوقه سر بازاران را بدهند، مردم بستمود آمده طرفدار پارتیها گردیدند و روزی ناگهان بر سپاهیان پراکنده پادشاه سلوکی حمله کردند. این خیره آن تیوخوس رسید و او با لشکری که در نزدیکی اش اردو زده بود، بکامک سر بازاران خود بیرون رفت، ولی در راه به فرهاد بر خورد و جنگ شروع شد. در نتیجه، چون سپاهیان آن تیوخوس نخواستند، مانند او شجاع باشند دلاوری دشمن چربید، سپاه او شکست خورده فرار کرد و خود آن تیوخوس کشته شد. فرهاد دفن شاهانه برای او ترتیب داد و بعد عاشق دختر دمتریوس، که در اردوی آن تیوخوس بود، گردیده او را ازدواج کرد. پس از آن فرهاد از اینکه دمتریوس را بسوریه فرستاده بود پشیمان گردیده دسته ای را از سواران فرستاد تا او را توقیف کنند ولی دمتریوس از آن جا، که این قضیه را پیش بینی کرده بود، شتافته بمملکت خود رسیده بود و در نتیجه، سواران پارتی پس از کوشش بیهوده نزد فرهاد برگشتند. در باب عده افراد لشکر آن تیوخوس نویسنده اوایل قرن پنجم میلادی اُرسیوس گوید که عده افراد مسلح سیصد هزار نفر بود و شماره خدمتکاران سه بیست آن موافق روایت ژوستین، که بالاتر گذشت عده افراد لشکر هشتاد هزار بود و شماره خدمه

کتاب چهارم - دوره یازم ، یا عکس العمل سیاسی

قشون سیصد هزار ، بنا بر این روایت اُرسیوس
طسعی تر منظر می‌آید ، روایت دیودور هم ،
چنانکه نائین تر بیاید ، عده افراد لشکر آن -
نیو خوس را سیصد هزار هر قلمداد کرده



(۱۲۱) سکه اشک نهم فرهاد دوت

عده افراد قشون فرهاد موافق عمیده

موسی خورن (تاریخ ارمنستان ، کتاب

۲ ، بند ۲) و روایت نورفیر که از سویوس ذکر کرده (وقایع نگاری کلنسا ،

کتاب ۱ ، بند ۲) نکصد و بدست هزار هر بوده ، فرهاد منخواستنه عده ای را

از مردمان سکائی در قشون خود داخل کند ، ولی آنها وقتی رسیده اند که آمدیشان

ندیده داشته (ژیوسن ، کتاب ۲ ، بند ۱) و قتیکه این اطلاعات را در نظر

میگیرد و بر اینکه پادشاهان دست نشاندۀ ممالک ایران حاکم فرهاد را کرده

و آن نیو خوس هم را شده اند و بنا بر این لشکری برای فرهاد مرستاده اند ، کمی

عده سده سربند فقط باعث تعجب است ، بل موجب حیرت است ، که چگونه از

پارت - لاجن عده حد و دست هر عمری تدارک شده

گر چه ژوستین در باب بعضی گفتات جنگهای آن نیو خوس با فرهاد و فرهاد

با و - کت است ، ولی در تاریخ دولت سلوکی معلوم است ، که یهودیها در این

جنگ کمک ریختند ، آن نیو خوس کرده بد و لشکری از مردم یهودیها میدهی

ژن هیرکانوس ، پس در دست گرفته و پادشاهان دست نشاندۀ پارتیها ، که

تقدیر راضی بوده ، در آن زمان و نوشته اند (یوسف فلاویوس ، تاریخ عهد

سده یهودی - ، بند ۱) نکلی جنگی در کنار رود ایکوس (راب علیا)

بود و سرزمین پارتی بدست شکست خورده ، بعد آن نیو خوس علائم فتح را

فتح خورده بود

۱ - Eusebe Ch can I 40

۲ - Jean Flavian

۳ - L. ۱۰۰ - ۱۰۱

این روایات از یکلای دمشقی است^۱ جای دو جنگ دیگر محققاً معلوم نیست 'نهر حال' چنانکه ژوستن گوید (کتاب ۳۸، بند ۱۰) ممالک روبرو است پارت پس از این جنگها از آن جدا شده اند.

دو دور در باب مذاکرات صلح پیش از جنگ قطعی پارتیها با آن نیوخوس چنین گوید (قطعه ای از کتاب ۳۵):^۲ 'گرمی بهار بر فراز میگذاخت، در حنا از خواب زمستان بیدار شده محبتین شاهنشاه را باز میکردند و مرده نگارهای بهار پرداخته بودند، که ارشد برای اینکه زمینه صلح را بدست آورد، سفارتی نزد آن نیوخوس فرستاد او جواب داد، که صلح میکند با من شرط که هر هاد دمیتریوس را رها کند و تمام ممالکی را، که از او گرفته، برگرداند و ممالکت خود (یعنی پارت بالاخر) اکتفاء کرده ناح سردار را ارشد از من جواب بر خود پیچیده نصد جنگ با آن نیوخوس حرکت کرد دوستان آن نیوخوس و گفتند، که با پارتیها، که عدهشان بیشتر است داخل جنگ شود، مخصوص که میتوانند بجاهای صحت کوهستانها عقب نشینند و اسواره بهاء دشمن، کی نداشته باشند، ولی آن نیوخوس این صحت را نادیده گرفته گشت شرم آور است که نتیجه از کسای ترسند، که معاون بوده اند بعد از دوستی خود را جنگ تشویق کرد و در مقابل حمله خارجیها دایرانه استند و قتیکه در بهار کتبه حر مرک آن نیوخوس آشکار یافت، تمام شهر عرادار گردید صدایی حر صحت در شننده همیشه و مخصوصاً بدله و زاری زدن از بین قضیه دشمنند. بیشتر بود سبده هر ار مدھی در دقت سرد جان سرد و در عده عمر رکشی است که در صفوف جنگ بودند حوادتهای نبود که ری کسی شر در باشد در همین رس بعضی برای برادر، برخی برای شوهر یا سر خودگویی میکردند جمع کثیری در حتران و سر بجهه، که بقیه شده بودند، را بیست و هشتاد و پنجاه دوه داشت، تا آنکه وقت که بترس صدمت است، حتی ری سردری

تیا به د

کتاب چهارم - دوره یارتی ، یا عکس العمل سپاهی

شرح مذکور دیودور راجع بجنگ قطعی است ، که بعد از برگشتن مردم ایران از سلوکی ها بین فرهاد و آن تیوخوس رویداده و مخالفی با نوشته های ژوستین دارد : اولاً از روایت ژوستین چنین استنباط میشود ، که در موقع زمستان این جنگ واقع شده و از روایت دیودور روشن است ، که در اوّل بهار رویداده . ثانیاً از حکایت ژوستین شخص استنباط میکند ، که فرهاد ناگهان بر آن تیوخوس تاخته و او فرصت نیافته قواء خود را از این جهت ، که پراکنده بوده ، جمع کند ، و حال آنکه دیودور گوید ، که فرهاد قبلاً سفارتی فرستاد ، تا شرایط صلح را بداند و بعد بجنگ آن تیوخوس رفت و قوّه آن تیوخوس از سیصد هزار نفر سپاهی ترکیب یافته بود . چون زمان زندگانی دیودور باین واقعه نزدیک تر بود ، باید گمان کنیم ، که روایت دیودور اصح است .

محلّ این جنگ موافق هر دو روایت معلوم نیست . بعضی از انطباق نوشته های تصور کرده اند ، که جنگ در حوالی کوه های کردستان روی داده ، ولی این تصور مبنائی ندارد . موافق هر دو روایت قواء یارتیها بیشتر بوده . این مطلب از اینجا تأیید میشود ، که در زمان ایران از سلوکی ها برگشته بطرف یارتیها رفته اند . در باب عاقبت کار خود آن تیوخوس دو نوع روایت به ما رسیده . ژوستین - یوسف فلاویوس - پورفیر و آرسنیوس گویند ، که در جنگ کشته شد ، ولی آپدیان (کتاب سوریه ، صفحه ۱۳۲) و الیان (تاریخ حیوانات ، کتاب ۱ ، بند ۳) عقیده دارند ، که خود کشی کرد . دیودور ، چنانکه گذشت ، در این موضوع ساکت است .

اوسوبوس گوید ، که دولس از خانواده سلوکی اسیریارتیها شد ، یابی پسر نوجوان آن تیوخوس بود ، که سه سالوس نام داشت و دیگری دختر دهمتریوس یا برادر زاده آن تیوخوس ، که همراهی عموی خود بجنگ آمده بود .

بعد از جنگ با اینکه فرهاد فاتح است ، قشون سیصد هزار نفری دشمن در دشت نبرد معدوم گشته ، پادشاه سلوکی کشته شده و